

نخستین برخوردهای مسیحیان با مسلمانان

مرجع قدیمی‌ترین متون سریانی دربارهٔ اسلام



مایکل فیلیپ پن

نخستین برخوردهای مسیحیان با مسلمانان

مرجع قدیمی‌ترین متون سریانی دربارهٔ اسلام

مایکل فیلیپ پِن

ترجمهٔ س. تیسفون

این کتاب، ترجمهٔ فارسی کتاب زیر است:

When Christians First Met Muslims

A Sourcebook of the Earliest Syriac Writings on Islam

by Michael Philip Penn

2015
ISBN 978-0-520-96057-2 (electronic)

فهرست

سپاسگزاری

نوشتن این کتاب با کمک چهار مؤسسه مقدور گردید. اگر سخاوت شگفت‌انگیز «بورسیهٔ اقامتی فردریک بورکهارت انجمن آمریکایی جوامع فرهیخته[۱]» در کار نبود که یک سال مرخصی تحقیقاتی را تامین مالی کردند این کتاب به وجود نمی‌آمد. آن یک سال در «مرکز ملی علوم انسانی[۲]» گذشت که مهمان‌نوازی و کارکنان واقعاً شگفت‌انگیز آن شهرت درخور «بهشت آموزشی» را برای آن به ارمغان آورده‌اند. اما نخستین صفحات این پروژه با همکاری «مؤسسهٔ مطالعهٔ جهان باستان دانشگاه نیویورک[۳]» آغاز شد که از کتاب من سخاوتمندانه حمایت نیز کرد. از همه گذشته، «دانشکدهٔ مونت هولیوک»[۴] نه‌تنها به من اجازه داد از این فرصت‌ها بهره ببرم، بلکه به‌ویژه از طریق کمک‌هزینه‌های مسافرتی و تحقیقاتی حمایت بیشتری در اختیار قرار داد و امکان داد تمام اینها گرد هم آیند.

من همچنین از پشتیبانی شبکهٔ خارق‌العاده‌ای از دوستان، همکاران و پیش‌کسوتان برخوردار بوده‌ام. گابریل آیدین[۵]، یوریل سایمنسون[۶] و لوکاس وان رومپِی[۷] قسمت‌هایی از ترجمه‌های من را خواندند. روندا برونِته-بلِچ[۸]، سلیمان مراد و مایکل پرِگیل[۹] اصلاحات ارزشمندی در مقدمه انجام دادند. کل کتاب با نظرات دو خوانندهٔ ناشناس انتشارات دانشگاه کالیفرنیا بهتر شد. کار نگارش

---

[1] American Council for Learned Societies Frederick Burkhardt Residential Fellowship
[2] National Humanities Center
[3] New York University’s Institute for the Study of the Ancient World
[4] Mount Holyoke College
[5] Gabriel Aydin
[6] Uriel Simonsohn
[7] Lucas Van Rompay
[8] Rhonda Burnette-Bletsch
[9] Michael Pregill

با کمک ویراستاری جولیانا فروگَت[۱]؛ لارا پول[۲] که مؤسس «خدمات ویراستاری آرکِر» است و سیندی فولتون[۳] در انتشارات UC بسیار بهبود یافت. با این همه، شوقی که ویراستارم اریک اشمیت[٤] برای این پروژه داشت و مهارت و محبت او در طول فرایند انتشار، من را غرق خود کرد. اما از همه مهم‌تر حمایت عاطفی بوده است که همواره از خانواده‌ام، از گروهی عالی از بهترین دوستان و از مادر دکترم، لیز کلارک[٥] دریافت داشته‌ام.

[1] Juliana Froggatt
[2] Laura Poole
[3] Cindy Fulton
[4] Eric Schmidt
[5] Liz Clark

پیش‌گفتار

سال ۶۳۰

سال، مطابق تقویم میلادی سال ۶۳۰ است و هراکلیوس[1] امپراتور بیزانس در مرکز دنیا جشن گرفته است. او به‌تازگی با یک حملهٔ غافلگیرکننده و دلیرانه که هنوز هم مورخان نظامی را تحت تاثیر قرار می‌دهد شاهنشاه ساسانی را شکست داده و به جنگی بیست و پنج ساله بین امپراتوری‌های بیزانس و ایران پایان بخشیده است. هراکلیوس برای بزرگداشت پیروزی‌اش فاتحانه به‌سوی کلیسای رستاخیز،[2] «مرکز جهان» در اورشلیم گام برمی‌دارد که می‌گویند آدم پیامبر در آنجا به خاک سپرده شده و مسیح در آنجا دوباره زنده شد. شانزده سال قبل ایرانیان اورشلیم را از بیزانس گرفته، کلیسای مزبور را تصرف کرده و صلیب راستین عیسی را غنیمت گرفته بودند. در سال ۶۳۰ هراکلیوس تمام این وقایع را جبران کرد. ایرانیان به‌عنوان بخشی از پیمان صلح با بیزانسی‌ها صلیب راستین عیسی را به هراکلیوس بازگرداندند و این یادگار گذشته اینک پیشاپیش راه‌پیمایی پیروزمندانهٔ او به‌سوی شهر مقدس و آرامگاه مقدس که به‌تازگی پس گرفته شده بود بازمی‌گشت. پایانی شایسته‌تر یا به‌دقت نمایشی‌شده‌تر برای جنگی که بسیاری آن را نخستین جنگ صلیبی واقعی خوانده‌اند به ذهن نمی‌رسد.

در سال ۶۳۰ هراکلیوس دلایل زیادی برای جشن گرفتن داشت. بیست سال پیش این پسر فرماندهٔ بیزانسی علیه امپراتور فوکاس[3] (متوفی ۶۱۰) که او نیز با کشتن امپراتور قبل از خود، موریس[4]

---

[1] Heraclius
[2] Church of the Resurrection
[3] Phocas
[4] Maurice

(متوفی ۶۰۲) به قدرت رسیده بود شورید. هراکلیوس که آخرین کسی بود که از دل چندین کودتا بیرون آمد زمام یک امپراتوری آکنده از چالش‌های نظامی و دینی را به دست گرفت. مهم‌ترین دغدغهٔ او جنگ جاری در برابر ایرانیان بود. در سال ۶۰۲ شاه ایران قتل موریس توسط فوکاس را دستاویز حمله به قلمرو بیزانس کرده بود. قتل فوکاس توسط هراکلیوس نه‌تنها به پیشروی‌های ایران پایان نداد بلکه به آن شدت بخشید. در سال ۶۱۴ ایرانیان اورشلیم و صلیب راستین را تحت سلطهٔ خود درآوردند. ده سال طول کشید تا هراکلیوس ورق را برگرداند. در سال ۶۲۴ او در رأس یک لشکرکشی نظامی به ارمنستان رفت و نهایتاً وارد بین‌النهرین شد و در سال ۶۲۸ به حوالی تیسفون پایتخت ایران رسید که در بیست مایلی بغداد امروزی واقع بود. پیروزی‌های نظامی او موجب کودتا در ایران و متعاقباً تسلیم ایران گردید.

و اینک در سال ۶۳۰ بازگشت صلیب راستین به ربع قرن جنگ پایان می‌دهد. اما اگرچه ورود هراکلیوس به اورشلیم از دروازهٔ طلایی آن شهر نماد یک بیزانس یکپارچه از لحاظ نظامی است، این امر چیزی از شکاف‌های عمیق دینی که همچنان در امپراتوری او نفاق می‌افکند پر نمی‌کند. حکومت او وارث چندین قرن نزاع درون جهان مسیحیت بود. تمام روایات حاکی از آن هستند که او به‌زودی اوضاع را بدتر هم کرد. مباحثات مربوط به عیسی‌شناسی که روزبه‌روز شدت بیشتری می‌یافت از همه وخیم‌تر بود: بهترین توضیح رابطهٔ بین خدا بودن مسیح و انسان بودن مسیح چیست؟

دویست سال قبل هنگامی که نستوریوس،[1] اسقف قسطنطنیه اعلام کرد که مادر عیسی را نباید «زایندهٔ خدا» دانست این مناقشه‌ها بالا گرفت. نستوریوس و هوادارانش می‌گفتند مریم نمی‌تواند ذات الهی مسیح را زاییده باشد و تنها ذات انسانی او را زاییده است. از نظر آنان تنها با جدا دانستن ذات انسانی و خدایی مسیح می‌شد از این عقیدهٔ کفرآمیز که هنگام به صلیب کشیدن مسیح، خود خدا زجر کشیده و مرده است احتراز نمود. در سال ۴۳۱ نستوریوس مقهور دشمنش، سیریل اسکندریه[2] گردید و شورای اِفِسوس[3] حکم داد که نستوریوس و دیدگاه‌های منتسب به او مرتد هستند. این امر به تبعید نستوریوس و برای مسیحیت به شکافی انجامید که تا امروز هم ادامه دارد.

---

[1] Nestorius
[2] Cyril of Alexander
[3] Council of Ephesus

تا قرن پنجم مسیحیان بسیاری بودند که نوعی عیسی‌شناسی دوماهیتی که نستوریوس و آموزگارش تئودور موپسوئستیایی[1] حامی آن بودند اعتقاد دینی اساسی‌شان بود. این وضع به‌ویژه برای کلیسای شرق صادق بود که بیشتر در قلمرو ایران قرار داشت. شورای اِفِسوس با تکفیر این عقاید کلیسای شرق را از بقیهٔ مسیحیت بیشتر جدا کرد. این کلیسا تا امروز هم ادامه یافته است. پیروان امروزی آن اغلب مسیحیان آسوری یا به‌صورت غیررسمی نستوری نامیده می‌شوند. محققان در قرن بیست و یکم اعضای این کلیسا را بیشتر شرق یا سوری شرق[2] می‌نامند.

در سال ۴۵۱ مارسین،[3] امپراتور بیزانس شورای نفاق‌افکن‌تر کالسدون[4] را تشکیل داد. تصمیم این شورا که مسیح دارای «دو ماهیت» است اصل رسمی کلیسای بیزانس و نهایتاً کاتولیک رومی و پروتستان گردید. اما بسیاری نیز معتقد بودند که این شورا به‌گونه‌ای غیرواقعی مسیح را به دو بخش تقسیم کرده و اهمیت اساسی جسمانیت وی که راهگشای نجات است را تضعیف کرده است. در طول قرون پنجم، ششم و هفتم مخالفان این تصمیم شورا چند کلیسای ضدکالسدونی مثل ارمنی، قبطی و اتیوپیایی را تشکیل دادند. در منطقهٔ جغرافیایی که در این کتاب اهمیت بیشتری دارد کلیسای غالب ضدکالسدونی، کلیسایی است که محققان امروزی آن را کلیسای سوری غرب[5] یا میافیزیت سوری[6] می‌نامند. این کلیسا تا امروز نیز ادامه یافته و در قرن بیست و یکم نام رسمی آن کلیسای ارتودوکس سوری است. پیروان میافیزیت آن به‌طور غیررسمی مونوفیزیت[7] یا یعقوبی[8] نامیده می‌شوند.

تا سال ۶۳۰ هراکلیوس دو دهه را صرف این ساختار کلیساها کرده بود. کلیسای بیزانس که او حامی آن است کالسدونی است. با این وجود بسیاری از مسیحیان که در قلمرو بیزانس زندگی می‌کنند سوری میافیزیت (که به سوری غرب، سوری ارتودوکس، یعقوبی یا مونوفیزیت هم معروفند) یا بعضی هم سوری شرق (که پیروان کلیسای شرق، مسیحیان آسوری یا نستوری هم نام دارند)

---

[1] Theodore of Mopsuestia
[2] East Syrians
[3] Marcian
[4] Chalcedon
[5] West Syrian
[6] Syrian Miaphysite
[7] Monophysites
[8] Jacobites

می‌باشند. اختلاف زبانی هم این جدایی را بیشتر می‌کند، چراکه اکثر مسیحیان میافیزیت سوری و سوری شرق نه به زبان یونانی، بلکه به زبان میانهٔ[1] باستان متاخر خاورمیانه، یعنی گویش آرامی سریانی صحبت کرده و می‌نویسند.

به‌زودی هراکلیوس این وضعیت را بغرنج‌تر هم خواهد ساخت. امپراتور تلاش خواهد کرد نیروی وحشتناک بحث ماهیت مسیح مهار شده و در عوض از ارادهٔ واحد مسیح صحبت شود. تلاش هراکلیوس برای تحمیل این اصل مونوتِلِت[2] حتی به هم‌کیشان کالسدونی‌اش منجر به ایجاد کلیسایی دیگر به نام مارونی[3] گردید. در نتیجه اگرچه مسیحیان موردمطالعهٔ این کتاب به جامعهٔ زبانی واحدی تعلق داشتند – همهٔ آنها به زبان سریانی صحبت می‌کردند – اما متعلق به چهار جامعهٔ مذهبی رقیب یکدیگر بودند: سوری شرق، میافیزیت، کالسدونی و مارونی.

هراکلیوس سعی دارد با ورود پیروزمندانه‌اش به اورشلیم این جدایی‌های دینی را تحت‌الشعاع قرار دهد. اما هیچ مراسم باشکوهی نمی‌تواند بر آزار مسیحیان غیرکالسدونی از سوی او سایه افکند. با این وجود معلوم می‌شود که بزرگ‌ترین خطر برای امپراتوری او نه ایرانیان تازه‌شکست‌خورده و نه مسیحیان مرتد، بلکه گروهی است که تا این لحظه آنان را نادیده گرفته است.

در سال ۶۳۰ هراکلیوس تنها رهبر نظامی دوران باستان متاخر نیست که به‌سوی شهر مقدس می‌شتابد. در همین سال و ۷۵۰ مایل دورتر به‌سمت جنوب شرق، محمّد پیامبر پیروزمندانه به مکّه بازمی‌گردد. بنا بر سنت اسلامی او نخستین وحی الهی را در همان سالی که هراکلیوس به قدرت رسید دریافت داشت. پس از آن و هنگامی که هراکلیوس سرگرم نبردهای خود با ایرانیان بود، محمّد نیز مشغول جنگ‌های خود بود. او نخست سعی کرد جامعه‌ای نوپا از مؤمنان را در زادگاه خود، مکّه تشکیل دهد. سپس در سال ۶۲۲ آن جامعه را به دویست مایل شمال‌تر، به شهر یثرب منتقل کرد که بعدها مدینه نام گرفت و این مهاجرت (هجرت) در سنت اسلامی چنان مهم است که تاریخ تمام سال‌های بعد نسبت به هجرت، تعیین می‌شود. سرانجام در حالی که هراکلیوس مشغول جنگ‌های ارمنستان و بین‌النهرین بود، محمّد در عربستان اهالی مدینه را در مجموعه‌ای از

[1] Lingua franca
[2] Monothelete
[3] Maronites

ماجراجویی‌های نظامی علیه اهالی مکّه رهبری کرد که در سال ۶۳۰ آنها را شکست داده و مکّه و زیارتگاه مقدس آن، کعبه را تحت سلطهٔ خود درآورد.

بعید است که در سال ۶۳۰ هراکلیوس چیز زیادی از محمّد شنیده باشد. امپراتوری‌های بیزانس و ایران ضمن جنگ‌های مداوم خود با یکدیگر به قبایل مختلف عرب رشوه داده یا آنان را مزدور خود می‌کردند. اما نه هراکلیوس و نه ایرانیان معاصرش هیچ‌گاه تصور نمی‌کردند که قبایل عرب بتوانند حول شخصیتی واحد گرد هم آیند. بدین ترتیب مرگ محمّد در سال ۶۳۲ توجه بیزانسی‌ها و ایرانیان را جلب نمی‌کند. نیز هر دوی این امپراتوری‌ها جانشین محمّد، ابوبکر را که در جنگ‌های ردّه در سال‌های ۳۳-۶۳۲ قبایل عرب را یکپارچه ساخت نادیده می‌گیرند.

در اوایل سال ۶۳۴ هراکلیوس به‌احتمال زیاد در دمشق است که از شکست یک پادگان بیزانسی از اعراب در نزدیکی غزّه آگاه می‌شود. به‌زودی او گزارش‌هایی از سقوط شهرهای عمدهٔ سوریه به‌دست اعراب دریافت می‌کند. او در پاسخ، سربازان بیزانسی زیادی اعزام می‌کند. اعراب بیشتر آنها را شکست می‌دهند که بارزترین آنها در سال ۶۳۶ و نبرد یرموک است که پس از آن قوای اعراب عملاً سوریه را تحت تسلط خود درمی‌آورند و هراکلیوس عقب‌نشینی استراتژیک می‌کند. ایرانیان نیز با همین وضع مواجه هستند و نخستین رویارویی نظامی آنها در سال ۶۳۴ است و پس از آن تقریباً به‌صورت پیوسته طی دههٔ ۶۳۰ و ۶۴۰ قلمرو خود را از دست می‌دهند. برخلاف بیزانسی‌ها، آنها سرانجام تمام امپراتوری خود را با مرگ آخرین شاه ساسانی در سال ۶۵۱ از دست می‌دهند.

در دهه‌های ۶۳۰ و ۶۴۰ خرابی‌ها و تلفات انسانی فتوحات اسلامی بسیار کمتر از خسارات جنگ‌های بیزانس و ایران قبل از خود است. به‌جز چند استثنای معدود، بیشتر جنگ‌های طولانی، خارج از شهرها روی می‌دهند و در نتیجه تلفات غیرنظامیان به حداقل می‌رسد و بیشتر شهرها بدون محاصرهٔ طولانی تسلیم اعراب می‌شوند. فتوحات، خرابی‌های معمول حملات ویرانگرتر را از خود بر جای نمی‌گذارد. درعوض شواهد مکتوب حاکی از ادامهٔ کار کلیساها و حتی ساخت‌وسازهای جدید در این دوره است. البته این بدان معنی نیست که فتوحات اسلامی پیامدهای چندانی برای مردمان بومی نداشته است. بلکه به ما یادآور می‌شود که عواقب سیاسی و دینی فتوحات تناسب چندانی با شمار کشته‌ها ندارد.

در سال ۶۳۶ هراکلیوس سوریه را به مقصد قسطنطنیه ترک می‌کند. نویسندگان بعدی با تلخ‌ترین بیان این عقب‌نشینی را به تصویر می‌کشند. برای مثال، وقایع‌نامه تا سال ۱۲۳۴[1] که سریانی و قرون وسطایی است می‌گوید:

> یک عرب مسیحی به انطاکیه آمد و نابودی ارتش روم و اینکه هیچ پیکی از آنان جان به در نبرده را به هراکلیوس اطلاع داد. امپراتور هراکلیوس با لندوه فراوان انطاکیه را ترک کرد و وارد قسطنطنیه شد. گفته شده هنگامی که او با سوریه وداع کرد و گفت «سوزو سوریه» که به‌معنای «خداحافظ، سوریه» است، [هراکلیوس] مانند کسی بود که تمام امیدش را از دست داده است. او افراد همراهش را گرد آورد و به نظامیان خود اجازه داد هرچه می‌یابند غارت کنند؛ گویی سوریه دیگر به دشمن تعلق داشت.

تاریخ‌نگاری یونانی با هراکلیوس بیشتر هم‌درد است اما بیشتر حس ترحم دارد. نویسندگان آن مکرراً ادعا می‌کنند نومیدی چنان او را ضعیف می‌کند که هراکلیوس دچار آب‌هراسی غیرقابل‌درمان می‌شود و به همین خاطر حتی نمی‌تواند از تنگهٔ بسفر گذشته و وارد قسطنطنیه شود.

سال ۶۳۰ هراکلیوس را شخصیتی چنین غلوآمیز می‌کند. او با دقت ورود خود به اورشلیم را به‌شکل یک پیروزی نمایش می‌دهد. اما با نگاهی به گذشته، این صحنه‌سازی می‌تواند به‌آسانی تبدیل به پیش‌پردهٔ یک تراژدی شود. هراکلیوس که می‌خواست آغاز یک عصر جدید را نمایش دهد ورود خود به اورشلیم را روز ۲۱ مارس انتخاب کرد و اعتقاد بر آن است که خدا خورشید و ماه را در این روز خلق کرده است. چهار سال بعد یک عصر واقعاً جدید آغاز می‌شود، اما این عصر بسیار متفاوت از چیزی است که هراکلیوس و معاصرانش انتظار دارند.

اما سال ۶۳۰ برهه‌ای آستانه‌ای هم هست. هراکلیوس را در حال پیاده‌روی و درست قبل از ورود به اورشلیم نگه می‌داریم و فرصتی می‌یابیم نگاهی به پس‌وپیش بیندازیم. با نگاه به عقب و مناقشات عیسی‌شناسی و جنگ‌های بیزانس و ایران درک بهتری از محیطی حاصل می‌شود که کلیساهای رقیب مثل سوری شرق، میافیزیت، کالسدونی و مارونی در آن رشد یافتند. با نگاه به جلو و فتوحات اسلامی، می‌توان رویدادی را پیش‌بینی کرد که این جوامع را برای همیشه تغییر می‌دهد. همین که هراکلیوسِ زمانی سرمست به قسطنطنیه فرار می‌کند کلیساهای سوری را به امپراتوری جدید

---

[1] *Chronicle ad* 1234

دنیا واگذار می‌کند. مسیحیان سوری که از آن زمان تحت سلطهٔ مسلمانان درمی‌آیند نخستین مسیحیانی هستند که با دین نوظهور اسلام مواجه می‌شوند و نخستین کسانی هستند که این تغییر شگرف طالع خود را شرح می‌دهند.

مقدمه

سـال ۶۳۰ و چند سـال بعد از آن نه صـرفاً برای تاریخ جهان بلکه برای مطالعهٔ مدرن تاریخ جهان نیز نقطهٔ عطف محسـوب می‌شـوند. تا همین اواخر مورخان همان مسـیری را می‌پیمودند که هراکلیوس نیز پیمود: همین که به زمان مرگ محمّد می‌رسـیدند مطالعات‌شـان به‌سـمت غرب عقب می‌نشسـت و یا بر قرون وسـطای اروپا یا امپراتوری بیزانس متمرکز می‌شـدند. حتی مورخانی هم که روابط مسیحیان و مسلمانان موردتوجه‌شان بود به‌سرعت منظری غربی می‌یافتند و روی درگیری‌های بین امپراتوری‌های بیزانس و اسلام یا روابط بین اسلام و غرب لاتین متمرکز می‌شدند.

پس از عصـر روشـنگری در اروپا نوع متفاوتی از مورخان پدیدار شـدند. این مورخان که در ابتدا شرق‌شناس یا اسلام‌شناس خوانده می‌شدند اغلب در دانشگاه‌های غربی تربیت یافته بودند اما آگاهانه برخلاف جهت هراکلیوس حرکت می‌کردند. آنها با تمرکز بر خاورمیانه پس از سـال ۶۳۰ اغلب متخصص تاریخ صدر اسلام می‌شدند.

در نتیجه اغلب مورخان مدرن دوران باسـتان متاخر و اوایل قرون وسـطی یا با سـوریه و بقیهٔ خاورمیانه خداحافظی می‌کردند (چنان‌که هراکلیوس نیز ظاهراً چنین کرده بود) یا با مسـیحیت. اگر کسـی منابع مسیحی را مطالعه می‌کرد که پس از دههٔ ۶۳۰ نوشـته شـده بودند تقریباً به‌طور قطع متون مسـیحیت غربی را مطالعه می‌کرد که عمدتاً به زبان‌های یونانی و لاتین بودند. اگر هم کسـی رویدادهای خاورمیانه پس از دههٔ ۶۳۰ را مطالعه می‌کرد تقریباً به‌طور مسـلّم متون صـدر اسـلام را می‌خواند که بیشتر به زبان‌های عربی و فارسی بودند.

این تقسیم کار محققان اگرچه عملی، اما مشکل‌ساز هم بود. برای آنان که به تاریخ اوایل مسیحیت علاقه داشتند چشم‌پوشی از کلیساهای پس از دههٔ ۶۳۰ در خاورمیانه به‌معنای نادیده گرفتن نیمی از مسیحیان آن دوره بود. برای کسانی هم که علاقمند تاریخ خاورمیانه بودند چشم‌پوشی از مسیحیان خاورمیانه به‌معنای نادیده گرفتن اکثریت جمعیت آن منطقه بود؛ چراکه در نخستین قرون امپراتوری اسلام بیشتر جمعیت نه مسلمان، بلکه مسیحی بودند. تا وقتی جدایی بین محققان منابع مسیحی که روی غرب متمرکز بودند و محققان خاورمیانه که بر روی منابع اسلامی تمرکز داشتند باقی می‌ماند روایت‌های مدرن آخرین بخش‌های دوران باستان متاخر و آغاز قرون وسطی همچنان اکثر مردمان آن دوره را نادیده می‌گرفتند.

دو عامل دیگر نیز مسیحیت خاورمیانه را بیشتر به حاشیه راندند. اولین عامل، زبان بود. بسیاری از مسیحیان خاورمیانه از یونانی یا لاتین که زبان‌های رایج موردمطالعهٔ مورخان کلیسا بود استفاده نمی‌کردند. در بیشتر دورانی که مسیحیان اکثریت جمعیت خاورمیانه را تشکیل می‌دادند نیز بیشتر آنان از عربی یا فارسی که زبان‌های رایج موردمطالعهٔ اسلام‌شناسان است استفاده نمی‌کردند. از آنجا که متونی که آنان از خود بر جای گذاشتند به زبان‌های «ناجور» بودند به‌ندرت در تحقیقات مدرن به چشم می‌خورند. عامل دوم، دینی بود. به‌علت جدایی‌های مربوط به عیسی‌شناسی که هراکلیوس نیز با آن درافتاده بود پروتستان‌ها، کاتولیک‌های رومی و ارتودوکس‌های یونانی و روسی اغلب کلیساهای خاورمیانه را کژآیین می‌پنداشتند. چون تقریباً تمام مورخان کلیسا دست‌کم تا همین اواخر به‌شدت به سنتی چسبیده بودند که مسیحیان خاورمیانه را مرتد می‌دانست تاریخ آنها موردتوجه قرار نمی‌گرفت. به دلایل متفاوت اما به همان میزان فراگیر، اکثر محققان اسلامی نیز تاکیدی بر نقش مسیحیان خاورمیانه در امپراتوری صدر اسلام نداشتند.

اما در دههٔ گذشته تغییر این روند آغاز شده است. با ظهور حوزهٔ مطالعات دینی پیوند مطالعهٔ مسیحیت پیشامدرن با تعهد دینی سست‌تر شده است. با تبدیل دوران باستان متاخر به زیرشاخه‌ای مستقل و تعیین هرچه بیشتر آن از سوی بسیاری از افراد، قرون هفتم تا نهم موردتوجه بیشتر مورخان قرار گرفته است. با توجه فزاینده به «قرون وسطای جهانی»، مطالعات قرون وسطایی بیشتر حامی تحقیق درمورد خاورمیانه شده است. از همه مهم‌تر اینکه حوزهٔ مطالعات اسلامی یکی از رشته‌هایی شده که بیشترین رشد را در دانشگاه‌های غرب دارند.

پذیرش اینکه مسیحیت خاورمیانه تا چه حد برای درک صحیح تاریخ جهان مهم است فرایندی تدریجی بوده است. با این وجود با انتشار کتابی با عنوان هاجریسم: ساختن جهان اسلام[1] در سال ۱۹۷۷ شتاب بسیاری گرفت. هاجریسم که توسط پاتریشیا کرون[2] و مایکل کوک[3] اسلام‌شناس نوشته شده است تجدید ارزیابی مناقشه‌برانگیزی از خاستگاه‌های اسلام است و عمدتاً بر اساس منابع مسیحی است که تا قبل از آن تنها معدودی از متخصصان از آنها آگاهی داشتند. اغلب افراد به مخالفت با نتایج هاجریسم درمورد شکل‌گیری اسلام اولیه پرداختند. اما موضوع اصلی روش‌شناسی این کتاب برنده شد. پس از انتشار هاجریسم این موضوع بدیهی شد که یک مورخ بدون جدی گرفتن منابع مسیحیت اولیه نمی‌تواند درمورد جهان صدر اسلام تحقیقی جدی انجام دهد. با این وجود عملی کردن این اصل بدیهی همیشه هم آسان نبوده است.

بعضی از افراد، مخالف رویکرد فراگیر گاهشمارانه، جغرافیایی و دینی به تاریخ هستند. اما تقسیم‌بندی‌های حاصل از مرزهای متداول رشته‌های دانشگاهی و آموزش زبان نیز اغلب از تبدیل آن به واقعیت جلوگیری می‌کنند. شمول بعضی از شاخه‌های مسیحیت خاورمیانه در حوزهٔ آموزش و تحقیقات غربی آسان‌تر از بقیه بوده است. به‌عنوان مثال مسیحیان خاورمیانه که به یونانی نوشته‌اند، مثل یوحنای دمشقی،[4] موردمطالعهٔ دقیق‌تر قرار گرفته‌اند. یک‌دوجین یا همین حدود صفحاتی که یوحنا درمورد اسلام نوشته است در کلاس‌های لیسانس و فوق‌لیسانس مکرراً بازگو، ترجمه و نام برده می‌شوند. متون عربی مسیحیان به‌ندرت در برنامه‌های درسی به چشم می‌خورند، اما با توجه به آموزش زبان اسلام‌شناسان بیشتر در دسترس آنان قرار دارند. به همین ترتیب اثر ارمنی قرن هفتمی بی‌نهایت مهمی که منسوب به سبئوس[5] می‌باشد از ترجمهٔ عالی و مدرنی برخوردار است و بنابراین اغلب از سوی محققان مدرن بازگو می‌شود، حتی با وجود اینکه تنها معدودی از آنها می‌توانند ارمنی بخوانند.

---

1 *Hagarism: The Making of the Islamic World*
2 Patricia Crone
3 Michael Cook
4 John of Damascus
5 Sebeos

اما بزرگ‌ترین و متنوع‌ترین مجموعه از متون ابتدای مسیحیت به گویش سریانی از زبان آرامی نوشته شده است، چراکه سریانی زبان میانهٔ[1] بیشتر دوران باستان متاخر خاورمیانه بود. اوضاع این اسناد بدتر هم هست. در چند دهه پس از انتشار هاجریسم، محققان دوران باستان متاخر و اوایل قرون وسطی به‌گونه‌ای فزاینده از اهمیت منابع سریانی برای مطالعهٔ دوران صدر اسلام آگاهی یافته‌اند. با این وجود تعداد و تنوع این متون، یعنی همان عواملی که آنان را بسیار ارزشمند ساخته است مانع از مطالعهٔ گسترده‌تر آنان هم شده است.

محققان سریانی تصحیحات و ترجمه‌های اکثر این آثار را تهیه کرده‌اند. اما نتایج کار آنها بیشتر در نشریاتی که دسترسی به آنها دشوار است و انتشارات تخصصی پراکنده‌اند. انتشار اثر رابرت هویلند[2] با عنوان اسلام از منظر دیگران[3] در سال ۱۹۹۷ و تاریخ کتاب‌شناسی روابط مسیحیان و مسلمانان،[4] جلد اول، به ویرایش دیوید توماس[5] و باربارا روگما[6] در سال ۲۰۰۹ که خلاصه‌ای چندصفحه‌ای، کتابشناسی اساسی و تعدادی گزیدهٔ کوتاه از متون ابتدای مسیحت درمورد اسلام که بیشتر مجموعه‌های سریانی را در بر می‌گیرد را فراهم می‌آورند دسترسی به آنها را آسان‌تر کرده است. اما این آثار فاقد مهم‌ترین چیز برای متخصصان و غیرمتخصصان هستند؛ و آن خود متون می‌باشند. در سال ۱۹۹۳ اثر اندرو پالمر[7] با عنوان قرن هفتم در وقایع‌نامه‌های سوری غرب[8] کمبود ترجمه‌های در دسترس را تا حدی بهبود بخشید. پالمر مقدمه‌های انتقادی مختصر و ترجمه‌های تازه‌ای از بیش از یک‌دوجین آثار سوری قرن هفتم را تهیه کرد. اما همان طور که از عنوان اثرش هم پیداست تمرکز او بر نوع خاصی از متون سریانی بود و شامل متون سریانی شرق نمی‌شد.

کتاب نخستین برخوردهای مسیحیان با مسلمانان بر اساس این تغییر مهم در مطالعهٔ تاریخ پیشامدرن است. این کتاب از کتاب پالمر الگو گرفته و شامل مقدمه، ترجمهٔ جدید و کتابشناسی تقریباً تمام متون شناخته‌شدهٔ سریانی درمورد اسلام است که پیش از انقلاب سال ۷۵۰ عباسیان

---

[1] lingua franca
[2] Robert Hoyland
[3] *Seeing Islam as Others Saw It*
[4] *Christian-Muslim Relations: A Bibliographic History*
[5] David Thomas
[6] Barbara Roggema
[7] Andrew Palmer
[8] *The Seventh Century in the West-Syrian Chronicles*

نوشته شده‌اند. حتی برای متخصصان مطالعات سریانی بهتر است که تمام این ترجمه‌ها و کتابشناسی به‌روز آنها را یکجا داشته باشند. برای محققان صدر اسلام چنین مجموعه‌ای مهم‌تر هم هست، چراکه افراد معدودی هستند که وقت آن را داشته باشند که برای تهیهٔ ترجمه‌های بیشتر این متون به یک زبان مدرن (یا در بعضی اوقات، لاتین قرن نوزدهم)، چندین درخواست به چندین کتابخانه بدهند؛ چه رسد به اینکه تحقیق روی این منابع را پیگیری کنند. نخستین برخوردهای مسیحیان با مسلمانان برای غیرمتخصصان هم می‌باشد؛ چه محققان حوزه‌ای دیگر یا دورهٔ زمانی دیگر، دانشجویان لیسانس یا فوق‌لیسانس و چه خوانندگان عام‌تر باشند، چراکه تهیهٔ این متون بسیار فراتر از حیطهٔ یک رشتهٔ منفرد دانشگاهی است.

تصاویری از اسلام

مجموعهٔ بیست و هشت متن این کتاب از تقسیم‌بندی‌های گاهشمارانه، جغرافیایی، دینی و گونهٔ متن فراتر می‌رود. قدیمی‌ترین آنها به‌احتمال زیاد چند سال پس از مرگ محمّد و آخرین آنها در پایان سلسلهٔ امویان، در اواسط قرن هشتم نوشته است. نویسندگان آنها در منطقه‌ای می‌زیستند که ترکیه، لبنان، اردن، سوریه، عراق و ایران کنونی را تشکیل می‌دهند. این متون توسط مسیحیان میافیزیت، مارونی و سوری شرق نوشته شده و شامل فرجام‌نامه‌ها[۱]، فهرست خلفا، مباحثات، اعلامیه‌ها، رسالات، خطوط ناخوانای آستر بدرقه کتاب‌ها، زیست‌نامه‌های مقدسان، کتیبه‌ها، نظرات شرعی و تفاسیر کتب مقدس می‌باشند. آنچه این اسناد متنوع را به هم می‌پیوندد اهمیت همهٔ آنها برای تهیهٔ تصاویری کهن و نیز مدرن از برهم‌کنش مسیحیان و مسلمانان صدر اسلام است.

از آنجا که مسیحیان سریانی از جمله نخستین کسانی هستند که به مسلمانان برخورده‌اند یادداشت‌های این برخوردها به‌ویژه برای روابط مسیحیان و مسلمانان اهمیت ویژه‌ای دارند. این امر به این معنی نیست که متون سریانی لحظات نخستین برخورد را عیناً توصیف می‌کنند. اما آنها بعضی از برداشت‌ها و تصاویر از مسلمانان را در خود حفظ کرده‌اند. آنها در خط مقدم برداشت مسیحیان از اسلام بوده‌اند.

---

[۱] apocalypses: آثاری که به پیش‌گویی و توصیف آخرالزمان پرداخته‌اند. در این ترجمه، به «فرجام‌نامه» ترجمه شده است (مترجم).

این تصاویر سریانی از اسلام به‌ویژه از آن جهت ارزشمندند که نوشته‌های سریانی در مقایسه با منابع بیزانسی و لاتین از چشم‌انداز بسیار متفاوتی برخوردارند. از آنجا که مسیحیان سریانی ظرف چند سال پس از مرگ محمّد تحت سلطهٔ اسلام درآمدند اغلب آنها برخلاف نویسندگان بیزانسی و لاتین در محیط نظامی به نوشتن نپرداخته‌اند. آنها که در امپراتوری اسلام زندگی می‌کردند تماسی بسیار بیشتر با مسلمانان و دانشی بی‌واسطه‌تر از آنان داشتند. مسیحیان سریانی با مسلمانان غذا می‌خوردند، با مسلمانان ازدواج می‌کردند، دارایی‌شان به وارثان مسلمان می‌رسید، کودکان مسلمان را آموزش می‌دادند و سرباز قوای مسلمانان بودند.

این تعاملات مستقیم منجر به تصاویری تماماً مثبت از اسلام نشد. متون سریانی نشان نمی‌دهند که روابط اولیهٔ مسیحیان و مسلمانان نمونهٔ کاملی از هماهنگی و همزیستی بوده باشد. اما تنوع حیرت‌انگیز تصاویر سریانی، از تصاویری آشکارا خصمانه تا تصاویر کاملاً دوستانه، واکنشی منحصراً خصمانه را تکذیب می‌کند. این متون به ما یادآور می‌شوند که مشخصهٔ اصلی تعاملات مسیحیان و مسلمانان، جنگ مطلق نبوده است.

متون سریانی در عین حال منابعی مهم و اغلب به‌کارگرفته‌نشده برای درک بهتر صدر اسلام هستند. مدارک اسلامی معدودی هستند که محققان در کنار قرآن می‌توانند بااطمینان تاریخ آنها را همان قرن مرگ محمّد بدانند. هزاران صفحه از منابع اسلامی بر جا مانده‌اند که دوران محمّد تا پایان سلسلهٔ امویان در سال ۷۵۰ را توصیف می‌کنند، اما تقریباً تمامی آنها در زمان سلسلهٔ بعدی یعنی عباسیان نوشته شده‌اند. بعضی افراد تردید دارند که این آثار متاخر حاوی روایات دست‌کم دقیقی باشند. با این وجود کسی با موفقیت، روایات موثق اولیه را از تحریفات بعدی جدا نکرده است. اگر مورخان تنها به متون عربی اتکا کنند تقریباً منحصراً وابسته به اسنادی باقی می‌مانند که قرن‌ها پس از رویدادهایی که توصیف می‌کنند نوشته شده‌اند.

با این وجود اسلام در میان ادیان جهان از این نظر که خاستگاه‌هایش توسط افرادی خارج از آن مستند شده تا افراد درون آن، وضعیتی غیرعادی دارد. چندین متن قرن هفتم و اوایل قرن هشتم به اسلام اشاره دارند. این آثار که از خارج، اسلام را توصیف می‌کنند اهداف و گرایش‌های خود را دارند. با این وجود آنها شامل گنجینه‌ای از اطلاعات اساسی برای درک بهتر نخستین قرن اسلام هستند.

ارزش این چشم‌انداز را شاید بتوان با مقایسه، بهتر دانست. محققان اوایل مسیحیت با مشکلی مواجه هستند که تا حدی شبیه مشکل محققان صدر اسلام است. تنها اندکی از متون قرن اول و اوایل قرن دوم مسیحیت بر جای مانده که عمدتاً در آنچه بعدها رسماً عهد جدید شد یافت می‌شوند. اغلب متون برجای‌ماندهٔ ابتدای مسیحیت بعد از اواسط قرن دوم و اوایل قرن سوم نوشته شده‌اند. ازاین‌رو محققان اغلب روی به منابع غیرمسیحی می‌آورند.

برای مثال، به‌زحمت می‌توان کلاس لیسانسی را یافت که درمورد اوایل مسیحیت باشد و سرفصل دروس آن شامل دو صفحه‌ای نباشد که نویسندهٔ کافر قرن دومی، پلینی جوان‌تر[۱] درمورد مسیحیان نوشته است. تقریباً هر کتاب درسی درمورد عهد جدید شامل بحثی درمورد یک پاراگراف است که اشاره به عیسی داشته و در تاریخ باستان یهودیان[۲] در اواخر قرن اول به چشم می‌خورد. محققان عهد جدید همچنان و با شور بحث می‌کنند که آیا این چند جمله توسط مورخ یهودی، جوزفوس[۳] نوشته شده یا از اضافات بعدی مسیحی است. چند جمله از تاسیتوس،[۴] مورخ رومی که از مسیحیت صحبت کرده و برای تحقیق درمورد آزار مسیحیان توسط روم بسیار مهم است نیز همین وضعیت را دارد.

مجموع این اشارات خارجی به مسیحیان کمتر از پنج صفحه است. در مقابل، چیزی حدود دویست صفحه از اشارات بسیار اولیهٔ سریانی به اسلام وجود دارد. مورخان و دانشجویان صدر اسلام باید با احتیاط بسیار این قطعات به کار ببرند. سوگیری متون خارجی کمتر از متون داخلی نیست. نویسندگان سریانی برنامهٔ کار خود را داشته و قابلیت اعتماد تاریخی به آنها بسیار متغیر است. با این وجود، تاثیر مقدار مشابهی از این مطالب بر مطالعهٔ اوایل مسیحیت را تنها می‌توان در خیال آورد.

این اشارات اولیهٔ سریانی به اسلام اگر منتقدانه به کار برده شوند چیزهای زیادی برای گفتن دارند. آنها نه‌تنها مدارک ارزشمندی از قدیمی‌ترین تصاویر مسیحیان از مسلمانان را در خود حفظ کرده‌اند، بلکه برای درک خود ما و نیز برای تصاویری از صدر اسلام نیز بسیار مهم می‌باشند.

---

[1] Pliny the Younger
[2] *Antiquities of the Jews*
[3] Josephus
[4] Tacitus

دههٔ ۶۳۰ تا سال ۷۵۰

نخستین برخوردهای مسیحیان با مسلمانان شامل تقریباً تمام متون شناخته‌شده‌ای است که اکثر محققان معتقدند قبل از انقلاب سال ۷۵۰ عباسیان نوشته شده و صریحاً به مسلمانان، اسلام، فتوحات اسلام یا اوضاع مالی حکومت اسلامی مثل مالیات سرانه اشاره دارند. ترجیح داده‌ام این متون را تا جایی که تحقیق حاضر اجازه می‌دهد به ترتیب زمانی آنها منظم کنم. می‌توان آنها را برحسب گونه، وابستگی مذهبی یا معیارهای دیگر هم طبقه‌بندی کرد. اما ترتیب زمانی این مزیت را دارد که ارتباط غالباً قوی بین تغییر شرایط مسیحیان سریانی و توصیف‌شان از اسلام را نشان می‌دهد.

هیچ منبع سریانی که پیش از مرگ محمّد (حدود سال ۶۳۲) نوشته شده و صحبتی از اسلام کرده باشد بر جای نمانده است. اما تنها چند سال پس از مرگ وی و در دورهٔ چهار جانشین نخست وی که به «خلفای راشدون» معروفند (۶۱-۶۳۲) چند نویسندهٔ سریانی تجارب خود از اسلام را یادداشت کرده‌اند. بسیار غیرمعمول است که روایاتی کهن و خارجی داشته باشیم که این‌قدر نزدیک به آغاز یک جنبش دینی جدید نوشته شده باشند. گر چه این اشارات کوتاه هستند، اما ارزش ویژه‌ای دارند.

قدیمی‌ترین اشارهٔ برجای‌ماندهٔ سریانی به اسلام، روایت تا سال ۶۳۷[1]، به‌احتمال زیاد در زمانی نوشته شده که فتوحات اسلام آغاز شده بود. وقایع‌نامه تا سال ۶۴۰[2] که تنها چند سال پس از آن بود نیز از فتوحات به‌اختصار سخن می‌گوید. هر دوی این منابع علاوه بر اینکه به درک بهتر از تاریخ نظامی زمان خود یاری می‌رسانند از نظر اشاره به محمّد نیز درخور توجه هستند و نشان می‌دهند مسیحیان سریانی چقدر زود از محوریت وی برای ظهور اسلام آگاه شدند. اما هیچ‌یک از این دو منبع هیچ اعتقاد دینی خاصی را به این فاتحان جدید نسبت نمی‌دهد. هر دو منبع آنها را طَیّایه می‌نامند که معمول‌ترین واژهٔ سریانی برای اشاره به «اعراب» بود، اما در آن زمان به پیروان هیچ دین مشخصی انحصار نداشت.

---

[1] *Account ad* 637

[2] *Chronicle ad* 640

یک دهه بعد رهبر کلیسای سوری شرق، جاثلیق ایشوعیَهب سوم[1] در دو نامهٔ موجود از او به مسلمانان اشاره کرد. به‌ویژه اشارات کوتاه وی به مسلمانان و حکومت اسلام نمونه‌های خوبی از مصلحت‌اندیشی مدبرانه می‌باشند. به‌طور کلی به نظر می‌رسد توجه ایشوعیَهب بیشتر به اداره کردن اسقف‌هاست تا به اسلام. او مسیحیان گرونده به اسلام را مثالی از این می‌داند که چرا نامحبوب‌ترین اسقفش را باید نالایق‌ترین آنها هم دانست. او برای توبیخ دسته‌ای دیگر از اسقف‌ها می‌گوید که مسلمانان کلیسا را ارج نهاده و به آن یاری می‌رسانند. هنگامی که از رهبران مسلمانان سخن می‌گوید فرمان عیسی به انجام دستورهای قیصر را به مخاطب یادآور می‌شود. او همچنین معرف نخستین نمونه از نمونه‌های بسیار از تلاش روحانیت سریانی برای استفاده از حکومت مسلمانان به سود مذهب مسیحیت سریانی خود و به زیان کلیساهای سریانی دیگر است. روی‌هم‌رفته ایشوعیَهب تنها چند جمله را به اسلام اختصاص داده است و این اشارات نیز اگرچه ارزشمندند، اما مضمون آنها همواره دغدغهٔ بزرگتر وی در زمینهٔ خط‌مشی‌های درونی کلیساست. توجه اندکی که این نویسندگان نخستین به ظهور اسلام کرده‌اند می‌تواند مایهٔ شگفتی خوانندگان امروزی گردد. اما با توجه به شرایط تاریخی‌شان این امر کاملاً قابل‌درک است. برای مسیحیان سریانی قرن هفتم، بغرنج‌ترین تغییرات ژئوپولتیک نه از فتوحات اسلام دهۀ ۶۳۰، بلکه از جنگ بیزانس و ایران از سال ۶۰۲ تا سال ۶۲۸ ناشی می‌شد که بسیار مخرب‌تر از فتوحات اسلام بود. در دوره‌ای سی‌ساله، بسیاری از مسیحیان سریانی دست‌کم سه تغییر قدرت حاکمه را تجربه کردند: از بیزانس به ایران، از ایران به بیزانس و از بیزانس به اعراب. در آغاز، دلیلی دیده نمی‌شد که حکومت اعراب طولانی‌تر از دو حکومت قبلی خود باشد. قوای اعراب ابتدا بیشتر در شهرهای پادگانی تازه‌تاسیس مستقر شدند؛ به‌طور کلی اسلام غیراعراب را به خود دعوت نمی‌کرد؛ میزان مسلمان شدن غیراعراب پایین بود؛ ساختارهای حکومتی محلی تقریباً دست‌نخورده باقی ماند و حتی به نظر می‌رسد مالیات سرانه بسط تدریجی ساختارهای قبلی درآمدها بود تا ساختاری کاملاً جدید. در نتیجه مسیحیان سریانی در ابتدا آنچه که ما فتوحات اسلام می‌نامیم را به‌گونه‌ای توصیف می‌کردند که گویی اصلاً اسلامی نیستند و چندان ذکری از آنچه که ما امروزه یکی از مهم‌ترین مواجهات ادیان می‌دانیم از جانب معاصران آن نشده است.

---

[1] Catholicos Ishoʿyahb III

اما در اواسط دهۀ ۶۵۰ تغییری مهم در تاریخ سیاسی امپراتوری اسلامی حاصل شد. قتل خلیفه عثمان در سال ۶۵۶ آغازگر بحران جانشینی بین جانشینان وی، علی و معاویه، فرماندار سوریه شد. این نخستین جنگ داخلی اعراب (فتنه) در سال ۶۶۱ پس از آنکه علی توسط خوارج که از جناح وی جدا شده بودند کشته شد به پایان رسید. پس از مرگ علی، معاویه نخستین سلسلۀ اسلامی را بنیاد نهاد. خاندان او، امویان، زمام بیشتر امپراتوری اسلامی را تا سال ۷۵۰ در دست داشتند.

منابع سریانی که در حدود اوایل سلسلۀ امویان نوشته شده‌اند بسیار متنوع هستند. بعضی از آنها مثل وقایع‌نامۀ خوزستان همانند قبل به فتوحات اسلام نگریسته و اطلاعات مهمی از جنگ‌های آن در اختیار می‌گذارند. بقیۀ آنها بسیار امپرسیونیستی‌تر هستند. برای مثال فرجام‌نامۀ منتسب به اِفرِم[1] شامل یکصد سطر توصیف منظوم فتوحات اسلام است که آن را با وحشت‌انگیزترین کلمات توصیف کرده و پیش‌قراول آخر زمان می‌داند. بعضی از منابع مثل وقایع‌نامۀ مارونی رقابت دائم کلیسای سریانی برای قدرت و تلاش آنها برای کسب حمایت مسلمانان از شاخۀ مسیحیت خاص خود را ثبت کرده‌اند. بعضی از متون مثل احکام شورای سوری شرق که در سال ۶۷۶ منعقد شد برخی امور روزمره را ذکر می‌کنند که در حکومت اسلامی پیش آمده است: مسیحیانی برای گرفتن احکام بهتر از آنچه فکر می‌کردند از دادگاه‌های کلیسایی بگیرند به دادگاه‌های مسلمانان مراجعه می‌کنند؛ مالیات‌گیران مسیحی که از اسقف‌های خود مالیات سرانه طلب می‌کنند و ازدواج میان مسیحیان و مسلمانان.

مسیحیان سریانی در گونه‌های ادبی چندان متنوعی به اسلام اشاره نمی‌کردند؛ وقایع‌نامه‌های تاریخی، نامه‌های کلیسایی، فرجام‌نامه‌ها و احکام شورایی. آنها همچنان به اشارات گاه‌وبیگاه خود به محمّد یا موضوعاتی که آنها را به اسلام نسبت می‌دهیم، مثل اهمیت کعبه ادامه می‌دادند. با این وجود هیچ‌یک از آنها آنچه که ما اسلام می‌خوانیم را به‌صورت چیزی نزدیک به یک دین مستقل شرح نمی‌دادند.

این وضعیت در سال ۶۸۳ با دومین جنگ داخلی و پیامدهای آن شروع به تغییر کرد. پس از مرگ معاویۀ دوم، نوۀ معاویه، خلفای اموی مروان (حکومت ۶۸۵-۶۸۴) و پسرش عبدالملک (متوفی ۷۰۵) نه سال علیه خلیفۀ رقیب خود عبداللّه بن زبیر (متوفی ۶۹۲) جنگیدند. این فتنۀ دوم

[1] *Apocalypse of Pseudo-Ephrem*

منجر به خسارات بسیار شد و امپراتوری اسلامی را با خطر تلاشی مواجه ساخت. یکی از معدود شاهدان معاصر این وقایع که نوشته‌هایش بر جای مانده است راهب سوری شرق، یوحنا برَ پِنکایه[1] می‌باشد. یوحنا به درخواست راهب اعظم خود تاریخ جهان را تا جنگ داخلی دوم نوشت. با توجه به آنچه او و صومعه‌اش از سر گذراندند او معتقد بود که بشریت آخرین بخت خود برای اصلاح را از دست داده است. به نظر یوحنا، خداوند دریافته بود که هیچ‌چیز نمی‌تواند انسان‌ها را به توبه وادارد، ازاین‌رو مراقبت الهی خود را از جهان سلب کرده بود و پایان جهان آغاز شده بود.

اما معلوم شد که یوحنا در اشتباه بود. تنها چند سال پس از آنکه او وقایع‌نامهٔ مفصل خود را به پایان رساند ابن زبیر در مکّه شکست خورد. در سال ۶۹۲ عبدالملک تبدیل به تنها خلیفه شد و نوادگانش زمام امور را تا سال ۷۵۰ در دست داشتند. با این وجود پایان فتنهٔ دوم برای مسیحیان سریانی موهبتی تمام‌عیار نبود. ثبات سیاسی پس از جنگ داخلی دوم اعراب و نیز برنامهٔ ساخت‌وساز اساسی عبدالملک، ضرب سکّه از سوی او، سرشماری و اصلاحات مالیاتی حاکی از آن بود که حکومت اعراب به این زودی از بین نخواهد رفت.

عبدالملک در رأس این حکومت شروع به مبارزه در راه اسلام کرد. تا پایان فتنهٔ دوم اظهار دین و مجادله با الهیات مسیحی روی مسافت‌شمارها، سکّه‌ها و از همه مشخص‌تر قبة‌الصخره که تازه احداث شده بود آشکار شد. قبة‌الصخره که بر روی «کوه معبد» در اورشلیم ساخته شده و روی آن عباراتی قرآنی نوشته شده که الهیات تثلیثی را نکوهش می‌کند به‌وضوح عزم عبدالملک برای اعلام اسلام به‌عنوان دین جانشین مسیحیت را نشان می‌دهد. خلیفه ضمن نمایش عمومی روزافزون اسلام شروع به مهار تجلیات عمومی مسیحیت به‌خصوص تصویر صلیب کرد. او هم‌زمان زبان حکومت را تغییر داد و انواع زبان‌های محلی – مثل قبطی، یونانی، فارسی و سریانی – را با دستگاه حکومتی عربی تعویض کرد. این امر به آغاز فرایندی چندقرنی یاری رساند که نهایتاً سریانی را از یک زبان میانه به زبانی عمدتاً عبادی تقلیل داد.

برای مسیحیان سریانی پاسخ ادبی فوری به این تغییر شرایط، سیلی از فرجام‌نامه‌ها بود. آثاری مثل فرجام‌نامهٔ اِدِسایی،[2] فرجام‌نامهٔ یوحنای کِهتر[3] و اثر به‌شدت محبوب فرجام‌نامهٔ منتسب به

---

[1] John bar Penkāyē
[2] *Edessene Apocalypse*
[3] *Apocalypse of John the Little*

متودیوس[1] همگی سرسختانه شکست‌ناپذیری امپراتوری بیزانس و نابودی عاجل مسلمانان را اعلام می‌دارند؛ وضعیتی که وقایع معاصرشان آن را توجیه‌ناپذیر می‌سازد. از نظر این نویسندگان، نقش فاتحان به‌عنوان جزای کوتاه‌مدت گناهان مسیحیان به‌طور کامل بر عقاید و رسوم‌شان سایه افکنده بود.

یعقوب، اسقف دیوفیزیت اِدِسا که هم‌زمان با برادرانِ بیشتر آخرالزمان‌گرای خود می‌نوشت تصویری بسیار متفاوت از زندگی در زمان عبدالملک در اختیار قرار داده است. نامه‌های او از اهمیت خاصی برخوردارند و در مقایسه با دیدگاه‌هایی که در بیشتر منابع دیگر یافت می‌شوند، اغلب دیدگاه‌هایی بسیار واقعی‌تر از تعاملات مسیحیان و مسلمانان را در برگرفته است. یعقوب تماس‌های گسترده و هم‌پوشانی‌های دینی بسیار بین مسیحیان و مسلمانان را گزارش کرده است. نوشته‌های او در مقایسه با منابع قبلی، اطلاعات مفصل‌تری از عقاید و رسوم فاتحان را نیز ارائه می‌دهد. در میان تمام نویسندگان قرن هفتم، یعقوب بیش از دیگران به توصیف اسلام به‌عنوان یک دین مستقل هرچند با حدود بسیار نامشخص نزدیک شده است. این تغییر بدون تردید با تحکیم هویت اسلامی در زمان حکومت امویان و تاکید فزایندهٔ خلافت بر ترویج دین مربوط است.

با تثبیت بیشتر سلسلهٔ امویان در زمان جانشینان عبدالملک، امید مسیحیان برای پایان نزدیک حکومت اعراب از میان رفت. هنگامی که انتظارات آخرالزمانی محقق نشد نویسندگان سریانی قرن هشتم برای صحبت از زندگی تحت سلطهٔ اسلام مجبور شدند چهارچوب تفسیری دیگری را به وجود آورند. خلفای اموی قرن هشتم برنامهٔ اسلامی‌سازی عبدالملک را توسعه دادند. از این لحاظ دوران حکومت عمر دوم (حکومت ۲۰-۷۱۸) که نوهٔ عبدالملک بود اهمیت خاصی داشت. او به‌عنوان خلیفه محاسبهٔ مالیات را نه بر اساس تبار، بلکه بر اساس دین وضع کرد. تا قبل از آن، اصلی‌ترین راه معافیت از مالیات سرانه، عرب به دنیا آمدن بود. در اغلب موارد، حتی فرایند نوکر یک ارباب عرب شدن و سپس پیوستن به امت اسلام منجر به تغییر وضعیت مالیاتی نمی‌شد. یعنی مالیات سرانه عمدتاً به وضعیت تولد بستگی داشت؛ نه به دین. اگرچه اصلاحات مدیریتی عمر دوم تنها پس از مرگش به‌گونه‌ای منسجم انجام شد، وی اعلام کرد که اسلام‌آورندگان غیرعرب از مالیات سرانه معاف هستند. از این مرحله به بعد خلیفه، دینی را عرضه کرد که دست‌کم از لحاظ نظری فراتر

---

[1] *Apocalypse of Pseudo-Methodius*

از تفاوت‌های نژادی بود. همچنین به‌احتمال زیاد عمر دوم مجموعه مقرراتی را وضع کرد که سعی داشت تمایز مسلمانان از غیرمسلمانان را آشکار سازد. در قرون بعدی این قانون‌گذاری‌های هرچه بیشتر تبعیض‌آمیز به‌صورت به‌اصطلاح «پیمان عمر» تثبیت شد.

همچنان‌که دین فاتحان جسورتر و - از لحاظ ارائهٔ خود - کمتر وابسته به قومیت می‌شد مسیحیان سریانی نیز از طریق مقولهٔ دین و اختلاف دینی، بیشتر خود را از فاتحان متمایز می‌کردند. ظهور متون مباحثه‌ای مثل مباحثهٔ یوحنا و امیر[۱] و مباحثهٔ بیت حَله[۲] که هریک مباحثه‌ای ظاهراً بین یک مسیحی و طرف مسلمان بلندپایه‌ای را شرح می‌دهد از این لحاظ اهمیت ویژه‌ای دارد.

نفس انتخاب این گونهٔ ادبی برای نوشتن حاکی از تغییر نظر مسیحیان سریانی درمورد فاتحانشان است. چنین مباحثاتی هم در زندگی واقعی و هم در ادبیات همواره بین هواداران جریان‌های دینی رقیب روی می‌داد. نویسندگان یوحنا و امیر و مباحثهٔ بیت حَله با صحبت از عقاید و رسوم مسلمانان در چهارچوب مباحثه تلویحاً به آن حالت یک دین می‌دهند؛ دینی که مشخصاً مسیحیت معمول را تهدید می‌کند. منابع سریانی دیگر این دوره مثل بخش‌هایی از نوشته‌های حِنانیشوع اول[۳] و مارآبای[۴] دوم شواهدی بیشتر از افزایش آگاهی از عقاید و رسوم اسلامی متفاوت از مسیحیت در اختیار قرار می‌دهد.

منابع سریانی دورهٔ اموی تغییراتی بنیادین در اینکه مسیحیان چگونه درمورد فاتحان فکر کرده، نوشته یا آنها را طبقه‌بندی می‌کنند در طول یک قرن پس از فتوحات نشان می‌دهند. توسعهٔ واژگان، میزان تفصیل، مضمون روایی، انتخاب گونهٔ ادبی و حتی مقدار ارائه نشان می‌دهد که نسل‌های بعدی مسیحیان سریانی تمایلی هرچه بیشتر یافته‌اند تا از عقاید و رسوم فاتحان خود ماهیتی قاطع (که آن را اسلام می‌نامیم) بسازند. آنها با اعتقادات فاتحان خود بیشتر آشنا شده و به‌گونه‌ای مشخص‌تر از مسیحیت در برابر چالش‌های آن دفاع می‌کردند. در نیمهٔ دوم عصر اموی، نویسندگان سریانی همچنین با صراحت بیشتری به برخورداری فاتحان خود از یک دین اشاره کرده‌اند. اگرچه مرزهای این دین با مسیحیت چندان روشن نبود و تعیین این مرز، دشوار بود.

[1] *Disputation of John and the Emir*
[2] *Disputation of Bēt Ḥalē,*
[3] Ḥnanishoʿ I
[4] Mār Abbā II

تا اواسط قرن هشتم، نویسندگان تمام گونه‌های ادبی سریانی در زمینهٔ توصیف عقاید و رسوم فاتحان خود حوزه‌هایی با اجماع تقریبی به وجود آورده بودند. واژگانی که نویسندگان عصر اموی ساخته بودند، بنیان در حال رشد دانش آنها از مسلمانان، گرایش آنها به صحبت صریح از مجادله با مسلمانان و تمایل‌شان به نسبت دادن خصوصیات دینی به فاتحان همچون بنیانی برای کلیهٔ متون بعدی سریانی درمورد اسلام عمل می‌کرد.

در سال ۷۴۷ خاندان عباسیان رهبری قیام علیه حکومت امویان را به عهده گرفتند. آنها سه سال بعد مروان دوم، خلیفهٔ اموی را شکست دادند، زمام امور بیشتر امپراتوری اسلامی را در دست گرفتند و سلسلهٔ عباسیان را بنا نهادند. انبوهی از متون اسلامی از اوایل این دوران بر جای مانده‌اند. منابع سریانی که در دوران عباسیان نوشته شده‌اند برای درک اینکه غیرمسلمانان چگونه به حکومت اسلامی نگریسته و برای تاریخ روابط اولیهٔ مسیحیان و مسلمانان همچنان مهم هستند. اما با ظهور یک جریان نیرومند تاریخ‌نگاری اسلامی و با دور شدن از وقایعی که توصیف می‌کنند این نویسندگان متاخر سریانی در مقایسه با اسلاف خود از لحاظ درک صدر اسلام اهمیت کمتری دارند.

راهنمایی نخستین برخوردهای مسیحیان با مسلمانان

خوانش سریع بیش از یک قرن نوشتجات سریانی درمورد اسلام زمینهٔ تاریخی این آثار را به دست می‌دهد، گرایش‌های اصلی نویسندگان آنها را از هم جدا می‌کند و دلایل اهمیت آنها برای درک ما از دوران باستان متاخر و اوایل قرون وسطی را آشکار می‌سازد. اما این بررسی سطحی مطمئناً نه غنا و پیچیدگی این آثار را می‌رساند و نه شیوه‌هایی را نشان می‌دهد که آنها جزییات بیشتری به درک ما از صدر اسلام می‌افزایند. بدین منظور لازم است که خود این متون خوانده شوند.

نخستین برخوردهای مسیحیان با مسلمانان برای کمک به راهبری در این متون، سه منبع را در اختیار قرار می‌دهد: نخستین آنها مقدمه‌ای مختصر برای هر متن است. از آنجا که محتوای این اسناد را در جایی دیگر به‌گونه‌ای مفصل‌تر تحلیل کرده‌ام هدف مقدمه‌های من در اینجا در اختیار نهادن تنها اساسی‌ترین اطلاعات نقد منابع است تا به هدایت خوانندهٔ امروزی یاری رساند. این مقدمه شامل بحثی مختصر درمورد اهمیت متن برای مطالعهٔ صدر اسلام، وضعیت نگهداری آن در

دســـتنویس‌های موجود و بحث‌هایی در رابطه با مبدأ آن و نیز تمرکز ویژه بر تاریخ احتمالی نگارش و وابستگی مذهبی نویسندهٔ آن است.

دوم آنکه کســـانی که می‌خواهند تحقیق عمیق‌تری از اثر ارائه‌شـــده انجام دهند در انتهای نخستین برخوردهای مسیحیان با مسلمانان کتابشناسی‌های مربوط به هر متن را خواهند یافت. این ارجاعات بسیار مرهون پروژه‌های کتابشناسی اسلاف من هستند، اما انتشارات جدیدتر را هم شامل می‌شوند. برای متونی که کمتر مطالعه شده‌اند این کتابشناسی‌ها نسبتاً کلی هستند. در مورد آثار سریانی که مورد تحقیق مفصل‌تری قرار گرفته‌اند کتابشناسی را محدود به بعضی از مطالعات مهم‌تر و جدیدتر کرده‌ام.

ســـوم آنکه به‌اســـتثنای زندگی تئودوطه[1] و مباحثهٔ بیت حَله که دیگران ترجمهٔ آنها را به‌زودی منتشـــر می‌کنند، ترجمهٔ من از متن پس از مقدمه خواهد آمد. در این زمینه مدیون محققانی که ویرایش و ترجمه‌های قبلی اکثر این آثار را با دقت تهیه کرده‌اند هستم. کار آنها مرا از اشتباهات فراوان مصون کرده است. تصمیم من که ترجمه‌های خودم را ارائه دهم نقد کار آنها نیست. بلکه صرفاً بهتر است ترجمهٔ اسناد سبک تقریباً یکدستی داشته باشد.

هدف من برای اینکه بیشـــترین تعداد ممکن مخاطب این آثار را خوانده و مطالعه کنند تاثیر زیادی بر ترجمهٔ من داشـــته اســـت. به‌عنوان یک مترجم فرض کرده‌ام مورخانی که به مطالعهٔ عمیق و تخصصی یک سند منفرد می‌پردازند متن آن را همیشه به زبان اصلی می‌خوانند. برای کمک به این متخصصان، شمارهٔ صفحات نسخی که از آنها استفاده کرده‌ام را در حاشیهٔ صفحات آورده‌ام تا بتوانند ترجمهٔ انگلیســـی من را با متن ســـریانی ســـریع‌تر مقابله کنند. اما هدف این کتاب تدارک مدخلی به متون سریانی اولیه درمورد اسلام، عمدتاً برای کسانی است که سریانی نمی‌دانند. به همین منظور بیشتر به تهیهٔ نثری خوانا پرداخته‌ام؛ تا اینکه خواسته باشم ترجمهٔ موبه‌موی سریانی را ارائه دهم.

این امر منجر به نوعی مبادله شده است. مهم‌تر از همه اینکه یک واژهٔ سریانی را همیشه به یک واژهٔ انگلیســـی واحد در آن متن ترجمه نمی‌کنم. اگرچه چنین انطباقی مزایایی دارد، اما اغلب کلمات سریانی از یک گسترهٔ معنایی برخوردارند و گاهی مضـمون و گویش، کلمات متفاوتی را در

[1] *Life of Theoduṭē*

انگلیسی می‌طلبند. گاهی هم یک کلمهٔ واحد انگلیسی را برای ترجمهٔ بیش از یک واژهٔ سریانی به کار می‌برم، چراکه مواردی هست که واژه‌نامهٔ سریانی جامع‌تر از انگلیسی است.

با این وجود به دلیل تمرکز کتاب حاضر، معادل‌های رسمی را برای مجموعهٔ مشخصی از کلمات، حفظ می‌کنم. تا قبل از دههٔ ۷۵۰ کلمه‌ای که با واژهٔ اسلام متناظر باشد وجود نداشت. بلکه منابع سریانی از کلمات متنوعی برای توصیف مردمانی که مسلمان می‌نامیم استفاده می‌کردند. هیچ‌یک از اینها برابر با کلمهٔ مسلمان ما نیست و نه‌تنها معنی آنها در متون مختلف متفاوت بود بلکه با گذشت زمان تغییر می‌کرد. برای کمک به ردیابی این تحول هریک از این واژگان سریانی را تنها به یک کلمهٔ انگلیسی ترجمه می‌کنم و آن کلمهٔ انگلیسی را به آن واژهٔ متناظر سریانی اختصاص می‌دهم. این تناظرهای یک‌به‌یک عبارتند از «عرب» به‌جای طَیّایه، «عربی» به‌جای عَرَبایا، «هاجری» به‌جای مهَگرایا (و تلفظ‌های شبیه آن)، «اسماعیلی» به‌جای ایشمَعِلایا، «صحراگرد» به‌جای سَرکایا، «پسر هاجر» به‌جای بَر هاگار و «پسر اسماعیل» به‌جای بَر اِشمَعِل. همچنین کلمهٔ سریانی مشرک (حَنپا) را به «کافر» ترجمه کرده‌ام، اگرچه متون بعدی از این واژه به‌صورت تحقیرآمیز درمورد مسلمانان استفاده کرده‌اند.

برای احتراز از اینکه ترجمهٔ متون عالی سریانی، بد به نظر برسند انواعی از تغییرات را به کار برده‌ام که اغلب مترجمان سریانی هم به کار گرفته‌اند. اغلب، کلمهٔ تقریباً همه‌جاحاضر «و»[1] را از آغاز بسیاری از جملات سریانی حذف کرده‌ام. گاهی هم یک عبارت وابسته را به‌صورت مستقل درآورده‌ام تا از جملاتی دوری کنم که نصف صفحه را اشغال می‌کنند و در سریانی مشکلی ندارند، اما لاجرم در انگلیسی ناخوشایند هستند. گاهی هم یک جملهٔ مجهول را به‌شکل معلوم درآورده‌ام تا در انگلیسی تصنعی به نظر نرسد. درمورد اصطلاحات سریانی که معادل آشکار انگلیسی دارند اغلب از عبارت مشابه انگلیسی استفاده کرده‌ام، حتی اگر با ترجمهٔ واژه‌به‌واژهٔ آن معادل نباشد. گاهی هم ترتیب کلمه را تغییر داده‌ام تا مرجع آن روشن باشد. اما به‌طور کلی چنین تصرفاتی را در مقایسه با اغلب ترجمه‌های پویا در حداقل نگه داشته‌ام و ترجمهٔ انگلیسی کاملاً نزدیک به متن سریانی آن است. چون اسامی خاص در سریانی معمولاً مصوت ندارند معمول‌ترین آنها (مثل John) را مستقیماً در انگلیسی آورده‌ام و درمورد اسامی حاکمان عرب نیز از ترانویسی عربی استفاده کرده‌ام

---

[1] حرف عطف.

(مثل Muḥammad). اسامی و اماکن کمترشناخته‌شده را به همان شکل در ترانویسی سریانی حفظ کرده‌ام و هنگامی که مرجع آنها مشخص بوده حروف مصوت را به آنها افزوده‌ام و در مواردی که مشخص نبوده‌اند تنها ساختار حروف صدادار را حفظ کرده‌ام. عنوان افتخاری «مار»[1] در سریانی را ترجمه نکرده‌ام، چراکه عبارتی مثل «ارباب من» در انگلیسی خوشایند نیست.

ترکیب مقدمه‌های ساده، کتابشناسی‌های مفصل و ترجمه‌های دردسترس باید هم برای متخصصان و هم برای غیرمتخصصان سودمند باشد. این متون به‌عنوان بزرگ‌ترین و متنوع‌ترین مجموعه از نوشته‌های مسیحی اولیه درمورد اسلام قطعاً شایستگی برخورداری از مخاطبان گسترده‌ای را دارند. چشم‌انداز آنها که از بیرون به اسلام می‌نگرند اطلاعات ارزشمندی از نخستین قرن اسلام و قدیمی‌ترین تعاملات دو دین که بزرگ‌ترین ادیان جهان امروزی هستند را در اختیار می‌گذارد.

---

[1] Mār

روایت تا سال ۶۳۷

به‌احتمال زیاد میافیزیت

به‌احتمال زیاد در حدود سال ۶۳۷ میلادی

احتمالاً قدیمی‌ترین، به‌وضوح پرشورترین و با کمال تاسف شاید ناقص‌ترین اشارهٔ ابتدایی سریانی به ظهور اسلام محتملاً در سال ۶۳۷ نوشته شده است. در آن زمان نویسنده‌ای ناشناس روی صفحهٔ سفید اول انجیل خود یادداشت‌هایی از وقایعی که به‌تازگی دیده بود نوشت. مثل اکثر کتاب‌های کهن، جلد کتاب پس از مدتی از میان رفت و این یادداشت بدون محافظ ماند. در نتیجه صفحهٔ اول آسیب جدی دیده و جوهر آن اغلب ناخواناست. با این وجود این تکه‌کاغذ پوستی پنج در نه اینچ که یادداشت‌های آن خوب حفظ نشده است قدیمی‌ترین مصنوع برجاماندهٔ بشر است که از محمّد نام برده و احتمالاً اشاره به مهم‌ترین جنگ فتوحات اسلامی دارد.

دستنویس و ویرایش‌ها

شمارهٔ ۱۴۴۶۱ الحاقی کتابخانهٔ بریتانیا[1] شامل یک ترجمهٔ سریانی انجیل‌های متی و مرقس[2] است. ویلیام رایت[3] بر اساس کتیبه‌شناسی، قدمت نسخهٔ اصلی دستنویس را به قرن ششم می‌رساند. این انجیل متی از صفحهٔ شمارهٔ دو شروع می‌شود و در نتیجه صفحهٔ اول آن خالی است. روی این آستر

---

[1] *British Library Additional* 14,461
[2] Matthew and Mark
[3] William Wright

بدرقه روایت تا سال ۶۳۷[1] که کوتاه است به چشم می‌خورد. از آنجا که به‌صورت چند پاره‌متن درآمده است چندین محقق از جمله تئودور نولدکه[2] در سال ۱۸۷۵ و ارنست والتر بروکس[3] در سال ۱۹۰۴ ویرایش‌هایی از متن آن تهیه کرده‌اند. در سال ۱۹۹۳، لندرو پالمر[4] بر اساس توضیحات سباستین بروک[5] ویرایشی تهیه کرد که تا حدی ترانویسی شده بود.

نویسنده و تاریخ نگارش

به نظر می‌رسد شمارهٔ ۱۴۴۶۱ الحاقی کتابخانهٔ بریتانیا یک انجیل میافیزیت باشد و نوشته‌های بدخط روی آستر بدرقهٔ آن نیز کار یک نفر میافیزیت است. این یادداشت به جنگی اشاره دارد که در نزدیکی شهر جابیه[6] در آگوست سال - - و هفت (دو عدد اول خوب نمانده‌اند اما به‌احتمال زیاد باید نه و چهار باشند) روی داد. سال ۹۴۷ در تقویم سلوکی که اکثر مسیحیان سریانی از آن استفاده می‌کردند مطابق با سال ۶۳۶ میلادی است. در واقع، در آگوست سال ۶۳۶ در جنوب جابیه، قوای اعراب در جنگی که به جنگ یرموک معروف است شکستی قاطع بر قوای بیزانس وارد آوردند. نویسنده ادعا می‌کند شاهد عینی برخی از وقایعی است که شرح می‌دهد و در یک مورد نیز صریحاً از ضمیر اول شخص استفاده کرده و می‌گوید «ما دیدیم...». تا قرن هفتم مرسوم شده بود که مسیحیان سریانی صفحات آغازین انجیل را برای یادداشت خالی بگذارند. آستر بدرقهٔ انجیل و دستخط نامرتب به ادعاهای نویسندهٔ متن اعتبار می‌بخشد. از آنجا که خط آخر متنی که قسمتی از آن حفظ شده به سال بعد از جنگ نزدیک جابیه اشاره دارد اغلب محققان امروزی تاریخ نگارش یادداشت را حدود سال ۶۳۷ می‌دانند.

---

1 *Account ad* 637
2 Theodor Nöldeke
3 Ernest Walter Brooks
4 Andrew Palmer
5 Sebastian Brock
6 Gabitha

* * *

متن روایت تا سال ۶۳۷ به‌علت وضعیت نگهداری بسیار بد آن تقریباً چندپاره شده است. در ادامه دو ترجمه از متن آن خواهد آمد. اولی وضعیت فعلی دستنویس را با سختگیری بیشتری نشان می‌دهد. این ترجمه تنها کلماتی را در بر می‌گیرد که در دستنویس واضح هستند یا به‌راحتی بازسازی می‌شوند.

... محمّد... [ک]ـشیش، مار ایلیا[1]... و آنها آمدند... و... و از... قوی... ماه... و رومی‌ها... و در ژانویه... اِمِسا امان دریافت داشتند. بسیاری از روستاها نابود و کشتار شدند توسط... محمّد و بسیاری از مردم کشته شدند. و اسرا... از جلیله تا بیت... آن اعراب اردو زدند در نزدیکی... ما دیدیم... هر ک[جا]... و... که آنها... و... آنها. در بی[ست و شـ]شم ماه مه،... رفت... از اِمِسا. رومی‌ها آنها را تعقیب کردند... در دهم... رومی‌ها از دمشق گریختند... بسیاری، حدود ده هزار نفر. [سا]ل بعد، رومی‌ها آمدند. در بیستم آگوست سال ن[هصد و چهل و] هفت[۶۳۶ میلادی] در جابیه گرد هم آمدند... رومی‌ها و بسیاری از مردم کش[ته] شدند، از ر[ومی‌ها] حدود پنجاه هزار نفر... در سال نهصد و چ[هل و]...

ترجمهٔ دوم همین متن سعی می‌کند چند جای خالی آن را پر کند. کلماتی که محققان دیگر حدس زده‌اند متن، قبل از پوسیدگی در بر داشته داخل آکولاد آمده‌اند.

... محمّد... کشیش، مار ایلیا... و آنها آمدند... و... و از... قوی... ماه... و رومی‌ها {گریختند}... و در ژانویه... {مردم} اِمِسا امان دریافت داشتند. بسیاری از روستاها نابود و کشتار شدند توسط {عرب‌های} محمّد و بسیاری از مردم کشته شدند. و اسرا {گرفته شدند} از جلیله تا بیت... آن اعراب اردو زدند در نزدیکی {دمشق}. ما دیدیم... هر کجا... و {روغن زیتون} که آنها {آورده بودند} و... آنها. در بیست و ششم ماه مه، {ساسلاریوس}[2] رفت... از اِمِسا. رومی‌ها آنها را تعقیب کردند... در دهم {آگوست}... رومی‌ها از دمشق گریختند... بسیاری، حدود ده هزار نفر. سال بعد، رومی‌ها آمدند. در بیستم آگوست سال نهصد و چهل و هفت[۶۳۶ میلادی] در جابیه گرد هم آمدند... رومی‌ها و بسیاری از مردم کشته شدند، از رومی‌ها حدود پنجاه هزار نفر... در سال نهصد و چهل و {هشت}...

---

[1] Mār Elijah
[2] Sacellarius

وقایع‌نامه تا سال ۶۴۰

میافیزیت

حدود سال ۶۴۰

وقایع‌نامه تا سال ۶۴۰[1] متنی میافیزیت و طولانی است که با تولد آدم پیامبر شروع می‌شود و تا نخستین سال‌های فتوحات اسلامی ادامه پیدا می‌کند. این متن وقایع را به ترتیب زمانی ارائه نمی‌کند، اگرچه اغلب به سال‌هایی مشخص یا دوره‌های مالیاتی پانزده‌ساله که وقایع‌نگاران بیزانس غالباً از آن استفاده می‌کردند اشاره می‌کند. عبور سریع آن از فهرست‌هایی ناهمخوان از بلایا، اسقف‌ها، شخصیت‌های انجیلی، شوراهای کلیسایی، عوارض طبیعی زمین و لشکرکشی‌های نظامی باعث شده بعضی از محققان نویسندهٔ آن را کاملاً دیوانه بدانند و دیگران نیز روشی زیرکانه برای نشان دادن جنون او گمانه‌زنی کنند. صرف‌نظر از دیدگاه محققان درمورد سازمان‌بندی وقایع نامه تا سال ۶۴۰، اغلب آنها تحت تاثیر معلومات نویسنده از اوایل قرن هفتم قرار گرفته‌اند. برای مثال، در رابطه با جنگ‌های بیزانس و ایران منابع بیزانسی و ارمنی بیشتر تاریخ‌ها و نبردهای اوایل قرن هفتم که وقایع نامه تا سال ۶۴۰ ذکر می‌کند را تایید می‌کنند.

متاسفانه نویسنده تنها چند جمله به اعراب و فتوحات آنها اختصاص داده است. با این وجود از آنجا که این سطور را کسی نوشته که اغلب محققان معتقدند با وقایعی که توصیف می‌کند معاصر بوده است ارزش خاصی دارند. اغلب اشارهٔ وقایع نامه به نبردی در نزدیکی غزّه را اشاره به جنگ داثِن می‌دانند که نخستین برخورد نظامی بین قوای عرب و بیزانس بوده است. چندین محقق

---

[1] *Chronicle ad* 640

نیز اظهار داشته‌اند که وقایع نامه تا سال ۶۴۰ نخستین اشارهٔ غیرمسلمانان است که نام محمّد را صریحاً ذکر می‌کند (اگرچه در واقع شاید وقایع نامه تا سال ۶۳۷ نامزد بهتری برای این مقام باشد). حذفیات وقایع‌نامه‌نویس هم جالب‌توجه است. با وجود اشاره به نبردهای نظامی و تلفات غیرنظامیان، نویسنده هیچ توضیح صریحاً دینی از این وقایع ارائه نمی‌دهد. برخلاف متون بعدی، فتوحات در اینجا مجازاتی بابت گناهان مسیحیان یا طلیعهٔ پایان نزدیک جهان نیستند. میزان بسیار کم مطالبی که نویسنده به اعراب اختصاص داده حاکی از آن است که دست‌کم بعضی از معاصران آنها هنوز فتوحات اسلامی را رویدادی که جهان را تغییر می‌دهد نمی‌دیدند.

دستنویس و ویرایش

تنها نسخهٔ وقایع نامه تا سال ۶۴۰ در شمارهٔ ۱۴٬۶۴۳ الحاقی کتابخانهٔ بریتانیا[1] نگهداری می‌شود. ده برگ از یازده برگ نخست این کتاب خطی از بین رفته است، اما بقیهٔ آن موجود است. متن موجود وقایع نامه تا سال ۶۴۰ پنجاه و شش برگ از این شصت برگ برجای‌مانده را در بر می‌گیرد. پس از آن فهرست کوتاهی از خلفا وجود دارد که امروزه به وقایع نامه تا سال ۷۲۴ معروف است. آخرین صفحات دستنویس توضیحات مختصری به خط نگارندهٔ اصلی و چند سرود مذهبی به خط فرد متاخر دیگری را در بر می‌گیرد. ویلیام رایت بر اساس کتیبه‌شناسی تخمین زده است که این دستنویس در اواسط قرن هشتم نوشته شده است. ارنست والتر بروکس ویرایشی از متن آن در سال ۱۹۰۴ منتشر کرده است.

نویسنده و تاریخ نگارش

چند نکته درمورد این وقایع‌نامه، به‌ویژه مطالبی که از فتوحات اسلامی سخن می‌گوید ما را قادر می‌سازد که تاریخ‌گذاری آن را تقریباً به‌طور مطمئن انجام دهیم. آخرین مطلب تاریخ‌دار آن مربوط به حدود سال ۶۳۵/۳۶ است. تنها اشاره به تاریخی بعد از آن، اشارهٔ مختصری به این موضوع است که امپراتور هراکلیوس سی سال حکومت کرده است. این زمان مطابق با سال ۶۴۰ می‌باشد.

[1] *British Library Additional* 14,643

همچنین نویســنده فهرســت امپراتوران بیزانس را با هراکلیوس خاتمه می‌دهد اما نه از مرگ او که در ســال ۶۴۱ روی داد و نه از جانشــینی امپراتور بعدی صــحبتی می‌کند. همهٔ اینها می‌رساند که هنگام نگارش وقایع‌نامه، هراکلیوس هنوز زنده بوده و تاریخ نگارش آن را حدود سال ۶۴۰ تعیین می‌کند.

اغلب محققان معتقدند نگارنده‌ای که شمارهٔ ۱۴٬۶۴۳ الحاقی کتابخانهٔ بریتانیا را تهیه کرده آن را از از وقایع‌نامهٔ دیگری رونویســی کرده و صــرفاً فهرســت قرن هشــتمی خلفا را پس از آن آورده است. مطابق این نظر، آنچه امروزه وقایع‌نامه تا سال ۶۴۰ نامیده می‌شود معرف اثری نسبتاً یکپارچه، تقریباً کامل‌برجای‌مانده و با نویســنده‌ای واحد اســت که تاریخ آن را با اطمینان می‌توان اواســط قرن هفتم دانســت. اما اخیراً جیمز هووارد-جانســتون[1] تاریخ پیچیده‌تری را برای آن بیان کرده اســت. او می‌گوید نگارندهٔ اواسط قرن هشتمی شمارهٔ ۱۴٬۶۴۳ الحاقی کتابخانهٔ بریتانیا صرفاً اثری قدیمی‌تر را نســخه‌برداری نکرده، بلکه متنی جدید (که به‌اشــتباه آن را وقایع‌نامه تا ســال ۶۴۰ می‌نامیم) را از پنج منبع مختلف نوشته که فقط یکی از آنها حوالی سال ۶۴۰ نوشته شده است. به همین دلیل هووارد-جانســتون اثر موجود در شــمارهٔ ۱۴٬۶۴۳ الحاقی کتابخانهٔ بریتانیا را نه وقایع‌نامه تا ســال ۶۴۰، بلکه وقایع‌نامه تا ســال ۷۲۴ می‌خواند. اگر حق با او باشــد این امر پیامدهای مهمی برای ســاختار کلی و تاریخ ادبی وقایع‌نامه دارد. خوشبختانه اشارات کوتاه متن به فتوحات اسلامی در قسمتی از این اثر است که تمام محققان امروزی از جمله هووادر-جانستون تاریخ آن را حدود سال ۶۴۰ می‌دانند.

از آنجا که چندین بخش از وقایع‌نامه صریحاً از دیدگاه تاریخی و مسیحیت میافیزیت دفاع می‌کنند وابستگی مذهبی نویسنده کاملاً معلوم است. در قسمتی که ترجمهٔ آن در زیر آمده است، نویسنده اشارهٔ کوتاهی به مرگ سرایدار شمعون[2]، برادر کشیش توماس می‌کند. چون شمعون نقش دیگری در روایت ندارد بسیاری معتقدند که نویسندهٔ وقایع‌نامه کسی جز همین توماس نیست. در نتیجه این وقایع‌نامه گاهی وقایع‌نامهٔ کشیش توماس[3] نامیده می‌شود.

---

[1] James Howard-Johnston
[2] Simon
[3] *Chronicle of Thomas the Presbyter*

* * *

در سال ۹۴۵ [۶۳۴ میلادی]، سال سوم دورهٔ مالیاتی، در روز جمعه چهارم فوریه، در ساعت نه، جنگی بین رومی‌ها و اعراب محمّد در فلسطین، دوازده مایلی شرق غزّه روی داد. رومی‌ها فرار کردند. آنها پاتریسی بریردن[1] را تنها گذاشتند و اعراب هم او را کشتند. حدود چهار هزار روستایی 148
بیچاره – مسیحی، یهودی و سامره‌ای – کشته شدند و اعراب تمام منطقه را ویران کردند.

در سال ۹۴۷ [۶۳۵/۳۶ میلادی]، سال نهم دورهٔ مالیاتی، اعراب به تمام سوریه حمله کردند و تا ایران رفتند و آن را فتح کردند. آنها از کوهستان ماردین[2] صعود کردند و اعراب، بسیاری از راهبان را در صومعهٔ قدار و بناتا[3] کشتند. مرحوم شمعون، سرایدار قدار، برادر کشیش توماس در آنجا مرد.

---

[1] patrician *Bryrdn*
[2] Mardin
[3] Qedar and Bnātā

نامه‌ها

ایشوعیَهب سوم

سوری شرق

حدود سال ۶۵۰

ایشوعیَهب سوم (متوفی ۶۵۹) تبار کلیسایی کاملی داشت. او که در خانواده‌ای مشهور در آبیابِن[1] به دنیا آمده بود به سرپرستی راهب اعظم صومعهٔ مشهور سوری شرق به نام بیت عَبِه[2] راهب شد، سپس پیشرفت کرد و به مناصب بالاتر اسقف، مطران و جاثلیق و در آخرین دههٔ عمرش به ریاست کلیسای سوری شرق رسید. در زمان پیشهٔ کلیسایی خود، ایشوعیَهب نامه‌های زیادی نوشت که امور روزانهٔ کلیسای شرق در دهه‌های نخست اسلام را شرح می‌دادند. هیچ‌یک از ۱۰۶ نامهٔ برجای‌مانده از او تنها به اسلام اختصاص ندارد. اما سه تا از آنها شامل قسمت‌هایی هستند که از لحاظ دلالت بر بعضی از نخستین تعاملات بین مسیحیان و مسلمانان اهمیت ویژه‌ای دارند.

نامهٔ 48B بر رقابت فرقه‌های مسیحی بین راهبان حوزهٔ ایشوعیَهب و میافیزیت‌ها («کسانی که رنج و مرگ را به خدا نسبت می‌دهند») متمرکز است. ایشوعیَهب در این نامه راهبان سوری شرق را به‌خاطر نشان ندادن شور و شوق کافی سرزنش می‌کند. او می‌گوید که اعراب هاجری ذاتاً طرفدار میافیزیت‌ها نیستند و در هر حال اگر هم چنین کنند با کمی تلاش می‌توان آنان را به حمایت از کلیسای سوری شرق متقاعد کرد. این نامه قدیمی‌ترین نمونه از جریانی بزرگ‌تر در میان متون سریانی را نشان می‌دهد. با آنکه مسیحیان سریانی از تعامل با فاتحان خود سخن می‌گفتند، دغدغهٔ اصلی نویسنده مواجههٔ مسیحیان با دینی دیگر نبوده است. بلکه بحث اغلب بر این موضوع تمرکز می‌یافت

---

[1] Abiabene
[2] Bēt ʿAbē

که چگونه حمایت فاتحان خود از یک شاخهٔ مسیحیت در برابر شاخه‌های دیگر را به دست آورند. این نامه از لحاظ واژگان خود هم مهم است. نامه شامل قدیمی‌ترین مورد برجای‌مانده از کاربرد واژهٔ هاجری‌ها (مهَگرایه) است که سرانجام تبدیل به یکی از معمول‌ترین کلماتی شد که نویسندگان سریانی هنگام صحبت از مسلمانان به کار می‌بردند. در این مورد ایشوعیَهب از این کلمه استفاده می‌کند تا مشخص سازد که نه از تمام اعراب، بلکه از اعرابی سخن می‌گوید که هاجری هستند. برخی محققان گفته‌اند که توالی کاربرد کلمات از عرب به اعراب هاجری و سپس به تنها هاجری‌ها حاکی از تلاش ایشوعیَهب جهت معرفی واژه‌ای نسبتاً جدید به مخاطب است.

در نامهٔ 14C ایشوعیَهب از واژهٔ هاجری استفاده نمی‌کند، بلکه از «اعرابی که خداوند در این زمان زمام جهان را به آنها داده است» سخن می‌گوید. اما این نامه به‌طور کلی اصلاً به اعراب اختصاص ندارد. بلکه خطاب ایشوعیَهب در نامهٔ 14C به شمعون[1]، اسقف مطرانی ریواَردشیر است که سعی داشت از حوزهٔ جاثلیق خارج شود. ایشوعیَهب در پاسخ به‌شدت او را توبیخ کرده که شامل فهرست مفصلی از قصور ادعایی مسیحیان حوزهٔ شمعون است. از مهم‌ترین نکات نامه، این ادعای ایشوعیَهب است که اغلب اعضای کلیسای شمعون مرتد شده‌اند. ایشوعیَهب تاکید می‌کند که این ارتداد، نابخشودنی است. به قول او، اعراب به‌طور کلی حامی مسیحیان هستند و اجازه می‌دهند که دین خود را حفظ کنند. اعضای کلیسای شمعون مسیحیت را ترک می‌کردند تا صرفاً از مطالبهٔ نصف اموالشان از سوی اعراب اجتناب کنند. محققان امروزی این قسمت را به‌عنوان دلایلی کاملاً متضاد یکدیگر بیان می‌کنند. به‌طور کلی آنها یا در یک سر طیف به عطوفت کلی مقامات مسلمان نسبت به مسیحیت تاکید می‌کنند و یا در سر دیگر طیف بر تبعیض مسلمانان نسبت به مسیحیان تاکید می‌کنند که در این مورد مالیات سرانهٔ ۵۰ درصدی (که شاهد دیگری بر آن نیست) بر غیرمسلمانان است. مشکل هر دو تعبیر که غالباً مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرد برنامهٔ خود ایشوعیَهب است. هدف نامهٔ او توصیف دقیق مسیحیت در خلیج فارس (موضوعی که در بهترین حالت اطلاعاتی غیرمستقیم از آن می‌توانست داشته باشد) نبوده است. بلکه او می‌خواسته اسقف زیردست و دشمن شخصی‌اش را بد جلوه دهد.

---

[1] Simeon

در نامهٔ 15C نیز ایشـــوعیَهب حالت تهاجمی دارد و این بار علیه اســـقف‌های بیت‌قَطرایه[1] می‌نویســـد که آنها نیز اقتدار او را به چالش کشـــیده بودند. او در یکی از دلایلش برای لزوم کنترل متمرکز، خود را یک میانجی مهم بین مســـیحیان و حاکمان عرب آنها عنوان می‌کند. در این زمینه، او یکی از قدیمی‌ترین اشارات برجای‌مانده به مسیحیانی که تحت سلطهٔ اسلام مالیات سرانه می‌پردازند را به دست می‌دهد.

مباحثات ایشوعیَهب درمورد مسلمانان، مختصر و ارزیابی آنها با توجه به زمینهٔ جدلی‌شان دشـــوار اســـت. با این وجود نامه‌های او که کمتر از دو دهه پس از فتوحات اســـلامی نوشـــته شـــده‌اند شـــواهدی مهم از این هســـتند که نسـل نخســـت مسـیحیان تحت سـلطهٔ اسـلام، دوران اولیه را چگونه گذرانده و تعبیر می‌کردند.

دستنویس‌ها و ویرایش

قدیمی‌ترین نسخهٔ موجود از نامه‌های ایشوعیَهب در شمارهٔ ۱۵۷ سریانی واتیکان[2] به چشم می‌خورد که بر مبنای کتیبه‌شـــناســـی، تاریخ آن به قرن دهم می‌رســـد. این نامه‌ها در تعدادی از دســـتنویس‌های جدیدتر نیز یافت می‌شـــوند که عبارتند از شـــمارهٔ ۱۱۲ پاتریارکی کلدانی (۱۶۹۶)[3]، شـــمارهٔ ۷۸ ماردین (۱۸۶۸)[4]، شـــمارهٔ ۴/۱ ســـریانی لیدز(۱۸۸۸)[5]، شـــمارهٔ ۱۷۲ القوش (۱۸۹۴)[6]، شـمارهٔ ۵۱۵ صـومعهٔ کالسـدونی بغداد (۱۸۹۴)[7]، شـمارهٔ ۵۱۶ صـومعهٔ کالسـدونی بغداد (۱۹۰۱)[8]، شـمارهٔ ۵۱۷ صـومعهٔ کالسـدونی بغداد (۱۹۰۲)[9]، شـمارهٔ ۳۳۶ سـریانی پاریس (۱۸۹۶)[10] و شـمارهٔ

---

[1] Bēt Qaṭrayē
[2] *Vatican Syriac* 157
[3] *Chaldean Patriarchate* 112 (1696)
[4] *Mardin* 78 (1868)
[5] *Leeds Syriac* 4.1 (1888)
[6] *Alqosh* 172 (1894)
[7] *Baghdad Chaldean Monastery Syriac* 515 (1894)
[8] *Baghdad Chaldean Monastery Syriac* 516 (1901)
[9] *Baghdad Chaldean Monastery Syriac* 517 (1902)
[10] *Paris Syriac* 336 (1896)

۴۹۳ سریانی واتیکان (۱۹۰۹)[۱]. در سال ۱۹۰۵ روبنز دووال[۲] بر اساس شمارهٔ ۱۵۷ سریانی واتیکان و شمارهٔ ۳۳۶ سریانی پاریس ویرایشی از نامه‌ها را منتشر کرد.

نویسنده و تاریخ نگارش

هیچ‌کس انتساب این نامه‌ها به ایشوعیَهب سوم را رد نکرده است. معمولاً آنها به نامه‌های زمان اسقف بودن ایشوعیَهب در نینوا–موصل (۶۲۸ تا حدود ۶۳۷)، مطران بودن وی در اربیل (حدود ۶۳۷ تا ۶۴۹) و جاثلیق بودن وی (۶۵۹–۶۴۹) تقسیم می‌شوند. عنوان نامهٔ 48B می‌گوید او این نامه را هنگامی که اسقف نینوا بوده (و در نتیجه اواسط تا اواخر دههٔ ۶۳۰) نوشته است. اما اغلب محققان امروزی معتقدند که نگارنده‌ای متاخر ترتیب چند نامه، از جمل 48B را به هم زده و این نامه متعلق به دورانی است که ایشوعیَهب مطران یا جاثلیق بوده است. همان گونه که هم عنوان و هم محتوای نامه‌های 14C و 15C نشان می‌دهند، ایشوعیَهب مسلماً این نامه‌ها را در دههٔ آخر عمر خود و هنگامی که جاثلیق بوده نوشته است.

* * *

[نامهٔ] چهل و هشت [B]

از ایشوعیَهب غریبه، که به لطف خدا به کلیسای مقدس نینوا خدمت می‌کند، به پسران
جبونِ مؤمنان واقعی و مسیحیان راستین: قامیشوع[۳]، سانیا[۴]، بابوسا[۵]، حِنَنیشوع[۶]، اسحاق، بَرسَهده[۷] و 93
دادیازد[۸]. خدای قادر متعال صلح و صفا را میان شما افزون کند.

ای بینوایان، گناه بی‌ایمانی که از قضا قبل از بقیهٔ گمراهان، تنها شما دچار آن هستید دنیا را به سقوط و زندگی انسان را به نابودی تهدید می‌کند [خواهد کرد]. بدین ترتیب، آنچه سرورمان

---

[1] *Vatican Syriac* 493 (1909)
[2] Rubens Duval
[3] Qāmishoʿ
[4] Sania
[5] Babusa
[6] Ḥnanishoʿ
[7] Barsahde
[8] Dadiazd

درمورد دوران حاضر گفته است درمورد شما تحقق پیدا کرده است:«هنگامی که پسر انسان بیاید، آیا روی زمین ایمان می‌یابد؟» [لوقا ۱۸:۸]...

96 ... همین طور فکر می‌کنم که در این زمان، کردار شما بیشتر محتاج عبادت است تا نامه. قبل از آنکه خداوند به لطف رحمتش شما را ببیند، منِ گناهکار و مفلوک شما را خواهم دید. خواهم دانست که چگونه‌اید، چگونه امید نیکوی پدرانتان مورد محافظت شما قرار گرفته (اگر اصلاً محافظت شده باشد) و آیا به‌خاطر آنچه رخ داده نادم هستید یا خیر؛ خلاصه اینکه آیا پاکی مسیحیت را کاملاً از دست داده‌اید یا خیر. حتی اگر به چشم دیگرآن‌طور دیگری به نظر برسد، می‌خواهم شما را دراین‌باره مورد آزمون قرار دهم. چراکه مطابق کلام سرورمان، شما اصلاً مجاز نیستید وارد یکی از کلیساها شوید و در مراسم دینی شرکت کنید تا وقتی که شور دین سرورمان را در دل‌هایتان، زبان‌هایتان و دستانتان داشته باشید، [تا وقتی که] آن مهرهای ناپاکی را که شیطان که بندهٔ ارادهٔ اوست بر در کلیسایتان زده از بین ببرید، و [تا وقتی که] مجاهدت راستین [برای کلیسا] نشان دهید – تا آن را ترویج کنید، نمو دهید، غنا بخشید، تقدیس کنید – چنان‌که درخور کلیسای خداوند است.

97 و اگر چنان شود که بهانه‌های ساختگی بیاورید و بگویید (یا مرتدها شما را فریب دهند [که بگویید]) آنچه رخ داده به فرمان اعراب روی داده است، [بدانید که این] کاملاً غلط است. چراکه هاجری‌های عرب به آنان که رنج و مرگ را به خدا، پروردگار تمام جهانیان نسبت می‌دهند یاری نمی‌رسانند. اگر هم چنین شده و به هر دلیلی به آنها یاری رسانده باشند، اگر شما توجه کافی به این امر کنید می‌توانید هاجری‌ها را آگاه کنید و آنها را دراین‌باره مجاب کنید. بنابراین، برادرانم، هر کاری را عاقلانه انجام دهید. آنچه مال قیصر است به قیصر بدهید و آنچه مال خداست به خدا بدهید. خدایی که والاترین است و قادر است برای آنان که از او می‌ترسند هر احسانی را افزون بخشد – با هر کار نیکی که در تمام ایام عمرتان همواره برای اعمال اراده‌اش انجام دهید او نیز شما را کامل خواهد کرد. آمین. [نامه] تمام شد.

[نامهٔ] چهارده [C]

به شمعون، اسقف ریواَردشیر

از ایشوعیَهب به برادر عزیزمان مار شمعون، مطران ریواَردشیر. درود بر سرورمان.

برادر پارسای ما، اینک آن جناب دیداری را به ما ارزانی داشته‌اند که در قانون شرع هم آمده است - حتی اگر ای دوستدار خوبی‌ها، طبق خواست شما، نه با آمدن شخص [شما] چنان‌که قانون شرع خواسته است، بلکه با اعزام سفیر [به‌عنوان] نماینده و [با ارسال] نامهٔ تهنیت [ارزانی شده باشد]. هنگامی که آنچه نوشته بودید را خواندم و نیز سخن آن کس که اعزام کرده بودید را شنیدم مسرور شدم و سرورمان را شکر کردم. اما نه‌تنها از آنچه نوشته و ارسال کرده بودید خوشحال شدم، بلکه از اخبار ناگواری که اندکی پیش‌تر از اکناف قلمروتان دریافت شده بود نیز اندوهگین شدم. با توجه به لزوم تطابق [نامهٔ شما] با اخبار [دیگران]، خروش شادی با غم و شعف با گریه را هم‌زمان [از سر گذراندم]. مدت‌ها در انتظار بوده‌ام توسط شما دربارهٔ مواردی وحشتناک در منطقه‌ای آگاه شوم که شما در آن به‌عنوان پاسدار اسراییل مقدس منصوب شده‌اید. آنوقت، تا همین حالا (و [راستش]، حالا هم نه) عالیجناب درمورد اتفاقات ناگوار منطقهٔ خود برایم چیزی ننوشتید...

... من متقابلاً با خطابه‌های عالمانه و مرثیه‌های بیجا پاسخ آن جناب را نخواهم داد. بلکه در ماتمی مشترک و مویه‌ای شدید از آن جناب می‌پرسم: فرزندانتان کجایند، ای پدر عقیم؟ کلیساهایتان کجایند، ای کشیش ناتوان؟ بزرگ‌مردان مرونی[1] کجایند که بدون دیدن شمشیر و عذاب، همچون دیوانگان شیفتهٔ عشق به نیمی از اموالشان شده‌اند؟ عالم پست ارتداد آنان را ناگهان در خود فرو برد، و آنان تا ابد تباه شدند...

249 اما برخلاف آنان که به کلیسای خدا و دعای مقدسان امید دارند، شما حتی به کلیسای خدا روی نیاوردید تا فلاکت خود را معلوم دارید و تقاضای کمک از دعای مقدسان سرورمان کنید. در عوض، تا اکنون بی‌هیچ درک یا احساسی فرو ریختن فلاکت بر خود را به انتظار نشسته‌اید. حتی همین حالا که برایم نامه نوشته‌اید [حتی] یکی از این موارد را به اطلاع من نرسانده‌اید...

250 ... سرورمان به دست [مقدسان]، به‌صورت تجلی عظمت ایمان آنها به او معجزات مختلفی را انجام داده است. و نیز در میان [این مقدسان] کسانی هستند که به لطف خدا به مناصب کلیسایی رسیده‌اند – منظورم اسقفی، مطرانی، جاثلیقی و نیز دیگر مناصب [کلیسایی] تحت نظر آنهاست. به‌خاطر چیزهایی از این قبیل است که به لطف خدا شکوه مسیحیت روزبه‌روز بیشتر می‌شود، دین رشد می‌کند، اسقف‌ها زیاد می‌شوند و شکوه خدا فزونی می‌یابد.

---

[1] *Mrwny'*

251 شما جدا از تمام مردم زمین تمام اینها را رد کرده‌اید. به‌خاطر بیگانگی [شما] با تمام اینها، جریانی فریبنده به‌آسانی بر شما مسلط شده و حالا هم [چنین می‌کند]. اغواگر و براندازندهٔ کلیساهای شما برای انجام همین کار قبلاً هم در سرزمین رَدَن[1]، که کفار آن بیشتر از مسیحیان آن بود به نظرمان آمده بود. اما به‌خاطر عملکرد عالی مسیحیان، حتی کفار هم فریفتهٔ او نشدند. بلکه او با بیزاری از آنجا اخراج شد. نه‌تنها نتوانست کلیساها را نابود کند بلکه [خود] او نابود شد. اما در سرزمین پارس شما، کفار و مسیحیان پذیرای او شدند. با رضایت و اطاعت کفار و رخوت و سکوت مسیحیان، او هرچه خواست بر سر آنان آورد.

اعراب که در این زمان خداوند آنان را بر جهان مسلط ساخته، همان گونه که می‌دانید [در این مورد نیز] در کنار ما هستند. آنان نه‌تنها خصومتی با مسیحیان ندارند، بلکه حتی ستایندگان دین ما، تکریم‌کنندگان کشیشان و مقدسان سرورمان و حامیان کلیساها و صومعه‌ها هستند. واقعاً مردمان مرونی شما چطور به بهانه [اعراب] دست از دین خود کشیده‌اند؟ و این در حالی است که حتی به قول خود مردم مرونی، اعراب آنها را مجبور به ترک دین‌شان نکردند. بلکه فقط به آنها گفتند نیمی از اموال خود را تسلیم کنند و دین خود را حفظ کنند. اما آنها دین خود که ابدی است را ترک کردند و نیمی از اموال خود که گذراست را حفظ نمودند. مردم مرونی شما دینی که همهٔ مردم همواره به قیمت جان خود خریده‌اند و از طریق آن زندگی جاودان را به ارث برده‌اند را حتی به نیمی از اموال خود نخریدند...

نامهٔ 15[C]

دیوانگان نه می‌دانند و نه درک می‌کنند که آنها هم مطیع این قدرت جهانی هستند که اینک
269 بر همه‌جا حکومت می‌کند... چراکه ابلهان حتی نمی‌فهمند که به ما فرمان داده شده که به هر صاحب قدرتی آنچه را که به او مدیون هستیم بدهیم: یعنی مالیات سرانه را به هرکس که مالیات سرانه [را به او مدیونیم]؛ خراج را به هرکس که خراج [را به او مدیونیم]؛ حرمت را به هرکس که حرمت [را به او مدیونیم]؛ و عزت را به هرکس که عزت [را به او مدیونیم].

[1] Radan

فرجام‌نامهٔ منتسب به اِفرِم

احتمالاً میافیزیت

نیمهٔ دوم قرن هفتم میلادی

چون عنوان دستنویس، یعنی «مواعظ منظوم[1] معلم سوری، مار اِفرِم[2] مقدس درمورد مرگ، فرجام، داوری الهی، عقوبت، عجوج، مجوج و ضدمسیح» طولانی است محققان امروزی اغلب با نام خلاصه‌تر فرجام‌نامهٔ منتسب به اِفرِم[3] به این متن اشاره می‌کنند. چنانچه از نام آن نیز پیداست انتساب آن به مشهورترین نویسندهٔ سریانی، اِفرِم سوری (متوفی ۳۶۳) اشتباه است. این فرجام‌نامه به‌صورت مواعظ منظوم است و این قالبی است که معمولاً به اِفرِم نسبت داده می‌شود: ابیاتی با خطوط هفت هجایی[4]. این شعر ۵۶۰ خطی با جنگ بین روم (یعنی امپراتوری بیزانس) و آشور (یعنی امپراتوری ایران) آغاز می‌شود. سپس پیش‌گویی می‌کند که به‌خاطر بیداد مسیحیان، خداوند با بالا بردن تبار هاجر که غارت، ویرانگری و باج‌خواهی‌شان زمین را ویران می‌کند رومیان را مجازات می‌کند. اندکی بعد در پاسخ به شرارت پسران هاجر، خداوند سپاهیان عجوج و مجوج و دیگر اقوام شمال که اسکندر کبیر قبلاً به بند کشیده بود را رها می‌کند (اشاره به حزقیل ۳۹-۳۸). این اقوام آخرالزمانی، پسران هاجر را شکست می‌دهند و خود مقهور لشکر ملائک می‌شوند و آنها نیز رومیان را دوباره بر

---

[1] memrā
[2] Mār Ephrem
[3] *Apocalypse of Pseudo-Ephrem*
[4] syllable

سـر کار می‌آورند. این دومین دورهٔ حکومت روم به آمدن ضـدمسـیح، پایان دنیا و روز قیامت می‌انجامد.

اگرچه تنها یک‌پنجم از این منظومه درمورد مسلمانان سخن می‌گوید، اما یکی از مهم‌ترین منابع درمورد واکنش مسیحیان سریانی به فتوحات اسلامی است. شاید هم قدیمی‌ترین فرجام‌نامهٔ سریانی موجود باشد که به اسلام اشاره می‌کند. تصویرسازی دائماً منفی نویسنده از پسران هاجر به‌ویژه جالب است که با این وجود به نقش آخرالزمانی آنها در مقایسه با فرجام‌نامه‌های سریانی دیگر (که به‌احتمال زیاد، کمی بعد از آنها هستند) کمتر پرداخته شده است.

دستنویس‌ها و ویرایش‌ها

فرجام‌نامهٔ منتسب به اِفرِم در دو دستنویس نگهداری می‌شود، شمارهٔ ۵۶۶ سریانی واتیکان[1] به تاریخ ۱۴۷۲، و شمارهٔ B 5.19 دانشکدهٔ تثلیثی دوبلین[2] که حدود سال ۱۶۲۵ نگاشته شده است. اِدموند بِک[3] در سال ۱۹۷۲ بر اساس این دو دستنویس، نسخه‌ای انتقادی منتشر کرد.

نویسنده و تاریخ نگارش

فرجام‌نامهٔ منتسب به اِفرِم نشانهٔ چندانی از وابستگی مذهبی نویسنده‌اش ندارد. به‌خاطر صحبت از شرارت بیزانس و نیز اشارهٔ مختصر آن به فریاد آنان که مورد آزار قرار گرفته‌اند اغلب محققان معتقدند که نویسندهٔ آن میافیزیت بوده است. اما بقیه معتقدند که وی کالسدونی بوده است. ارزیابی تاریخ محتمل نگارش آن چالش‌برانگیزتر هم هست و بیشتر متکی به حجیت سکوت[4] است. این متن اگرچه به‌وضوح پس از فتوحات اسلامی نوشته شده است اما پرسش این است که چقدر بعد از آن؟ فقدان جزییات درمورد اسلام، تصویر اعقاب هاجر عمدتاً به‌صورت غارتگر و سکوت درمورد تحولات سیاسی اواخر قرن هفتم مثل جنگ داخلی دوم اعراب همگی حاکی از آن هستند که تاریخ نگارش آن قبل از اواسط دههٔ ۶۸۰ است. همچنین برخلاف فرجام‌نامه‌های سریانی

[1] *Vatican Syriac* 566
[2] *Dublin Trinity College* B 5.19
[3] Edmund Beck
[4] arguments from silence

بعدی، این فرجام‌نامه هیچ اطلاعی از فرجام‌نامهٔ به‌شدت محبوب منتسب به متودیوس نشان نمی‌دهد که احتمالاً حدود سال ۶۹۲ نوشته شده و طرح کلی آخرالزمانی آن بر تمام فرجام‌نامه‌های سریانی حاکم است. در نتیجه، اغلب محققان فرجام‌نامهٔ منتسب به اِفرِم را نخستین فرجام‌نامهٔ سریانی موجود می‌دانند که به اسلام می‌پردازد. اگرچه بقیه معتقدند که ذکر اخذ مالیات در آن اشاره‌ای تلویحی به اصلاحات مالیاتی عبدالملک در اوایل دههٔ ۶۹۰ است و آن را دلیل نگارش آن در اواخر قرن هفتم می‌دانند که این امر فرجام‌نامهٔ منتسب به اِفرِم را با اغلب فرجام‌نامه‌های سریانی ابتدایی که از اسلام نام می‌برند هم‌زمان می‌گرداند.

*　*　*

اما بعد، مواعظ منظوم معلم سوری، مار اِفرِم مقدس درمورد مرگ، فرجام، داوری الهی، عقوبت، عجوج، مجوج و ضدمسیح.

پسر که به لطف او نزول کرد
و جسم انسانی یافت، چراکه خشنود بود
[که] با رغبت طعم مرگ را چشید
بر فراز تکه‌ای چوب بر جلجتا[1]
پروردگارم، مرا یاری کن که حرف بزنم
از زلزله‌هایی که بر زمین خواهد آمد
مردان بر روی هم خواهند افتاد
و اقوام یکدیگر را نابود خواهند کرد
شرارت در جهان فزونی خواهد یافت
و بیداد در زمین زیاد می‌شود
شاهان پارسا خواهند مرد
و شاهان ظالم در زمین سر برمی‌آورند

[1] Golgotha

عدالت برخواهد خاست
و بر انسان فریاد خواهد زد
سمت ظالمان [در ترازو] پایین خواهد رفت
و سمت برگزیدگان خدا سبک می‌شود
آنگاه مقدسان پیش خواهند رفت
و کرانه‌های زمین را نابود می‌کنند
برادرانم، چنان خواهد شد که نوشته شده است:
همه‌جا مصیبت
قحطی زمین را می‌گیرد
و زلزله‌ها و منازعات شدید
خاکستر با خون نوشیده خواهد شد
و زمین از ظلم ناپاک می‌شود
کشورها ویران خواهند شد
و شهرهای برج‌وبارودار را عالم اسفل می‌بلعد
قوم است که در برابر قوم برخواهد خاست
و پادشاهی در برابر پادشاهی
ظلم بر زمین چیره خواهد شد
و افراد نفرت‌انگیز، مقدسان را آزار خواهند داد 61
انسان‌ها علناً مرتد خواهند شد
و سمت چپ بهره‌مند می‌شود
پسران پارسایی سرکوب خواهند شد
به دست پسران سمت گناه
سپس، ای دلبندم
دورهٔ آخر از راه می‌رسد
هان، نشانه‌هایی خواهیم دید

همان طور که مسیح به ما اعلام کرد
شاهان در برابر یکدیگر برخواهند خاست
و بلایا زمین را در برمی‌گیرند
اقوام به اقوام دیگر خواهند تاخت
و ارتش‌ها به جان هم می‌افتند
همچون رود نیل در مصر
که طغیان می‌کند و بر زمین سرریز می‌شود
کشورها آمادهٔ جنگ می‌شوند
علیه امپراتوری روم
اقوام به اقوام دیگر خواهند تاخت
و پادشاهی‌ها علیه پادشاهی‌های دیگر
رومی‌ها اینجا و آنجا خواهند رفت
پروازکنان
آشوری‌ها مسلط خواهند شد
بر امپراتوری روم
ثمرهٔ کمرهایشان به بردگی گرفته خواهد شد
و [آشوری‌ها] حتی به زن‌هایشان تجاوز می‌کنند
[آشوری‌ها] بذر می‌افکنند و درو می‌کنند
و گیاه در زمین ثمر می‌دهد
آنها ثروت زیادی به دست خواهند آورد
و در زمین گنج دفن می‌کنند
همچون رود نیل در مصر
که پس از بالا آمدن دوباره فرو می‌نشیند
آشوری‌ها نیز دوباره از زمین فرو می‌آیند
به کشور [خود]شان

رومی‌ها نیز خواهند شتافت
به کشور پدرانشان
هنگامی که شرارت بالا گرفت
و [اشرار] زمین را از بت‌پرستی ناپاک کنند
فریاد بینوایان و آزاردیدگان
به آسمان بلند می‌شود
سپس عدالت برخواهد خاست
تا [اشرار] را از زمین بیرون اندازد
صدای مقدسان به ناله در خواهد آمد
و فریادی به آسمان می‌رود
مردمانی از صحرا پیش خواهند آمد
پسر[ان] هاجر، کلفت ساره
[مردمی] که عهد ابراهیم را نگه می‌دارند،
شوهر ساره و هاجر
آنها به زور و به نام دژکوب وارد [زمین] می‌شوند،
فرستادهٔ پسر ویرانی
نشانه‌ای در آسمان خواهد آمد
همان گونه که سرورمان در بشارت خود گفته است
درخششی در میان ستارگانِ درخشان خواهد بود
آتش سیمایش مشتعل است
شاهان خواهند لرزید و مضطرب می‌شوند
صفوف جنگی ارتش‌ها از میان خواهد رفت
مردم زمین هراسان خواهند شد
چراکه نشانه‌ای در آسمان می‌بینند
آنها آمادهٔ جنگ خواهند شد

تمام مردمان و زبان‌ها گرد هم می‌آیند
62 و با هم خواهند جنگید
و زمین را غرق خون می‌کنند
اقوام شکست خواهند خورد
و مردمانی غارتگر چیره می‌شوند
غارتگران در زمین پراکنده می‌شوند
در دره‌ها و قله‌ها
آنان زنان و بچه‌ها را به اسارت می‌گیرند
و نیز مردان را، هم پیرها و هم جوان‌ها را
زیبایی مردان از بین خواهد رفت
و زیور زنان برداشته می‌شود
با نیزه و زوبین‌های قوی
پیرمردان را می‌درند
آنها پسر را از پدرش جدا می‌کنند
و دختر را از کنار مادرش
آنها برادر را از برادرش جدا می‌کنند
و خواهر را از کنار خواهرش
آنها داماد را در بسترش خواهد کشت
و عروس را از حجله‌اش بیرون می‌کنند
آنها زن را از شوهرش خواهند گرفت
و او را همچون بره‌ای ذبح می‌کنند
آنها طفل را از مادرش می‌گیرند
و مادر را به اسارت می‌گیرند
کودک برزمین‌مانده گریه می‌کند
مادرش می‌شنود، اما چه می‌تواند بکند؟

چراکه او لگدکوب می‌شود زیر پاهای
اسبان، شتران و سربازان
آنها نمی‌گذارند که مادر پیش او برود
و بچه در صحرا می‌ماند
آنها بچه‌ها را از مادر[شان] جدا خواهند کرد
همچون روح از بدن
او به آنها می‌نگرد در حالی که
عزیزانش از دامانش گرفته می‌شوند
دو تا از بچه‌هایش به دو ارباب داده می‌شوند
خود او به اربابی دیگر
بچه‌هایش هم مثل او از هم جدا می‌شوند
تا به بردگی و اسارت گرفته شوند
فرزندانش از اضطراب گریه خواهند کرد
و از چشمانشان اشک می‌جهد
او به‌سوی عزیزانش روی برمی‌گرداند
در حالی که شیر از سینه‌اش سرریز می‌کند
«خدانگهدار، عزیزانم
خدا به همراهتان
او که یوسف را همراهی کرد
در حالی که او برده‌ای در میان غریبه‌ها بود
همراهتان خواهد بود، کودکانم
در اسارتی که پیش رو دارید»
«خدانگهدار، مادرمان
و خدا به همراهت
او که ساره را همراهی کرد

که [به] خانهٔ اَبیملِک جراری[1] رفت
تو را همراهی خواهد کرد
تا روز رستاخیز»
پسر ایستاده و به پدرش خواهد نگریست
در حالی که به بردگی فروخته شده است
اشک‌هایشان بیرون خواهد جهید
از اندوه، یکی پس از دیگری
63 برادر، برادرش را خواهد دید
که کشته شده و بر زمین افتاده است
او را نیز به اسارت می‌برند
تا در سرزمینی بیگانه برده شود
مادران هم کشته می‌شوند
در حالی که کودکانشان به سینه‌هایشان چسبیده‌اند
صدای کودکان خواهد آمیخت
با نالهٔ پر از رنج
آنها در کوهستان‌ها راه می‌سازند
و در دره‌ها، جاده
آنها کرانه‌های زمین را غارت خواهند کرد
و بر شهرها مسلط می‌شوند
کشورها ویران خواهند شد
و قتل در زمین فزونی می‌گیرد
همهٔ مردم فروتنی خواهند کرد
در برابر مردمان غارتگر
هنگامی که آنها مدتی طولانی در زمین به سر برند و مردم پیش خود می‌گویند

---

[1] Abimelech the Gerarite

«هان، صلح در راه است»
آنها خراج می‌گیرند
و همه از آنها می‌ترسند
ظلم در زمین زیاد می‌شود
و حتی ابرها را تیره می‌کند
شرارت در زمین فزونی می‌یابد
برخیز، و به آسمان صعود کن
آنگاه خداوند به‌خاطر خشمش
از ازدیاد شرارت در زمین
شاهان و ارتش‌های قدرتمند را برمی‌انگیزد
و می‌فرستد هنگامی که می‌خواهد زمین را بزداید
مردان در برابر مردان
برای نابودی یکدیگر
سپس عدالت فرا می‌خواند
شاهان و ارتش‌های نیرومند را
که پشت دروازه‌هایی هستند
که اسکندر آنها را ساخت
پشت دروازه‌ها
شاهان و اقوامی بسیار برخواهند خاست
آنها به آسمان خواهند نگریست
و نام خدا را می‌خوانند
خداوند خواهد فرستاد نشانِ
شکوهش را از آسمان
ندایی الهی فریاد خواهد زد
بر کسانی که پشت این دروازه‌ها هستند

[دروازه‌ها] در دم فرو می‌افتند

به فرمان الهی او

ارتش‌های بسیار پیش خواهند آمد

در حالی که همچون ستاره‌ها بی‌شمارند

به تعداد شن‌های دریا 64

بیشتر از ستارگان آسمان...

وقایع‌نامهٔ خوزستان

سوری شرق

حدود سال ۶۶۰

یکی از ارزشمندترین وقایع‌نامه‌های سوری شرق هم گمنام است و هم به‌طور ناقص باقی مانده است. اغلب محققان به‌خاطر تمرکز این وقایع بر منطقهٔ خوزستان، این اثر قرن هفتمی را وقایع‌نامهٔ خوزستان می‌نامند. این وقایع‌نامه بر تاریخ کلیسایی از حدود سال ۵۹۰ تا اواسط قرن هفتم تمرکز دارد و در دو مورد از اسلام سخن می‌گوید: یک بار در قسمت اصلی و بار دوم در قسمتی که اغلب محققان معتقدند توسط نویسنده‌ای اندکی متاخرتر نوشته شده و سپس به قسمت اصلی ضمیمه شده است. این صفحات شامل برخی از جامع‌ترین توصیفات سوری شرق از فتوحات اسلامی هستند و به‌ویژه برای کسانی اهمیت دارند که سعی در بازسازی تاریخ نظامی قرن هفتم دارند. آنها همچنین شامل اشاراتی به محمّد، روابط بین مسیحیان و مقامات اسماعیلی، کعبه، مدینه و نیز این ادعا هستند که خداوند به پسران اسماعیل پیروزی بر بیزانسی‌ها و ایرانیان را عطا کرد.

دستنویس‌ها و ویرایش

چهار دستنویس، وقایع‌نامهٔ خوزستان را دربر دارند: شمارهٔ ۵۰۹ صومعهٔ کلدانی بغداد[1]، شمارهٔ ۸۲ سریانی بورگ واتیکان[2]، شمارهٔ ۴۷ سریانی مینگانا[3]، و شمارهٔ ۵۸۶ سریانی مینگانا[4]. دستنویس بغداد بر اساس کتیبه‌شناسی به قرن سیزدهم یا چهاردهم تاریخ‌گذاری شده است، دستنویس واتیکان متعلق به قرن نوزدهم است و دو دستنویس مینگانا در اوایل قرن بیستم نسخه‌برداری شده‌اند. در سال ۱۹۰۳ ایگناتیوس گوییدی[5] بر اساس شمارهٔ ۸۲ سریانی بورگ واتیکان نسخه‌ای را منتشر کرد که به نظر می‌رسد رونویسی مدرنی از دستنویس قرون وسطایی بغداد است.

نویسنده و تاریخ نگارش

یک‌پنجم پایانی وقایع‌نامهٔ خوزستان شاهد تغییری ناگهانی در سبک و تکیه‌کلام است. این صفحات از قسمت‌هایی ناهمخوان‌تر و بدون یک قوس روایی[6] تشکیل یافته‌اند و در مقایسه با قسمت‌های قبلی وقایع‌نامه، بیشتر بر وقایع غیردینی و موضوعات جغرافیایی تمرکز دارند. این تغییر روایی، اغلب محققان را به این باور رسانده است که این صفحات پایانی، ضمیمه‌ای را تشکیل می‌دهند که به وقایع‌نامهٔ اصلی افزوده شده است. در نتیجه، اغلب محققان امروزی دو تاریخ نگارش را به این سند برجای‌مانده نسبت می‌دهند. وقایع‌نامهٔ اصلی تنها یک پاراگراف از فتوحات اسلامی سخن می‌گوید. آنچه اغلب محققان آن را ضمیمه می‌دانند شامل بحثی بسیار مفصل‌تر از این فتوحات و نیز بحثی مختصر از کعبه و مدینه است.

وقایع‌نامهٔ اصلی وقایع دههٔ ۵۹۰ تا دههٔ ۶۵۰ را بازگو می‌کند. اگرچه نویسندهٔ وقایع‌نامه ناشناس است، اما برخی از محققان امروزی معتقدند الیاس، مطران مرو که سوری شرق بوده بایستی نویسندهٔ دست‌کم این بخش از اثر باشد. چون وقایع‌نامه هیچ اشاره‌ای به وقایع پس از دههٔ ۶۵۰

[1] *Baghdad, Chaldean Monastery* 509
[2] *Vatican Borg. Syriac* 82
[3] *Mingana Syriac* 47
[4] *Mingana Syriac* 586
[5] Ignatius Guidi
[6] narrative arc

نمی‌کند اغلب محققان امروزی چه الیاس را نویسندهٔ آن بدانند و چه ندانند تاریخ نگارش آن را دههٔ ۶۵۰ یا اندکی پس از آن می‌دانند. اما قسمت پایانی می‌تواند به مرگ الیاس (۶۵۹) اشاره داشته باشد. همچنین این قسمت شامل این اظهار است که اعراب هنوز قسطنطنیه را فتح نکرده‌اند. بعضی از محققان گفته‌اند که این امر اشاره به محاصرهٔ قسطنطنیه در اواخر دههٔ ۶۷۰ دارد، در حالی که بقیه آن را اشاره به نخستین حملهٔ اعراب به قسطنطنیه در دههٔ ۶۵۰ می‌دانند. در نتیجه، محققانی که معتقدند صفحات آخر کار نویسنده‌ای غیر از نویسندهٔ بقیهٔ وقایع‌نامه است تاریخ نگارش «ضمیمه» را چند سال پس از اثر اصلی دانسته و گستره‌ای از دههٔ ۶۶۰ تا دههٔ ۶۸۰ را تخمین می‌زنند. تمرکز کل این سند بر کلیسای شرق به‌وضوح بر سوری شرق بودن نویسنده دلالت دارد.

*　*　*

آنها در شهر استخر، یزدگرد که تبار پادشاهی داشت را شاه کردند. پادشاهی ایران با [یزدگرد] به پایان می‌رسد [می‌رسید]. او عازم ماحوزه[1] شد و رستم را به فرماندهی منصوب کرد. خداوند پسران اسماعیل را در مقابل آنان قرار داد، [که تعدادشان] به اندازهٔ شن‌های ساحل دریا بود. رهبر آنها محمّد بود. نه دیوار، نه دروازه، نه زره و نه سپر یارای مقاومت در برابر آنها نداشت. آنها بر تمام امپراتوری ایران تسلط یافتند. یزدگرد سربازان بی‌شماری برای مقابله با آنان اعزام نمود و اعراب تمام آنها را تارومار کردند و رستم را نیز کشتند. یزدگرد به داخل دیوارهای ماحوزه پناه برد و سرانجام
31 از راه نردبان گریخت و به سرزمین‌های هوزایه[2] و مرونیه[3] رفت. زندگی او در آنجا به پایان رسید. اعراب بر ماحوزه و کل منطقه دست یافتند. آنها به‌سوی امپراتوری روم هم رفتند. آنها تمام سرزمین سوریه را غارت و ویران کردند. هراکلیوس، پادشاه رومی‌ها، سربازان را به مقابله با آنان اعزام کرد. اعراب بیش از صدهزار نفر از آنان را کشتند. وقتی جاثلیق ایشوعیَهب فهمید که ماحوزه توسط اعراب ویرانش شده و آنها دروازه‌های آن را به عقوله[4] برده‌اند و بازماندگان آنجا از گرسنگی در حال مردن هستند به بیت گارمای[5] رفت و در روستای کَرکا[6] ساکن شد.

[1] Maḥuzē
[2] Huzāyē
[3] Marunayē
[4] ʿAāqulā
[5] Bēt Garmai
[6] Karkā

سیراکیوس نصیبینی[1] مرد. چون اهالی نصیبین از او متنفر بودند از شاگردانش نزد امیر شهر
بدگویی کردند. او هم [آنان را] فراخواند و زندانی کرد.

... ایشوعیَهب هجده سال پاتریارک بود. پیکرش در آرامگاه کلیسای کرکا در بیت گارمای به
خاک سپرده شد. مارعَمه[2] در آن کلیسا به‌عنوان پاتریارک منصوب شد. او اهل منطقهٔ اَرزون[3] از شهر
32 زوزیمَر[4] بود. وی به مطرانی بیت لَپاط[5] منصوب شده بود. او [پیش‌تر] در صومعهٔ مار ابراهیم در اِزله[6]
جامهٔ رهبانیت بر تن کرده بود. او به‌خاطر رهبانیت خود و به‌عنوان مطران، بسیار مورد احترام بود.
همین که به جاثلیقی منصوب شد مورد قبول تمام روسای اسماعیلی‌ها قرار گرفت...

35 ... در همین زمان که اعراب تمام سرزمین‌های ایران و روم را فتح کرده بودند، به بیت
حوزایه[7] حمله کردند. آنها تمام شهرهای دژدار را فتح کردند که عبارت بودند از بیت لَپاط، کرکا
دِلِدان[8] و قلعهٔ شوشان. اما شوش و شوشترا که استحکامات بسیار داشتند هنوز باقی مانده بودند. اما
از ایرانیان کسی جز پادشاه یزدگرد و یکی از فرماندهانش به نام هُرمِزدان که اهل ماد بود و سربازان را
گرد آورده بود و شوش و شوشترا را حفظ کرده بود باقی نمانده بود.

36 منطقهٔ شوشترا بسیار بزرگ است و توسط کانال‌ها و رودخانه‌هایی بزرگ که همچون خندق
در تمام جهات آن را احاطه کرده‌اند مورد محافظت بیشتر قرار می‌گیرد. یکی از [این رودخانه‌ها] به
نام اردشیر که آن را حفر کرد اَردَشیرگان نام دارد. رودخانهٔ دیگری هم هست که از وسط شهر می‌گذرد
و به نام ملکه، شَمیرام نام دارد. دیگری به نام داریوش، دارایَگان [نامیده می‌شود]. بزرگ‌ترین آنها
تنداب بزرگی است که از کوه‌های شمالی فرو می‌آید.

آنگاه فرمانده‌ای از اعراب به نام ابوموسی که بصره که جایی است که دجله به دریای بزرگ
می‌ریزد را جهت اسکان اعراب ساخته بود، به مصاف هُرمِزدان مادی شتافت. [بصره] بین زمین‌های

---

[1] Cyriacus of Nisibis
[2] Mārʿameh
[3] Arzun
[4] Zuzimar
[5] Bēt Lapāt
[6] Izla
[7] Bēt Ḥuzāyē
[8] Karkā d-Ledān

قابل‌کشت و بیابان واقع است؛ همانند شهر عَقوله که سَعد بَر وَقّاص آن را برای اسکان اعراب ساخته بود. [این شهر] به نام خم [کِپیپوتا[1]] رودخانهٔ فرات، کوفه نامیده شد.

هنگامی که ابوموسی به مصاف هرمزدان شتافت، هرمزدان چاره‌ای اندیشید تا از [درگیر شدن] در جنگ [با اعراب] جلوگیری کند تا اینکه سپاهی گرد آورد. او به ابوموسی اطلاع داد اگر وی از اسیر گرفتن و [استفاده از] شمشیر خودداری کند [هرمزدان هم] خراجی بیشتر از آنچه مقرر داشته خواهد پرداخت. دو سال به همین ترتیب گذشت. اما پس از آن، اطمینان هرمزدان به دیوارها پیمان بین آنها را شکست. [هرمزدان] کسانی که بین آنها پیغام می‌رساندند (از جمله جورج، اسقف اولَی[2]) را کشت، ابراهیم، مطران فرات را حبس کرد و سربازان بسیاری به مقابله با اعراب فرستاد. اعراب تمام آنها را تارومار کردند و حمله کرده و شوش را محاصره نمودند. ظرف چند روز آنجا را فتح کردند و تمام اشراف‌زادگان آنجا را کشتند. آنها خانه‌ای را که خانهٔ مار دانیال[3] نامیده می‌شد تصرف کردند. آنان گنج‌هایی را که به فرمان پادشاهان از روزگار داریوش و کوروش در آنجا نگهداری می‌شد
37 تصاحب کردند. آنها تابوت نقره‌ای که در آن مومیایی پیکری بود که بسیاری می‌گفتند دانیال و بقیه می‌گفتند داریوش پادشاه است را شکسته و تصاحب کردند.

آنها شوشترا را محاصره کرده و دو سال سعی کردند آن را تصرف کنند. سپس از میان خارجی‌ها، مردی قَطَری با کسی که خانه‌اش بر روی دیوار بود دوست شد. این دو نفر با هم تبانی کردند، نزد اعراب رفتند و به آنان گفتند «اگر یک‌سوم غارت شهر را به ما بدهید شما را وارد شهر می‌کنیم». آنان به توافق رسیدند، از داخل شهر زیر دیوارها چاله حفر کردند و اعراب را وارد شهر کردند. [اعراب] شوشترا را فتح کردند و همچون آب بر زمین، خون جاری ساختند. آنان مترجم شهر و اسقف هرمزداَردشیر را به همراه بقیهٔ شاگردان، کشیش‌ها و شماس‌ها کشتند و خون آنان را بر صحن کلیسا ریختند. اما هرمزدان را زنده دستگیر کردند.

پس از آن از میان اعراب فردی به نام خالد به‌سمت غرب رفت و تمام شهرها و کشورها، تا جایی که عرب بودند را تصرف کرد. هراکلیوس، پادشاه رومی‌ها [از این امر] آگاه شد و سپاهیان

---

[1] *kpiputā*
[2] Ulay
[3] Mār Daniel

بسیاری به مقابلهٔ آنان فرستاد که نام فرماندهٔ آنان سقیلرا[1] بود. اعراب آنان را شکست دادند، بیش از یکصدهزار رومی را کشتند و فرمانده‌شان را نیز به قتل رساندند. آنها ایشوعداد[2]، اسقف حِرتا[3] که با عبدمسیح که پیک بین اعراب و رومی‌ها بود در آنجا به سر می‌بردند را نیز کشتند. اعراب بر تمام سرزمین‌های سوریه و فلسطین تسلط یافتند. آنان می‌خواستند وارد مصر نیز شوند اما [در ابتدا] قادر به این کار نبودند، چراکه از مرز آنجا از سوی پاتریارک اسکندریه توسط سپاهی بزرگ و قوی محافظت می‌شد. او ورودی و خروجی‌های آن سرزمین را نیز مسدود کرده بود و تا ساحل نیل همه‌جا دیوار کشیده بود. به‌خاطر ارتفاع [دیوارها]، اعراب [تنها] به‌زحمت می‌توانستند وارد آنجا شوند. آنها سرزمین مصر، تِبای[4] و آفریقا را تصرف کردند.

38 اندوه شکست رومی‌ها، بر پادشاه هراکلیوس مستولی شد. او به پایتخت خود رفت، بیمار شد و مرد. او و پسرش بیست و هشت سال حکومت کردند.

درمورد قبهٔ ابراهیم چیزی بیشتر از این نمی‌دانیم. چون حضرت ابراهیم متمول شده بود و نیز می‌خواست از حسد کنعانیان دور بماند، تصمیم گرفت در قسمت‌های وسیع و دورافتادهٔ صحرا اقامت گزیند. او که چادرنشین شده بود آن مکان را برای پرستش خداوند و تقدیم قربانی به او بنا کرد. چون خاطرهٔ آن مکان در اعقاب آن خاندان حفظ شده بود، این مکان نام فعلی خود را از همان که قبلاً بود گرفته است. پرستش آنجا برای اعراب چیز جدیدی نیست. بلکه از همان آغاز خود از مدت‌ها پیش، به احترام نیای خود [آنجا را پرستیده‌اند].

هاصور[5] که کتاب مقدس آنجا را «پایتخت» می‌خولند نیز از آنِ اعراب است. [اینها نیز متعلق به آنان است:] مدینه، که برگرفته از نام میدیان، پسر چهارم ابراهیم از کِتوره است (و یَثرِب نیز نامیده می‌شود)؛ دومة جَندَل، سرزمین هاجری‌ها که سرشار از آب، درختان نخل و بناهای دژدار است؛ سرزمین هَطّا، که نزدیک دریا در مجاورت جزایر قَطَر واقع شده است نیز به همین ترتیب سرشار از گیاهان گوناگون است؛ سرزمین مَزون که همانند [هَطّا] کنار دریاست و وسعت آن بیش از

---

[1] *Sqylrā*
[2] Ishoʿdād
[3] Ḥertā
[4] Thbaid
[5] Haṣur

صد فرسنگ است؛ سرزمین یَمامه که در وسط بیابان است؛ سرزمین طوپ و شهر حِرتا که پادشاه مُردار در آن اقامت و به «جنگجو» شهرت داشت و پادشاه ششم اسماعیلی‌ها بود. 39

نکاتی چند از تاریخ کلیسا در اینجا به پایان می‌رسد.

وقایع‌نامهٔ مارونی

مارونی

احتمالاً اواسط تا اواخر قرن هفتم

عنوان این وقایع‌نامهٔ جهانی باقی نمانده است. با توجه به وابستگی مذهبی نویسندهٔ ناشناس آن، محققان امروزی اغلب آن را وقایع‌نامهٔ مارونی[1] می‌نامند. از آنجا که تنها بخش‌هایی از آن باقی مانده است پرسش‌های اساسی مثل تاریخ نگارش اثر بدون پاسخ مانده‌اند. با این وجود، مطالب این وقایع‌نامه درمورد اسلام، به‌ویژه درمورد خلافت معاویه از اهمیت خاصی برخوردار است. وقایع‌نامهٔ مارونی علاوه بر فراهم آوردن اطلاعاتی از تاریخ نظامی و سیاسی اواسط قرن هفتم، شامل سه داستان جالب از مواجهات میان‌مذهبی است.

نخستین آنها، مباحثه‌ای که بین میافیزیت‌ها و مارونی‌هاست را بازگو می‌کند که ظاهراً در حضور معاویه، خلیفهٔ اموی رخ داده است. مطابق وقایع‌نامهٔ مارونی، معاویه به سود مارونی‌ها رای داد و میافیزیت‌ها را جریمه کرد. اما پاتریارک میافیزیت با ادامهٔ پرداخت به معاویه جهت محافظت از میافیزیت‌ها در برابر مارونی‌ها به‌زودی اوضاع را به نفع خود برگرداند. داستان دیگر درمورد بازدید معاویه از اورشلیم و نیایش وی در جُلجُتا، باغ جِتسمانی[2] و آرامگاه مریم مقدس صحبت می‌کند. داستان بعدی به ضرب سکه‌های طلا و نقره از سوی معاویه اشاره می‌کند که دیگر تصویر صلیب را نداشته و راه خود را از سکه‌های بیزانسی که بسیار رایج بود جدا کردند.

---

[1] *Maronite Chronicle*

[2] Gethsemane

اگرچه هیچ‌یک از این داستان‌ها غیرمحتمل نیست، مباحثات محققان درمورد صحت تاریخی آنها ادامه دارد. جدا از درستی آنها، داستان‌هایی از یک خلیفه که میان مسیحیان داوری می‌کند و در اماکن مقدس مسیحیان عبادت می‌کند اما از ضرب سکه با نشان صلیب خودداری می‌کند یاد آور می‌شود که شخصیت‌هایی که در منابع اولیهٔ سریانی یافت می‌شوند اغلب در برابر تلاش‌ها جهت قرار دادن آنها در طبقه‌بندی‌هایی که تعیین آنها آسان و متقابلاً جامع هم باشند مقاومت می‌کنند.

دستنویس و ویرایش

تنها یک دستنویس چندتکه از وقایع‌نامهٔ مارونی بر جای مانده است. آستر بدرقه‌ای که اکنون در سنت پترزبورگ است بخش آغازین وقایع‌نامه را شامل می‌شود. بقیهٔ صفحات متعلق به برگ‌های بعدی وقایع‌نامه هستند که اکنون در کتابخانهٔ بریتانیا به چشم می‌خورند و به‌صورت بخشی از شمارهٔ ۱۲٬۲۱۶الحاقی کتابخانهٔ بریتانیا مجدداً صحافی شده‌اند. از لحاظ کتیبه‌شناسی، ویلیام رایت تاریخ دستنویس را قرن هشتم یا نهم می‌داند. بخش موجود از زمان اسکندر کبیر آغاز می‌شوند و تا اواسط دههٔ ۶۶۰ ادامه می‌یابند، اگرچه دورهٔ بین سال‌های ۳۶۱ تا ۶۵۸ بر جای نمانده است. اما شمارهٔ ۱۲٬۲۱۶الحاقی کتابخانهٔ بریتانیا به‌استثنای یک برگ که گم شده است روایتی پیوسته از سال ۶۵۸ تا ۶۶۵/۶۶ را در بر گرفته و دستنویس در اینجا، قبل از بخش پایانی وقایع‌نامه ناگهان قطع می‌شود. اِرنست والتر بروکس در سال ۱۹۰۴ نسخه‌ای از متن برجای‌مانده را منتشر کرد.

نویسنده و تاریخ نگارش

وابستگی نویسنده به مارونی‌ها در وقایع‌نامه بسیار واضح است. در شرح مباحثهٔ میان مسیحیان در حضور خلیفه معاویه، وقایع‌نامه از «آنان که هم‌کیش مار مارون[1] هستند» دفاع کرده و از میافیزیت‌ها بدگویی می‌کند. این امر برخی از محققان را به این باور رسانده که نویسنده، وقایع‌نامه‌نویس مارونی معروف اواسط قرن هشتم، یعنی تئوفیلوس اِدِسایی[2] بوده است. تحقیقات

[1] Mār Maron
[2] Theophilus of Edessa

جدیدتر درمورد تئوفیلوس این فرضـیه را رد کرده اسـت، به‌ویژه به این خاطر که هیچ اشـتراکی بین قطعاتی که در وقایع‌نامهٔ مارونی به چشـم می‌خورند و بخش‌های فراوانی از وقایع‌نامهٔ تئوفیلوس که نویسـندگان بعدی بازگو کرده‌اند وجود ندارد. در نتیجه، اکثریت قاطع محققان امروزی نویسـندهٔ وقایع‌نامهٔ مارونی را ناشناس می‌دانند.

از آنجا که دسـتنویس کتابخانهٔ بریتانیا در سـال ۶۶۵/۶۶ ناگهان قطع می‌شـود، هیچ معلوم نیست که وقایع‌نامه در اصل تا چه سالی پیش می‌رفته است. با این وجود، بعضی از محققان با توجه به این واقعیات که وقایع‌نامه هیچ اطلاعی از انشقاق بین مارونی‌ها و کلیسای بیزانس که در اوایل دههٔ ۶۸۰ رخ داد یا تشـدید اختلافات در اوایل قرن هشـتم را نشـان نمی‌دهد چندین اسـتدلال را مطرح سـاخته و معتقدند که تاریخ نگارش آن خیلی پس از دههٔ ۶۶۰ نبوده اسـت؛ و نیز اینکه تناظر صـحیح تاریخ‌های مشـخص با روزهای هفته در آخرین صـفحات وقایع‌نامه حاکی از آن اسـت که توسـط شخصی نوشته شده که با وقایعی که توصیف می‌کند تقریباً معاصر بوده است. دیگران یادآور شده‌اند که تاریخ‌گذاری تولد مسیح از سوی وقایع‌نامه به سال ۳۰۹ تقویم سلوکی می‌تواند حاکی از آشنایی آن با وقایع‌نامهٔ یعقوب اِدِسایی[1] باشـد که تا قبل از دههٔ ۶۹۰ به پایان نرسیده بود. سـکه‌شـناسـان هم درمورد اینکه اشارهٔ وقایع‌نامه به تغییر ضرب سکه توسط معاویه محتمل هست یا خیر با هم اختلاف دارند. گزینهٔ دیگر آن است که بر مبنای اطلاع نویسنده از اصلاحات سکهٔ معروف عبدالملک در دههٔ ۶۹۰، شاید این امر یک نابهنجاری تاریخ‌نویسی باشد. در نتیجه، معلوم نیست که وقایع‌نامهٔ مارونی در اواسط قرن هفتم نوشته شـده یا اثر نویسـنده‌ای اندکی متاخرتر اسـت که از وقایع دههٔ ۶۶۰ اطلاع خوبی داشته است.

* * *

... و معاویه، برادرزاده‌اش حُذَیفه. معاویه درمورد او فرمانی صادر کرد و او کشته شد. سپس علی هم تهدید کرد دوباره علیه معاویه برخواهد خاست. آنها نیز به او در حال عبادت حمله کردند و او را کشتند. معاویه به حیره رفت، تمام سپاهیان عرب در آنجا با او بیعت کردند و او دوباره به دمشق 70
بازگشت.

[1] Jacob of Edessa

در سال ۹۷۰ [۶۵۹ میلادی]، هفتمین سال حکومت کُنستانس در ساعت دو جمعه در ماه ژوئن زلزله‌ای ویرانگر در سرزمین فلسطین رخ داد که در آن اماکن بسیاری تخریب شد.

در همان ماه، تئودور و سَبوک[1]، اسقف های یعقوبی، به دمشق آمدند و در حضور معاویه به مباحثه با هم‌کیشان مار مارون [یعنی مارونی‌ها] پرداختند. پس از آنکه یعقوبی‌ها شکست خوردند معاویه به آنها فرمان داد بیست هزار دینار رد کنند و خاموش شوند. و چنین معمول شد که اسقف‌های یعقوبی سالانه همان [مقدار] طلا به معاویه بدهند تا مبادا محافظت [او] از آنان سست شده و آنان مورد آزار کشیشان [مارونی] قرار گیرند. هرکس که یعقوبی‌ها او را پاتریارک می‌دانستند سالانه تعیین می‌کرد که ساکنان صومعه‌ها و دیرها چه سهمی از آن طلا را پرداخت کنند. به همین ترتیب، او [سهم] پیروان [دیگر] هم‌کیش خود را تعیین می‌کرد. او معاویه را وارث [اموال خود] ساخت تا تمام یعقوبی‌ها بدون ترس [از معاویه] به او پرداخت نمایند. در روز نهم ماهی که در آن مباحثه با یعقوبی‌ها رخ داد، در ساعت هشت روز یکشنبه یک زمین‌لرزه [روی داد].

در همان سال، امپراتور کُنستانس فرمانی صادر کرد و برادرش تئودوسیوس[2] کشته شد که آن‌طور که بسیاری می‌گویند بی‌گناه بود. بسیاری از قتل او اندوهگین شدند. گفته شده است که شهروندان [قسطنطنیه] همه امپراتور را تقبیح کرده و او را قابیل دوم یا برادرکش نامیدند. [کُنستانس]
که به‌شدت خشمگین شده بود، پسرش کُنستانتین را بر تخت نشاند و ملکهٔ خود و تمام سربازان 71
رومی جنگجو را برداشت و برای مقابله با خارجی‌ها راهی شمال شد.

در سال ۹۷۱ [۶۶۰/۶۱ میلادی] که هجدهمین سال حکومت کُنستانس بود، اعراب بسیاری در اورشلیم گرد آمده و معاویه را به پادشاهی رساندند. او بالا رفت و بر جُلجُتا نشست. در آنجا به عبادت پرداخت، به باغ جتسمانی رفت، به آرامگاه مریم مقدس فرود آمد و در آنجا عبادت کرد. در آن ایام که اعراب در آنجا گرد معاویه آمده بودند زمین‌لرزه‌ای ویرانگر روی داد. بیشتر اِریحا و نیز تمام کلیساهای آن ویران شد. خانهٔ مار یوحنا[3] در اردن که منجی ما در آن غسل تعمید یافت از

[1] Theodore and Sabuk
[2] Theodosius
[3] Mār John

پایه ویران شد. صومعهٔ آبا اوتیمیوس[1] و اقامتگاه بسیاری از راهبان و دیرنشین‌ها و نیز بسیاری از اماکن [دیگر] در [همین زلزله] ویران شد.

در همان سال، در ماه جولای، امیران و بسیاری از اعراب [دیگر] گرد آمده و با معاویه بیعت کردند. فرمانی صادر شد که او در تمام روستاها و شهرهای تحت تسلط خود باید شاه اعلام شود و اینکه آنها باید وفاداری و شادباش خود را به او ابراز کنند. او هم [سکهٔ] طلا و هم نقره ضرب کرد، اما مورد قبول واقع نشد چراکه نشان صلیب بر خود نداشتند. معاویه مثل پادشاهان دیگر جهان تاج به سر نکرد. او بارگاهش را در دمشق مستقر کرد اما نخواست که به بارگاه محمّد برود.

سال بعد در صبح چهارشنبه، سیزدهم آوریل برف آمد و تاک‌های سفید از آن پژمردند.

هنگامی که معاویه شاه شد و از جنگ‌های داخلی فارغ گشت آتش‌بس با رومی‌ها را شکست و دیگر آتش‌بس از سوی آنها را نپذیرفت. بلکه می‌گفت «اگر رومی‌ها آتش‌بس می‌خواهند سلاح‌هایشان را تسلیم کنند و مالیات بدهند».

[برگ مفقود دستنویس]

... از سال. یزید پسر معاویه مجدداً با سپاهی نیرومند روانه شد. هنگامی که آنان در تِراس[2] اردو زدند اعراب برای غارت متفرق شدند و مزدوران خود و جوانان را برای چرای دام و هر نوع غنیمتی که به چنگشان بیفتد [تنها گذاشتند]. هنگامی که آنان روی دیوار بودند [این وضع را دیدند]. بر سر آنها ریختند، بسیاری از جوانان و مزدوران و نیز برخی از [مردان] عرب [را کشتند]، غنایم را برداشتند و [به شهر] بازگشتند.

روز بعد، تمام جوانان شهر با بعضی از کسانی که به آنجا پناه آورده بودند و نیز چند تن از رومیان گرد هم آمدند. آنها گفتند «بیرون برویم و با آنها مقابله کنیم». کُنستانتین به آنها گفت «نروید. چراکه شما نجنگیدید و پیروز نشدید، بلکه [فقط] دزدی کرده‌اید». آنها به او توجهی نکردند. در عوض بسیاری از مردم خود را مسلح ساخته و روانه شدند. مطابق رسم رومیان، پرچم‌ها و نشان‌هایشان را برافراشتند. همین‌که بیرون رفتند تمام رواق‌ها بسته شد و پادشاه خیمهٔ خود را بر روی دیوار مستقر کرد و به تماشا نشست. صحراگردان عقب نشستند و از دیوارها فاصله گرفتند تا اگر

---

[1] Abba Euthymius
[2] Thrace

[حریفشان] بگریزد نتواند به‌سرعت فرار کند. آنها در جوار قبیله مستقر شدند. وقتی [حریفشان] به آنها رسید، [صحراگردان] جهیدند و به زبان خود فریاد برآوردند «اللّه اکبر». بلافاصله آنان گریختند. صحراگردان در پی آنان دویدند تا اینکه به [محدودهٔ] منجنیق‌های دیوار رسیدند که آنان را تارومار کرده و به اسارت گرفتند. کُنستانتین از دست آنها خشمگین بود و می‌خواست درِ [رواق‌ها] را به روی آنها باز نکند. بسیاری از آنها نقش بر زمین شدند و بقیه با تیر مجروح شدند. 73

در سال ۹۷۵ [۶۶۳/۶۴ میلادی]، سال بیست و دوم حکومت کُنستانس و سال هفتم حکومت معاویه، بَرخالد فرماندهٔ اعراب اِمِسا[1] مرکز فنیقیه، در رأس یک سپاه به قلمرو روم حمله کرد. او در کنار دریاچه‌ای به نام اسقدرین[2] اردو زد. هنگامی که دریافت افراد زیادی [میان] دریاچه ساکن هستند سعی کرد آن را فتح کند. او کلک و قایق ساخت، سپاهیان را سوار آنها کرد و [سپاه را] به وسط [دریاچه] فرستاد. وقتی افراد درون [دریاچه]، [اعراب] را دیدند گریختند و پنهان شدند. هنگامی که اعراب به خشکی وسط [دریاچه] رسیدند پیاده شدند، قایق‌ها را با طناب بستند و آمادهٔ حمله به مردم شدند. کسانی که پنهان شده بودند فوراً برخاستند، دویدند، طناب قایق‌ها را بریدند و آنها را به میان آب بردند. اعراب در لنگرگاه تنها مانده و بر روی خشکی بین آب و گِل احاطه شدند. [ساکنان] وسط [دریاچه] گرد آمدند، از تمام جهات آنها را محاصره کردند و با فلاخن، سنگ و تیروکمان بر سر آنها ریختند و تمام آنها را کشتند. فرماندهان [اعراب] که در [ساحل] مقابل بودند [آنچه رخ می‌داد] را می‌دیدند اما نمی‌توانستند به آنها یاری برسانند. تا امروز، اعراب دیگر به این دریاچه حمله نکرده‌اند.

بَرخالد از آنجا رفت و به شهر آموریوم[3] ضمانت داد. هنگامی که آنها [شهر] را به روی او گشودند او پادگانی از اعراب را در آنجا مستقر کرد. او آنجا را ترک کرد و به مقابله با قلعهٔ بزرگ سیلوس[4] شتافت، چراکه یک استاد نجار از منطقهٔ پافلاگونیا[5] او را فریفته و به او گفت «اگر [امنیت] من و خانواده‌ام را تضمین کنی برایت منجنیقی خواهم ساخت که این قلعه را تسخیر می‌کند». بَرخالد به او [ضمانت] داد و فرمانی صادر کرد. آنها تخته‌های طویل را آوردند و [نجار] منجنیقی

[1] Emesa
[2] *ʾSqdryn*
[3] Amorium
[4] *Sylws*
[5] Paphlagonia

ســـاخت که نظیرش را تا آن زمان ندیده بودند. آنان راه افتادند و [منجنیق را] مقابل درِ قلعه مســـتقر کردند. بزرگان قلعه چون به استحکام آن اطمینان داشتند اجازه دادند آنان نزدیک قلعه شوند. هنگامی
که افراد خالد با منجنیق خود پرتاب کردند سنگی به پرواز درآمد و به دروازهٔ قلعه اصابت کرد. سپس 74
آنها سنگی دیگر پرتاب کردند اما کمی قبل از اولی فرود آمد. سنگ سوم نیز پرتاب شد اما حتی از سـنگ قبلی نیز کمتر پیش رفت. افراد بالای قلعه با اســتهزا فریاد برآوردند «ای افراد خالد، [قوی‌تر] پرتاب کنید، خیلی بد می‌زنید» و بلافاصله با منجنیق [خود] سنگ بزرگی را پرتاب کردند. آن سنگ فرود آمد و به منجنیق بَرخالد اصابت و آن را ویران کرد و [سپس] به پایین تپه غلتید و بسیاری از افراد را کشت.

بَرخالد از آنجا رفت و قلعه‌های پســینوس[1]، کیوس[2] و پرگامون[3] و نیز شــهر ســمیرنا[4] را فتح کرد.

---

[1] *Psynws*
[2] *Kyws*
[3] Pergamun
[4] Smyrna

زندگینامهٔ سریانی ماکسیموس معترف

مارونی

احتمالاً اواخر قرن هفتم میلادی

این سند که عنوان سریانی آن «تاریخ ماکسیموس خبیث فلسطینی که به خالقش کفر ورزید و زبانش بریده شد» می‌باشد را محققان امروزی معمولاً با نام ساده‌تر زندگینامهٔ سریانی ماکسیموس معترف[1] می‌شناسند. ماکسیموس معترف (متوفی ۶۶۲) مخالف مهم اصل مونوتِلِتیسم[2] در اواسط قرن هفتم، یعنی این باور بود که اگرچه مسیح از یک ماهیت الهی و یک ماهیت انسانی برخوردار است اما یک اراده دارد. مونوتِلِتیسم که در ابتدا هراکلیوس، امپراتور بیزانس به‌عنوان راه‌حلی آشتی‌جویانه برای مناقشات مسیح‌شناسی از آن هواداری می‌کرد به‌سرعت تبدیل به منشأ جدید منازعات شد. مخالفت ماکسیموس با مونوتِلِتیسم سرانجام منجر به بریده شدن زبان و تبعید وی گردید. با این وجود نظرات وی نهایتاً غالب شد و در اوایل دههٔ ۶۸۰ ششمین کلیسای جهانی رسماً مونوتِلِتیسم را محکوم کرد. اما تا آن زمان این مناقشه منجر به انشقاق میان مسیحیان کالسدونی شده بود. به‌خصوص حتی پس از شورای کلیسای جهانی ششم گروهی که در اصل وابسته به صومعهٔ

---

[1] *Syriac Life of Maximus the Confessor*

[2] Monotheletism

مارون بودند (و ازاین‌رو مارونی نامیده می‌شـــدند) همچنان به حمایت از مونوتِلِتیســـم ادامه دادند، اگرچه در قرون بعدی مارونی‌ها این اصل را رد کردند.

زندگینامهٔ سـریانی ماکسـیموس معترف از دل این مناقشـــهٔ دینی بیرون آمد. این «همه‌چیزگوی» مجادله‌آمیزِ مشـهورترین مخالف مونوتِلِتیســم که از منظری مارونی و به هواداری از مونوتِلِتیسـم نوشـته شـده اسـت با تولد ماکسیموس از وصـلت نامشـروع یک سـامره‌ای با بردهٔ ایرانی متعلق به یک یهودی آغاز می‌شود. به گفتهٔ راوی، ماکسیموس بعداً یتیم می‌شود و یکی از پیروان کافر اوریگِن[1] «مرتد» اواسط قرن سوم سرپرست او می‌شود. ماکسیموس پس از بلوغ، آموزه‌هایی کفرآمیز اشـاعه داد تا اینکه توسط هراکلیوس، امپراتور بیزانس تکفیر شـد. این امر وحدت دینی کلیسـا را موقتاً بازگرداند و ماکسیموس را مجبور کرد پنهان شود.

در اینجاســت که زندگینامه نخســتین بار از اعراب نام می‌برد (و ترجمه‌ای که در پی خواهد آمد از اینجا آغاز می‌شود). در بقیهٔ سند موجود انتشار تعالیم ماکسیموس ارتباط مستقیمی با گسترش حکومت اعراب دارد. به گفتهٔ راوی، موفقیت ماکسیموس هم علت و هم معلول توسعهٔ نظامی اعراب اسـت. از یک سـو، ناآرامی حاصـل از فتوحات آن‌قدر بود که از پاسـخ مؤثر کلیسـا جلوگیری کند. از سـوی دیگر موفقیت نظامی اعراب را می‌شـد به‌عنوان مجازات مسـیحیانی که الهیات ماکسـیموس را پذیرفته بودند دانســت. ازاین‌رو نیمهٔ دوم داسـتان در اصـل شـرح سـفری اسـت که اقدامات ادعایی ماکسیموس و آناستاسیوس، دست راست وی و نیز قوای عرب را پیگیری می‌کند.

این داســتان که در آن اعراب به‌صــورت کاتالیســت و نیز مجازات ارتداد مســیحیان عمل می‌کنند تعبیر مارونی‌ها از فتوحات اســلامی را نیز در بر می‌گیرد. اشـــارات متعدد آن به اقدامات سـربازان عرب و آتش‌بس‌های موقت بین حاکمان بیزانس و عرب نیز اطلاعات سـودمندی برای درک بهتر تاریخ نظامی و سیاسی اواسط قرن هفتم در اختیار قرار می‌دهد. ماهیت مجادله‌آمیز سند چنین می‌طلبد که این اشـارات بدون نقد پذیرفته نشـوند. با این وجود شـکی نیسـت که زندگینامهٔ سـریانی ماکسیموس معترف بخش‌هایی مهم از حقایق تاریخی را در بر می‌گیرد.

[1] Origen

دستنویس و ویرایش

زندگینامهٔ سریانی ماکسیموس معترف به‌صورت یک دستنویس واحد و چندتکه است که در کتابخانهٔ بریتانیا می‌باشد. بر اساس صحافی فعلی، شمارهٔ ۷٬۱۹۲ الحاقی بریتانیا[1] شامل دو دستنویس است. پنجاه برگ اول مربوط به دستنویس به‌احتمال زیاد قرن هفتمی است که اثری مجادله‌آمیز از پیتر کالینیکوسی[2] را در بر می‌گیرد. بیست و هشت برگ آخر مربوط به دستنویس جداگانه و ناقصی است که سباستین بروک و ویلیام رایت بر اساس کتیبه‌شناسی تاریخ آن را قرن هفتم یا هشتم می‌دانند. این دستنویس با گزیده‌هایی از دو متن قدیمی‌تر، ماجرای جولیان[3] و رساله‌ای درمورد نجوم که به قاضی دیونیسیوس[4] منسوب است آغاز می‌شود. صفحات برجای‌مانده با چهار سند کوتاه در مخالفت با ماکسیموس معترف خاتمه می‌یابند: نکوهش شورای ششم که به مخالفت با مونوتِلِتیسم برخاست، دو متن که پرسش‌هایی را در برابر «ماکسیمیانیست‌ها[5]» مطرح می‌کنند و سند آخر موجود در دستنویس، زندگینامهٔ سریانی ماکسیموس معترف. متاسفانه صفحات برجای‌ماندهٔ دستنویس قبل از پایان زندگینامه پایان می‌یابند.

انتقال دستنویس، تنش‌های دینی جاری را نیز منعکس می‌سازد. خواننده‌ای متاخر با حذف کلمات خبیث و کفر ورزید از معرفی ماکسیموس در ابتدای متن، عنوان زندگینامه را کمی اصلاح کرد. معلوم نیست آیا این تغییر به این علت رخ داده که دستنویس از یک جمع مارونی به جمعی غیرمارونی رسیده یا به‌علت تغییر دیدگاه مارونی‌ها درمورد مونوتِلِتیسم بوده است. در هر حال، این خوانندهٔ متاخر با وجود اینکه میراث ماکسیموس را تاحدی احیا کرده است بقیهٔ مجادلهٔ ضدماکسیموسی متن را تغییری نداده است. بروک در سال ۱۹۷۳ ویرایشی از زندگینامه را منتشر کرد.

---

[1] *British Library Additional* 7192
[2] Peter of Kallinikos
[3] *Julian Romance*
[4] Dionysius the Areopagite
[5] Maximianists

نویسنده و تاریخ نگارش

راوی ادعا می‌کند که جورج اهل رِشـعَینه[1] اسـت و اطلاع دیگری از وی موجود نیسـت. او می‌گوید اسـقفی تحت سـرپرسـتی سـوفرونیوس[2]، پاتریارک کالسـدونی اورشـلیم (متوفی ۶۳۸) می‌باشـد. بروک سـعی کرده این ادعا را ثابت کند. او به دسـتنویس سـریانی اشـاره می‌کند که شـامل مجموعه‌ای از نقل‌قول‌های مونوتلتیت اواسـط قرن هفتم اسـت که آن هم منسـوب به اسـقفی به نام جورج می‌باشد. بروک سپس می‌گوید که جورج رِشعَینه، نویسندۀ ادعایی مونوتلتیت‌گرای زندگینامۀ سـریانی ماکسـیموس معترف و جورج، نویسـندۀ این قطعات مونوتلتیت‌گرا در اواسـط قرن هفتم یک نفر هسـتند. اگر حق با او باشـد و این دو جورج، یک نفر باشـند این امر به اثبات ادعای نویسـندۀ متن کمک کرده و بر اواسـط تا اواخر قرن هفتم به‌عنوان تاریخ نگارش دلالت خواهد کرد. از سـوی دیگر، این احتمال قوی باقی می‌ماند که متن دارای نام مستعار است. در این صورت، تعیین تاریخی که متن قبل از آن نوشـته شـده موکول به نظر کتیبه‌شـناسـی رایت و بروک درمورد تنها دسـتنویس برجای‌مانده می‌باشـد. این نظر اگر دقیق باشـد باز هم نگارش متن را در محیطی قرن هفتمی یا هشـتمی قرار می‌دهد.

*   *   *

اما بعد، تاریخ ماکسیموس خبیث فلسطینی که به خالقش کفر ورزید و زبانش بریده شد...

... ماکسیموس در حالی که علاوه بر محصلش سِرجیوس[3]، شاگردش آناستاسیوس هم به
او خدمت می‌کرد از ترس امپراتور و پاتریاک‌هایی که تعالیمش را تکفیر کردند خود را در حجره‌ای 310
کوچک محبوس کرد. او آن‌قدر در این حجره ماند تا اینکه اعراب سر رسیدند و بر سوریه و بسیاری از جاها[ی دیگر] تسلط یافتند.

ارتداد عادت دارد همراه کفر برود و برای بقای خود از تنبیهی نازل‌شـده قوت بگیرد. ازاین‌رو هنگامی که این منفور دید که زمین به اعراب تعلق یافته و دیگر کسـی نیسـت که جلوی تعالیمش را

[1] George of Reshʿaina
[2] Sophronios
[3] Sergios

بگیرد و آنها را از میان بردارد بار دیگر فریبکاری خود را علناً ابراز کرد و بذرافشـانی تعالیمش در میان اهالی مناطق سوریه را آغاز کرد. چون هراکلیوس، امپراتور فاتح پسرش کُنستانس و نیز هراکلوناس[1] و مادرش [همگی] مرده بودند کُنسـتانس پسـر کُنسـتانتین که بچه‌ای کوچک بود به پادشـاهی رومیان رسید. [به همین دلیل] و نیز چون در آن زمان آفریقا در برابر امپراتور دوباره سر به شورش برداشته بود ماکسـیموس مشـتاق شـد و فوراً آناسـتاسـیوس و برادران دیگر همراهش را برداشـت، به راه افتاد و وارد آفریقا گردید.

آناستاسیوس را در آن منطقه [خیلی خوب] می‌شناختند، چراکه همان طور که قبلاً گفتیم در آنجا به دنیا آمده بود. آنها رفتند و وارد صـومعه‌ای در رأس علیای آفریقا شـدند که به لاتین هیپو دیاریتوس[2] نامیده می‌شود. برخی از شاگردان اهل نصیبین در آنجا ساکن شدند. راهب بزرگ آن
311 صومعه اشعیا[3] بود و پسرش به نام عیسی [هم آنجا بود]. آنها هشتاد و هفت راهب و نستوری بودند. وقتی دریافتند که تعالیم ماکسیموس و آناستاسیوس با تعالیم مرشدشان نستوریوس موافق است آنها را پذیرفتند، آموزه‌هایشان را قبول کردند و تمام آفریقا را گمراه ساختند. به‌جز راهبی خدادوست به نام لوک[4] که به قدرت خدا آنان از او شکست خوردند کسی در آفریقا در برابرشان نایستاد. [لوک] فوراً [نامه‌ای] درمورد آنان به قسطنطنیه فرستاد (در واقع به‌خاطر همین زاهد بود که ماکاریوس[5] پارسا، پاتریارک انطاکیه سه کتاب بر ضد آموزه‌های ماکسیموس نوشت).

آنها بذر خود را پاشیدند و در آفریقا هرکسی را که می‌توانستند گمراه کردند، تا جایی که حتی حاکم آنجا به نام جورج نیز گمراه شد. سپس ترس از اعراب آنها را مجبور به ترک آنجا کرد و آنها وارد سیسیل شدند. چراکه از طریق اعمال [اعراب]، خشم خدا تمام منطقه را فرا گرفت. پس از آنکه آنها تقریباً به تمام جزایر اقیانوس رفتند به رُم هم رسیدند.

حتی مارتین، پاتریارک آنجا هم فریفتهٔ او شد. او تمام آموزه‌ها[ی ماکسیموس] را پذیرفت.
312 ازاین‌رو شورایی از ۱۹۰ اسقف را گرد آورد که اصول ماکسیموس را تایید و پاتریارک‌های قسطنطنیه را تکفیر نمود، چراکه مایل نبودند او را بپذیرند. در نتیجه، امپراتور کُنستانس از او خشمگین شد، او را

[1] Heraklonas
[2] Hippo Diarrhytos
[3] Isaiah
[4] Luke
[5] Makarios

فرا خواند و به پایتخت آورد. او می‌خواست که [مارتین] از اصول وی روی بگرداند. اما هنگامی که [مارتین] قبول نکرد، [کُنستانس] او را به لازیکا[۱] تبعید کرد و آن زمانی بود که پیروس[۲] پارسا پاتریارک آن شهر و ماسِدونیوس[۳] [پاتریارک] انطاکیه بود. [مارتین] در آنجا به مرگی بد از دنیا رفت. چراکه او به فرمان کُنستانس پاتریارک نشده بود؛ بلکه [مارتین] با مدارکی جعلی که خود جعل کرده بود و نیز با تمهید استانداری زیرک به نام تئودورس[۴] به قسطنطنیه آمده بود.

هنگامی که ارمگ[.]بولقر[۵] که جانشین تئودورس، برادر امپراتور هراکلیوس شده بود در زمان آتش‌بس بین امپراتور کُنستانس و معاویه برای عبادت به شهر مقدس اورشلیم رفته بود تمام چیزهای دیگری را برایم تعریف کرد که درمورد ماکسیموس، آناستاسیوس و راهبانی هستند که به‌خاطر اعراب از آفریقا گریختند و به رُم نزد ماترین رفتند که از او هم سخن گفتم. چراکه بسیار مراقب هستم که این ماجرا را صادقانه بنویسم.

313 پس از آنکه ماکسیموس به روم رفت اعراب بر جزایر اقیانوس تسلط یافتند. آنها وارد قبرس و اَرَوَد[۶] شدند، آنها را ویران ساختند و [ساکنان آنجا را] به اسارت گرفتند. آنها بر آفریقا دست یافتند و تقریباً تمام جزایر اقیانوس را فتح کردند. به دنبال ماکسیموس پلید، خشم خداوند هرجایی که پذیرای گمراهی او شده بود را مجازات کرد.

شاگردانی که در صومعهٔ هیپو دیاریتوس بودند (و قبلاً از آنان سخن گفتیم) از اعراب گریختند و به روم رفتند. مارتین آنان را به‌عنوان هم‌کیشان خود قبول کرد و به آنان صومعه‌ای داد که به لاتین سِلِه نُوائِس[۷] نام دارد (و ترجمهٔ آن «نُه حجره» است). آنان بر گمراهی خود باقی ماندند و هرکس را که توانستند گمراه ساختند.

ماکسیموس وقتی دید که رُم پلیدی فسادانگیز کفرگویی‌های او را پذیرا شده است در زمانی که معاویه با امپراتور کُنستانس به آتش‌بس رسیده بود به قسطنطنیه هم رفت و این زمانی بود که معاویه با ابوتراب، امیر حِرتا در صفّین جنگیده و او را شکست داده بود و امپراتور هم در آذربایجان

---

[1] Lazika
[2] Pyrrhus
[3] Macedonius
[4] Theodoros
[5] ʾ*Rmg[.]bwlqr*ʾ
[6] Arwad
[7] *Cellae novaes*

بود. در آن زمان ماکســیموس با امید اینکه آنجا را نیز همانند [شــهرهای] دیگر با عقاید غلط خود منحرف کند وارد قسطنطنیه شد.

ماکســیموس فوراً وارد آنجا شــد و در خانقاه یک زن در شــهری به نام پِلاکیدیاس اقامت گزید. به‌خاطر سرشت پلیدش توانست آنان را از حقیقت گمراه کند و... آنان را به پلیدی شرارت‌آمیز خود. او... در عشای ربانی...

قوانین کلیسا

جورج اول

سوری شرق

۶۷۶ میلادی

جورج اول از سال ۶۶۱/۶۱ تا ۶۸۰/۸۱ به‌عنوان رییس و جاثلیق سوری شرق خدمت کرد. او در سال ۶۷۶ شورایی را در جزیرهٔ دیرِن[۱] (بحرین امروزی) در خلیج فارس تشکیل داد. این شورا سندی تهیه کرد که شامل یک مقدمه و پس از آن نوزده قانون بود. اگرچه این سند به موضوعات مختلفی می‌پردازد، اما چند بخش از آن به‌طور خاص مربوط به واکنش مسیحیت به اسلام است.

مقدمه شامل یکی از نخستین اشارت موجود به تقویم معمول اسلامی است و بیان می‌دارد که شورا در پنجاه و هفتمین سال حکومت اعراب تشکیل شد. معدودی از دستنویس‌های سریانی نیز از تاریخ‌گذاری هجری استفاده می‌کنند. اما برخلاف سند این شورا، تمامی آنها شامل نه‌تنها تاریخ هجری بلکه تاریخ رایج‌تر سلوکی که مسیحیان سریانی قرن‌ها به کار برده بودند نیز هستند. مقدمه به‌خاطر توجه آن به احکام و حقوق نیز مهم است. گر چه اسناد پیشین سریانی نیز از حقوق سخن می‌رلندند، اما این موضوع تحت فشار فزایندهٔ ظهور اسلام و تاکید آن بود که غیرمسلمانان در امپراتوری اسلامی یا نظام توانمند مدنی خود را داشته باشند و یا تابع قوانین اسلامی باشند. چند تن از محققان امروزی اظهار داشته‌اند که تمرکز این مقدمه بر ضرورت قانون، واکنش مستقیم به این محیط حقوقی پس از فتوحات است.

[1] Diren

سه قانون از نوزده قانون شورا هم می‌توانند در پاسخ به اسلام نوشته شده باشند. قانون ششم به موضوعی می‌پردازد که به‌گونه‌ای فزاینده در قوانین کلیسای سوری پس از فتوحات برجسته بود و آن مسیحیانی بودند که به دنبال احکامی بهتر در دادگاه‌های غیرکلیسایی بودند. این قانون به‌طور کلی علیه مسیحیانی صحبت می‌کند که امور حقوقی را «خارج از کلیسا» برده و به «حاکمان غیردینی» می‌سپارند. با این همه، با توجه به شرایط تاریخی تقریباً مسلّم است که بسیاری از این حاکمان، مسلمان بوده‌اند. قانون چهاردهم علیه زنانی سخن می‌گوید که با «کفار» زندگی و وصلت می‌کنند. کلمهٔ سریانی (حَنپِه) که به «کفار» ترجمه شده است واژهٔ معمول نویسندگان سریانی برای اشاره به چندخداپرستان می‌باشد. اما پس از فتوحات، برخی نویسندگان سریانی از آن برای اشاره به مسلمانان هم استفاده کردند. در نتیجه، این قانون نیز می‌تواند با در نظر داشتن مسلمانان نوشته شده باشد و – دست‌کم – خوانندگان بعدی چنین تلقی کردند. علاوه بر آن، کلمهٔ (اِتحَلَط) که به «یکی شدن» ترجمه شده است می‌تولند به‌معنای «ازدواج کردن» باشد. این کلمه اگر با واژهٔ (عمَر) به‌معنای «زندگی کردن» همراه شود حاکی از آن است که جورج و اسقف‌هایش نیز نگران موضوع ازدواج با خارجی‌ها بوده‌اند. قانون نوزدهم صریح‌ترین اشارهٔ شورا به حکومت اسلامی است و عوام غیرروحانی را از مالیات گرفتن (به سریانی، کسِپ رِشا؛ به عربی، جزیه) از اسقف‌ها منع می‌کند.

متون اواخر اموی و اوایل عصر عباسی با جزییات بیشتری به هریک از این موضوعات می‌پردازند: تاریخ‌گذاری هجری، نظام‌مند کردن حقوق مسیحی، منع مسیحیان از رجوع به دادگاه‌های غیرکلیسایی، موضوعات آمیزش بین ادیان مختلف، ازدواج با خارجی‌ها و منع عوام غیرروحانی از مالیات گرفتن از روحانیون. قوانین جورج اول به‌ویژه از این نظر مهم هستند که نخستین واکنش‌ها به چنین موضوعاتی را مستند ساخته‌اند.

دستنویس‌ها و ویرایش

احکام شورا در چهار دستنویس که بین قرون چهاردهم تا بیستم نوشته شده‌اند حفظ شده‌اند. دو تا از آنها اکنون در کتابخانهٔ واتیکان، یکی در کتابخانهٔ ملی پاریس و یکی هم در بغداد

هستند. یکی هم در سیرت[1] در ترکیه نگهداری می‌شد، اما به‌احتمال قوی پس از جنگ جهانی اول از بین رفت. در سال ۱۹۰۲ ژان باپتیست شابو[2] بر اساس دستنویس واتیکان، شمارهٔ ۸۲ سریانی بورگیا[3]، که در سال ۱۸۶۹ از نسخه‌ای که به‌احتمال زیاد مربوط به قرن چهاردهم بود رونویسی شده بود منتشر کرد.

نویسنده و تاریخ نگارش

جورج اول در خانواده‌ای برجسته در شمال عراق زاده شد و در صومعهٔ معروف سوری شرق بیت عَبِه حاضر شد. جاثلیق ایشوعیَهب سوم او را به‌سمت مطران اَبیابِن منصوب کرد. با مرگ ایشوعیَهب در حدود سال ۶۶۰، جورج جاثلیق شد و تا زمان مرگش در سال ۶۸۰ یا ۶۸۱ به‌عنوان رییس کلیسای سوری شرق خدمت کرد. مقدمهٔ شورا می‌گوید که اسقف‌ها در «ماه مه سال ۵۷ حکومت اعراب» گرد آمدند. با این فرض که اسقف‌ها تاریخ هجری را درست محاسبه کرده باشند، شورا در سال ۶۷۶ میلادی تشکیل شده است.

* * *

اما بعد، شورای پدر مقدسمان مار جورج[4] – سرمطران جاثلیق – و پدران پارسایی که از راه رسیده و در منطقهٔ قَطرَیه[5] گرد آمده‌اند.

خدای نیکو و سراسرحکمت، به بشر، هم‌زمان زندگی دنیوی و جسم فانی بخشید. او ضعف فناپذیری را همواره بر آنها مسلط ساخت تا آنان که به پروای الهی خو کرده‌اند از طریق کار بی‌وقفه به روح خود منفعت برسانند. خوبی و عشق به خدا به‌طور طبیعی از سوی خالق حکیم ما در وجودمان کاشته شده است. با این وجود به‌خاطر تمایل روح و وسوسهٔ جسم، بسیاری در این زندگی به خطای غفلت [مبتلا شده‌اند]. ازاین‌رو مراقبت متعالی پروردگار عزیزمان ما را بدون یاری و

---

[1] Siirt
[2] Jean-Baptiste Chabot
[3] *Borgia Syriac* 82
[4] Mār George
[5] Qaṭrayē

حمایت قوانینی که توسط روح‌القدس نوشته شده و عقل را به خیر راستین تعالی می‌دهند تنها نمی‌گذارد.

در هر نسل و در هر مردمی، قوانین متعالی وضع کرد که برای آن ادوار و [مردمِ] آن ادوار مناسبند تا با خطا و رفتن در پی امورات بسیاری که باعث انحراف از پروای الهی می‌شوند مزیت یاری او از یاد نرود. نخست برای خیر اعقاب آدم، نوح و ابراهیم تا موسی، پروردگار قادر متعال هشدارها[یش] را در قالب فرمان آورد و [آنان را] به‌سوی پروا از نامش رهنمون ساخت. آنگاه از طریق انگشتان موسی، کتابی از قوانین مختلف برای مردمان باستان به وجود آورد که سایه‌ای از راز [عهد] جدید است. سپس با طلوع شکوهمند عزیزش – که همچون خورشید بر تمام جهان می‌تابد – بشارت نجات را به کلیسایش عرضه کرد. چراکه با قوانین حیات‌بخشی که [فرد را] از خاک درمی‌آورد و [فرد را] به بهشت رهنمون می‌کند، [کلیسا] به راه راست و مقدس هدایت می‌شود تا وعده‌های متعالی حیات پس از مرگ را دریافت دارد که نه ضعف و انحراف می‌یابد و نه نیازی به قانون و فرمان دارد.

ازاین‌رو حواریون مقدس و نیز کشیشان و معلّمان متعاقب آنها، بسته به زمان [خود]، ضرورت و نیاز، قوانینی وضع کردند و کسانی را تربیت کردند که راه راست را بپیمایند. بدین ترتیب قوانین سودمند گرد آورده شد و در تمام کلیساهای غرب و شرق فزونی یافت. چراکه [قوانین] در زمان خود توسط پدران پارسای مقدس وضع و نوشته شدند، [قوانینی] که استفاده از آنها یاری فراوانی به 216
انسان رساند.

اما در هر زمانه‌ای، تنوع و تعدد ضعف‌های انسان (مطابق با اموری که در میان هر قوم یا جایی رخ دهند، [اموری] که دشواری‌های آنها در [هر] عصری تغییر می‌کند) ضروری می‌سازد کسانی که به لطف خدا برای حکومت بر روحشان برگزیده می‌شوند به‌گونه‌ای پیگیر [به جان‌ها] یاری رسانند تا قواعدی شفاهی و نیز کتبی را تصحیح کنند که در درازمدت برای افزایش حافظهٔ اذهان لازمند. ازاین‌رو لطف سرورمان بر آن است که در دیدارمان، ما که تمام حاکمیت کلیسا در این عصر دشوار پایان دنیا بر عهده‌مان قرار گرفته است به جزایر اقیانوس واقع در جنوب دنیا آورده شویم تا امور کشیشی ساکنان [این جزایر] را تکمیل کنیم. [در اینجا] اموری یافتیم که لازم است برای آن

مردم عاشق مسیح از طریق وضع قوانین صحیحی که [کسانی که] آنها را رعایت می‌کنند را در حدود پروای الهی نگه می‌دارد احیا کنیم.

در این ماه مه از سال ۵۷ حکومت اعراب، پس از دیدار از جزایر و نقاط دیگر به کلیسای مقدس جزیرهٔ دیرِن رسیدیم. کسانی که اینجا بودند عبارتند از

من، که به لطف خدا جاثلیق سرمطران شرق هستم

من، توماس، که به لطف او اسقف مطران بیت قَطرَیه هستم

من، ایشوعیَهب، که به لطف او اسقف جزیرهٔ دیرِن هستم

من، سرجیوس[1]، که به لطف او اسقف طِریهَن[2] هستم

من، اِستِفِن[3]، که به لطف او اسقف مَزونیه[4] هستم

من، پوسای[5]، که به لطف او اسقف هَگَر[6] هستم

من، سوهای[7]، که به لطف او اسقف هَطّا[8] هستم

وقتی که به تمام اموری که به تصحیح نیاز داشتند پرداختیم در میان آنها مواردی باقی ماند که تصحیح آنها به‌ویژه باید به نگارش کتبی سپرده می‌شد. چراکه اگرچه در میان آنها مواردی بود که پیش‌تر توسط پدران مقدسمان در شوراهای قبلی وضع شده بودند، با این وجود ضرورت لازم می‌ساخت که یاد آنها از سوی ما در این کتاب تازه شود.

ازاین‌رو به قدرت روح‌القدس و با رضایت همهٔ ما وضع این موارد را آغاز می‌کنیم و برای کمک به ساکنان این مناطق اصلاحات آنها را می‌نویسیم.

[قانون] شش. درمورد دادخواهی مسیحیان: اینکه باید در کلیسا نزد کسانی انجام شوند که از سوی اسقف و با رضایت جامعه، *[یعنی]* کشیشان و مؤمنان *[دیگر]* تعیین شده‌اند، و اینکه کسانی که باید داوری شوند نباید به خارج از کلیسا بروند و نزد بت‌پرستان یا کافران *[دیگر]*. دادخواهی و

---

1 Sergius
2 Ṭrihan
3 Stephen
4 Mazunyē
5 Pousai
6 Hagar
7 Souhai
8 Haṭṭā

مناقشات بین مسیحیان باید در کلیسا داوری شوند. [دادخواهان] نباید همچون کسانی که بدون قانون
هستند به خارج [از کلیسا] بروند. آنها باید نزد داورانی داوری شوند که از سوی اسقف و با رضایت
220 جامعه، کشیشانی که به عشق[شان] به حقیقت و پروای الهی شهره‌اند و دانش و صلاحیت [چنین]
اموری را دارند تعیین می‌شوند. نباید غیر از این [عمل کنند] و به‌خاطر شدت رای قاضی،
[دادخواهان] امورشان را به خارج از کلیسا بسپارند. اما اگر چیزی باشد که از کسانی که برای داوری
دادخواهی‌ها منصوب شده‌اند پنهان مانده باشد، [دادخواهان] باید دادخواست خود را به اسقف
بدهند و درمورد آنچه آنان را ناراحت ساخته است از او پاسخی بگیرند. چراکه مطابق کلام سرورمان
هیچ‌یک از مؤمنان مجاز نیست بدون فرمان اسقف و رضایت جامعه، داوری دادخواهی مؤمنان را
راساً به عهده گیرد، مگر فرمان حاکمان غیردینی ضرورت ایجاد کند.

[قانون] چهارده. درمورد اینکه زنان مسیحی نباید با بت‌پرستان که با پروای الهی بیگلنه
224 *[هستند]* وصلت کنند. زنانی که زمانی به مسیح معتقد بوده و می‌خواهند زندگی مسیحی داشته
باشند با تمام توان از ازدواج با بت‌پرستان خودداری کنند، چراکه با ازدواج با آنها، به رسوم آنها که
بیگانه از پروای الهی هستند عادت می‌کنند و شوق آنها ضعیف می‌شود. ازاین‌رو، زنان مسیحی باید
از زندگی با بت‌پرستان کاملاً احتراز ورزند. و مطابق کلام سرورمان هر زنی که جسارت [انجام این
کار] می‌کند را از کلیسا برانید و افتخار مسیحیت را از او بگیرید.

[قانون] نوزدهم. درمورد اسقف و حرمت مقتضی وی و اینکه مؤمنانی که مسئولیتی یافته‌اند
مجاز نیستند از آنان مالیات طلب کنند. حرمت اسقفی که وظایفش را به‌نیکویی انجام می‌دهد و در
کارش صادق است از لحاظ تمام موارد مقتضی جهت گرامیداشت و خشنودی آنها باید از عوام
متمایز باشند، چراکه مؤمنانی که مسئولیتی دارند مجاز نیستند آن‌طور که از عوام مالیات طلب
می‌کنند از او هم طلب کنند. چراکه [اسقف‌ها] افتخار حکمروایی در امور کشیشی را دارند و مطابق
226 قانون کشیشی، [افتخار] بر آنان بیتوته کرده و سختی‌هایشان را تاب می‌آورد. بنابراین، مطابق این،
[مؤمنان] موظفند احترام [اسقف را] داشته باشند و مالیاتی که از دیگران طلب می‌کنند از او طلب
نکنند. اما اگر آنها جسارت [انجام این کار را] کنند، آنها را آگاه کنید که پارسایی، آنان را محکوم
می‌کند...

پایان‌نگاشت شماره ۱۴٬۶۶۶ الحاقی کتابخانهٔ بریتانیا

سوری شرق

۶۸۲ میلادی

ورق ۵۶ شمارهٔ ۱۴٬۶۶۶ الحاقی کتابخانهٔ بریتانیا[۱] تنها ورق برجای‌مانده از دستنویس عهد جدید غیرموجودی است که در سال ۶۸۲ نوشته شده است. این صفحه در اصل بیست و هفت آیهٔ آخر ترجمهٔ سریانی کتاب عبرانیان و نیز پایان‌نگاشت[۲] دستنویس که یادداشتی پایانی درمورد نگارش آن بوده را شامل می‌شده است. متاسفانه حتی از اینها نیز فقط بخش‌هایی باقی مانده است. با این همه، متن برجای‌ماندهٔ پایان‌نگاشت شامل بیشترِ عبارات تعیین تاریخ است که از «هاجری‌ها، پسران اسماعیل» سخن می‌گوید. این پایان‌نگاشت یکی از نخستین نمونه‌های استفاده از تاریخ هجری در سریانی است و سال ۹۹۳ تقویم سلوکی (۸۲–۶۸۱ میلادی) که در میان مسیحیان سریانی رایج‌تر است را به‌درستی برابر با سال ۶۳ هجری (۸۳–۶۸۲ میلادی) می‌داند. واژگان آن نیز حائز اهمیت است و شامل یکی از نخستین موارد کاربرد «هاجری» (مهَگرایه[۳]) است که آن را در کنار «پسران اسماعیل» می‌آورد.

---

[1] *British Library Additional* 14,666
[2] colophon
[3] *mhaggrāyē*

دستنویس و ویرایش

عنوان قفسهٔ شمارهٔ ۱۴٬۶۶۶ الحاقی کتابخانهٔ بریتانیا به یک دستنویس واحد اشاره نمی‌کند. بلکه مجموعهٔ متنوعی از تکه‌دستنویس‌هایی است که در اواسط قرن نوزدهم به‌شکل یک جلد واحد صحافی شدند. در سال ۱۸۷۰ ویلیام رایت ویرایشی از پایان‌نگاشت برجای‌مانده را منتشر کرد.

نویسنده و تاریخ نگارش

تنها بخش‌هایی از پایان‌نگاشت پس از عبارات تعیین تاریخ حفظ شده و نام نگارنده را در بر نمی‌گیرد. با این وجود، فهرست باقیمانده از مقامات کلیسایی حاکی از آن است که نگارندهٔ آن سوری شرق بوده است. سال‌های ۹۹۳ سلوکی و ۶۳ هجری تنها سه هفته در سپتامبر هم‌پوشانی دارند. اگر نگارنده تاریخ‌هایش را درست نوشته باشد این دستنویس بین ۱۰ و ۳۰ سپتامبر ۶۸۲ میلادی نوشته شده است.

*   *   *

این کتاب [عهد] جدید در سال ۹۹۳ مطابق [محاسبهٔ] یونانی‌ها نوشته شده است که مطابق است با سال ۶۳ هاجری‌ها، پسران اس[ماعیل]، پسر هاجر و ابراهیم.

نامه

آتاناسیوس بَلَدی

میافیزیت

۶۸۴ میلادی

آتاناسیوس بَلَدی[1] در اوایل زندگی خود در صومعهٔ میافیزیت قِنِّشره[2]، مرکز معروف آموزش یونانی به تحصیل پرداخت. او که مترجم مشتاق یونانی شده بود مفسّر معروف انجیل هم شد. در سال ۶۸۴ میلادی آتاناسیوس به‌سمت پاتریارک میافیزیت برگزیده شد. او در سال ۶۸۷ درگذشت. اگرچه وقایع‌نامه‌های بعدی به‌اختصار از دوران پاتریارکی او سخن می‌گویند تنها یکی از نوشته‌های وی از این سه سال پایانی عمرش بر جای مانده است که بخشنامه‌ای است که درمورد آمیزش مسیحیان با حَنپِه می‌باشد.

آتاناسیوس در نامهٔ خود به اسقف‌های روستاها (*chorespiscopi*) و دوره‌گردهای روحانی (*periodeuta*) فرمان می‌دهد که تعاملات بین مسیحیان و حَنپِه را بهتر سامان دهند. او به‌ویژه نگران مسیحیانی است که از قربانی‌های غیرمسیحیان می‌خورند. او از ازدواج زنان مسیحی و مردان حَنپِه نیز سخن می‌گوید. اگرچه واژهٔ سریانی زوج که آتاناسیوس در این مورد به کار می‌برد صرفاً به‌معنای «مخلوط شدن یا آمیختن» هم می‌تواند باشد اما اغلب به‌معنای «ازدواج کردن» است. در ادامهٔ نامه معلوم می‌شود که نگرانی او واقعاً درمورد ازدواج با خارجی‌هاست، چراکه به بچه‌های حاصل از این وصلت‌ها اشاره می‌کند. اما آتاناسیوس برخلاف بسیاری از نویسندگان دیگر تاکید می‌کند که زن مسیحی که با خارجی‌ها ازدواج کرده است همچنان می‌تواند در مراسم عشای ربانی

---

[1] Athanasius of Balad
[2] Qenneshrē

حضور یابد. او نامهٔ خود را با صحبتی مختصر از مقررات دو مراسم دیگر به پایان می‌رساند: غسل تعمید و عشای ربانی نباید برای مسیحیانی انجام شود که او آنها را مرتد می‌داند، از جمله شاخه‌ای از میافیزیت‌ها به نام جولیانیست‌ها[1]؛ و به‌احتمال قوی چون تعمیدشوندگان لخت می‌شدند زنان و مردان باید جداگانه تعمید می‌یافتند. اسناد قدیمی‌تر مثل فرمان کلیسایی قرن سوم به نام دیداسکالیا[2] نیز به این موضوع پرداخته و مشخص می‌ساختند که پرستاران مذهبی باید به غسل تعمید تازه‌واردان یاری رسانند. شاید آتاناسیوس به رویه‌ای مشابه اشاره کرده است.

به‌استثنای چند جملهٔ آخر، نامه بر تعاملات مسیحیان و حَنپِه تمرکز دارد و این واژه را تبدیل به کلیدواژهٔ درک پیام آتاناسیوس می‌کند. معمولاً این کلمهٔ سریانی به بت‌پرستان اشاره دارد و کاملاً محتمل هست که آتاناسیوس هم آن را به همین معنی به کار برده باشد. اشارات مکرر وی به قربانی‌های حَنپِه چنین کاربردی را بامعناتر می‌کند، چراکه از قرن اول میلادی قربانی‌کردن‌های بت‌پرستان هدف نکوهش مسیحیان بوده است. در واقع اشارهٔ نامه به «خوراک‌هایی از قربانی‌های آنها و آنچه خفه شده است» به آیات ۱۵:۲۰، ۱۵:۲۹ و ۲۱:۲۵ کتاب اعمال اشاره دارد که از قربانی کردن‌های چندخداپرستان برای بت‌ها سخن می‌گویند. اگرچه با توجه به‌معنای اصلی «بت‌پرست» که من هم در ادامه در ترجمهٔ نامه از آن استفاده کرده‌ام همچنان این احتمال هست که آتاناسیوس می‌خواسته واژهٔ حَنپِه به بیش از یک معنی تعبیر شود.

با این همه، دو تحول این نامه را برای روابط مسیحیان–مسلمانان نیز مهم ساخت. اول آنکه اگرچه نویسندگان سریانی همچنان به استفاده از حَنپِه برای اشاره به چندخداپرستان استفاده می‌کردند، در چند دهه پس از نامهٔ آتاناسیوس این واژه به‌گونه‌ای فزاینده وخصمانه برای اشاره به مسلمانان هم به کار برده شد. ازاین‌رو برای خوانندگان بعدی هدف ناسزاهای آتاناسیوس نامعلوم گردید. آیا پاتریارک اینها را علیه مسیحیانی نوشته بود که با چندخداپرستان آمیزش می‌کردند یا با مسلمانان؟ به‌عبارت دیگر به‌علت تغییر معنی حَنپِه، نامهٔ آتاناسیوس را می‌توان به‌آسانی منع برخی تعاملات مسیحی–اسلامی تعبیر کرد. دوم آنکه به‌احتمال زیاد نگارنده‌ای میافیزیت در قرن هشتم با افزودن این عنوان به نامه هرگونه ابهامی را از آن زدود: «نامه‌ای از پاتریارک مقدس آتاناسیوس درمورد

---

[1] Julianists
[2] *Didascalia*

اینکه یک مسیحی نباید از قربانی‌های هاجری‌هایی که اکنون حاکمند بخورد». ممکن است کسی که این عنوان متاخر را نوشته است واقعاً باور داشته که آتاناسیوس نامه را بر ضد مسلمانان نوشته است. گزینهٔ دیگر آن است که نگارنده فرصتی مهیا پیش روی خود دیده تا پاتریارکِ آن‌زمان‌مرده را ضد اسلام نشان دهد. در هر حالت، این نگارندهٔ متاخر به‌جای استفاده از کلمهٔ حَنپِه از سوی آتاناسیوس، به هاجری‌ها که منحصراً برای مسلمانان به کار می‌رفت اشاره کرده است. حتی برای محکم‌کاری مشخص کرده که «هاجری‌هایی که اکنون حاکمند». این ترکیب کاربرد حَنپِه از سوی مسیحیان سوری متاخر به‌عنوان شیوه‌ای خصمانه برای دلالت بر مسلمانان و عنوان جدید نامه، بخشنامهٔ پاتریارک را عملاً تبدیل به رساله‌ای ضد اسلامی نمود.

دستنویس‌ها و ویرایش‌ها

نُه دستنویس شناخته‌شده نامهٔ آتاناسیوس را در بر دارند. سه تا از آنها در قرون بلافاصله پس از مرگ وی نسخه‌برداری شده‌اند. بر اساس کتیبه‌شناسی، شمارهٔ ۳۱۰ ماردین[1] و شمارهٔ ۵۶۰ سریانی واتیکان[2] به قرن هشتم و شمارهٔ ۶۲ سریانی پاریس[3] به قرن نهم تاریخ‌گذاری شده‌اند. بقیهٔ آنها بسیار متاخرتر هستند. شمارهٔ ۱۴۸ سریانی بورگ واتیکان[4] در سال ۱۵۷۶، *Sarf. Patr.* 87 در سال ۱۹۰۷، *Sarf. Patr.* 73 در سال ۱۹۱۱، شمارهٔ ۸ سریانی مینگانای بیرمنگام[5] در سال ۱۹۱۱ و شمارهٔ ۳۲۲ ماردین[6] و شمارهٔ ۳۳۷ ماردین[7] به‌احتمال زیاد در اوایل قرن بیستم نوشته شده‌اند. در این دستنویس‌ها، نامهٔ آتاناسیوس اغلب در میان اسناد دیگری که درمورد قوانین کلیسایی هستند به چشم می‌خورد. در سال ۱۹۰۹ فرانسوا نو[8] و بر اساس شمارهٔ ۶۲ سریانی پاریس ویرایشی از نامهٔ

[1] *Mardin* 310
[2] *Vatican Syriac* 560
[3] *Paris Syriac* 62
[4] *Vatican Borg. Syriac* 148
[5] *Birmingham Mingana Syriac* 8
[6] *Mardin* 322
[7] *Mardin* 337
[8] François Nau

آتاناسیوس تهیه کرد. در سال ۲۰۱۳ رفعت اِبید[1] بر اساس شمارهٔ ۸ سریانی مینگانای بیرمنگام ویرایشی تهیه کرد.

نویسنده و تاریخ نگارش

آتاناسیوس از سال ۶۸۴ تا ۶۸۷ پاتریارک میافیزیت‌ها بود. بیشتر دستنویس‌ها توضیحی حاشیه‌ای دارند که این نامه را به سال ۶۸۴ نسبت می‌دهند. محققان امروزی متفقند که عنوان فعلی نامه که مشخص می‌کند آتاناسیوس این نامه را علیه مسیحیانی نوشته که از قربانی‌های هاجری‌ها می‌خورند از ابتدا در آن نبوده است، بلکه بعداً به آن افزوده شده است. با این وجود این عنوان در قدیمی‌ترین دستنویس‌ها هم به چشم می‌خورد و نشان می‌دهد که عنوان فعلی دست‌کم از قرن هشتم تبدیل به جزء جدایی‌ناپذیر نامه شده است. در نتیجه به نظر می‌رسد نگارنده‌ای میافیزیت موفق شده است آنچه به‌احتمال قوی در اصل مجادله‌ای علیه بت‌پرستان بوده را دوباره بسته‌بندی کرده و علیه مسلمانان به کار گیرد.

* * *

اما بعد، نامه‌ای از پاتریارک مقدس آتاناسیوس درمورد اینکه یک مسیحی نباید از قربانی‌های هاجری‌هایی که اکنون حاکمند بخورد.

به فرزندان دینی خداوست و ارجمند، به اسقف‌های عزیز روستاها و دوره‌گردهای باایمان در هرکجا. آتاناسیوس حقیر به خواست پروردگار [به شما] سلام می‌کند.

ملهم از بخشایش، محبت و عشق پدرانه به تمام فرزندان باایمان کلیسای مقدس خداوند، [تا آنجا که] توانمان برسد، هشیاری و مراقبت مقتضی از بهبودی و رستگاری آنها بر عهدهٔ ماست. اگرچه ما لایق نیستیم کسی [باشیم] که خداوند مقام و منصب مراقب را به او بسپارد، اما بیم آن داریم که هشدار و حکم خدا آن باشد که از به صدا درآوردن شیپور و هشدار مردمانش، آن‌گونه که به آن فرمان داده شده‌ایم خودداری کرده باشیم. این نامهٔ هشدارآمیز را به امید عشق شما به خدا نوشتیم تا

[1] Rifaat Ebied

از طریق اقدام و شوق‌تان شاید از این شر و گناه شرارتی که شنیده‌ایم اینک در کلیسای خداست دست بردارید.

طبق گزارش ناخوشایندی که به سمع این حقیر رسیده است بعضی از مسیحیان ملعون – یعنی شکمباره‌هایی که بردهٔ شکم هستند – هنگام صرف غذا بی‌پروا و ابلهانه به بت‌پرستان می‌پیوندند. همچنین زنان پست به‌گونه‌ای نامشروع و ناشایست، به طریقی با مردان بت‌پرست ازدواج 129
می‌کنند. گاهی اوقات تمامشان بدون تمایز از آنها از قربانی‌هایشان می‌خورند. با اهمال خود، فرمان‌ها و هشدارهای رسولان در این مورد را فراموش می‌کنند که بر مؤمنان به مسیح فریاد برآورند و [بگویند] باید از زنا، از آنچه خفه شده است، از خون، و از غذایی که از قربانی‌های بت‌پرستان تهیه شده بپرهیزند، چه رسد به اینکه با اهریمنان و سفرهٔ نفرت‌انگیزشان شریک شوند.

اما درایت شما [از این] آگاه خواهد بود. برافروخته – چنان‌که رسم‌تان است – از علم و شوق الهی، برخواهید خاست. با تمام توان خود این بدکاری و بی‌بندوباری ویرانگر میان تمام هم‌کیشان مسیحی‌تان را به نام پروردگار متوقف می‌کنید، برمی‌اندازید و به فراموشی خواهید سپرد. کسانی را که به‌دقت دریافته‌اید با اهمال خود آلوده به گناهی نظیر این شده‌اند، از هم‌اکنون اصول و قوانین کلیسا را به آنان آموزش دهید. تا وقتی که بدانید آنها در اموری مثل اینها تبحر یافته‌اند. و مطابق با حکمت و تمایز هشیارانه‌ای که از سوی فرمان‌های روح‌القدس [بر آنها حکمفرماست] مادام که آگاهانه برحسب نیت، علم و توان هریک به آنها می‌پردازید، آنان را از مشارکت در مراسم دینی بازدارید.

بقیه – به‌ویژه زنانی که بدین ترتیب با آنان [بت‌پرستان] ازدواج می‌کنند – را بر حذر دارید، اندرز نمایید و هشدار دهید تا از غذای تهیه‌شده از قربانی‌ها، از آنچه خفه شده است و از هرگونه اختلاط نامشروع بپرهیزند. همچنین با تمام توان باید به غسل تعمید فرزندانی که از وصلت‌شان با آنها حاصل می‌شوند اهتمام ورزند. اگر دریافتید رفتارشان از هر جهت به‌گونه‌ای است که صلاحیت مسیحی بودن را دارند، تنها به این خاطر که آشکارا یا آزادانه با بت‌پرستان ازدواج می‌کنند مشارکت آنها در مراسم دینی را قطع نکنید.

و دربارهٔ این موضوع: هیچ کشیش راستینی نباید آگاهانه و تعمداً نستوری‌ها، جولیانیست‌ها یا مرتدان دیگر را تعمید داده یا در مراسم دینی شرکت دهد. این فرمان را بسنده می‌دانیم که ما و دیگر

اسقف‌های پارسایمان در کلیسای شرق هر کشیش یا شماسی که جرئت کند این کار را انجام دهد تکفیر کنیم. همچنین همهٔ ما خشنود خواهیم شد که مردان پذیرای زنان برای غسل تعمیم نباشند و زنان نیز مردان را برای غسل تعمید [نپذیرند]. بنا بر احتیاط و اینکه مراسم مسیحی هتک حرمت نشود، یکدیگر [را پذیرا نباشند]. [این نامه] به پایان رسید.

کتاب موضوعات اصلی

یوحنا بَر پِنکایه

سوری شرق

حدود ۶۸۷ میلادی

در اواخر دههٔ ۶۸۰ راهب اعظم صومعهٔ سوری شرق یوحنا کامول[1] از یکی از راهبانش به نام یوحنای فِنِکی[2] (که بیشتر به نام یوحنا بَر پِنکایه[3] معروف است) خواست که پاسخی دینی برای رویدادهای معاصرش بنویسد. ظاهراً یوحنا درخواست راهب اعظمش را خیلی جدی گرفت، چراکه این امر او را برانگیخت تا بیش از چهارصد صفحه بنویسد. روایت حاصل با عنوان کتاب موضوعات اصلی[4]، تاریخ جهان را از آفرینش آن تا اواخر دههٔ ۶۸۰ پیگیری می‌کند.

یوحنا این کتاب را در زمان جنگ داخلی دوم اعراب نوشت که اندکی پس از مرگ خلیفه معاویهٔ دوم در سال ۶۸۳ آغاز شد. طی نُه سال پس از آن، خلفای اموی مروان (حکومت ۸۵-۶۸۴) و پسرش عبدالملک (حکومت ۷۰۵–۶۸۵) علیه خلیفهٔ رقیب، عبداللّه بن الزبیر (متوفی ۶۹۲) جنگیدند. آنچه شرایط یوحنا را بی‌ثبات‌تر هم می‌کرد آن بود که هنگامی که او کتاب موضوعات اصلی را می‌نوشت منطقهٔ وی در عراق تحت سلطهٔ هیچ‌یک از این خلفای متخاصم نبود. بلکه گروهی از زندانیان جنگی غیرعرب شورشی به پا کرده بودند که در ابتدای کار موفق بود و به‌تازگی شهر نصیبین را گرفته بودند که در صد کیلومتری جنوب غربی صومعهٔ یوحنا بود. در زمان این شورش محلی که حین جنگ داخلی بسیار بزرگ‌تری بود یوحنا تاریخ جهان پانزده قسمتی خود را نوشت.

---

[1] John Kāmul
[2] John of Fenek
[3] John bar Penkāyē
[4] *Book of Main Points*

مسئلهٔ عدل الهی بر این اثر حاکم است. چگونه خدایی عادل اجازه می‌داد مسیحیان اواخر قرن هفتم آن‌گونه رنج بکشند؟ پاسخ یوحنا متکی به الگوهایی که مورخ کلیسایی، اوسِبیوس قیصری[1] (متوفی حدود ۳۳۹) رواج داده بود و نیز سنت فراگیر سوری شرق در درک تعامل خدا با انسان بر حسب تعلیم الهی بود. بدین ترتیب او شش قرن گذشتهٔ تاریخ کلیسا را چرخه‌ای از یادگیری مسیحیان از رنج‌هایشان، نزدیک‌تر شدن به خدا و - با بهبود اوضاعشان - دوباره افتادن به خطا می‌دید. کتاب موضوعات اصلی با به کار گرفتن این ابتکار درمورد اوضاع معاصرش ادعا می‌کند همین که آزار مسیحیان از سوی رومی‌ها در اوایل قرن چهارم فروکش کرد خطای الهیاتی بر کلیسا غالب شد. الهیات کالسدونی حاصله منجر به شکست بیزانس از اعراب شد. درمورد پارسیان نیز آنها به‌علت غرور مفرط خود و آزار مسیحیان سوری شرق توسط زرتشتی‌ها، شکست خوردند.

بعد چه می‌شد؟ در اینجا یوحنا از نویسندگان سریانی قبلی قرن هفتم جدا می‌شود. طبق نظر او، انسان آخرین بخت خود برای اصلاح را از دست داده بود. خداوند که دریافته بود چیزی نمی‌تواند انسان را به توبه وادارد مراقبت الهی خود را از او سلب کرده بود و موجب آغازِ پایان شده بود. پسران هاجر نیز طبق نظر یوحنا توسط قوای ضدعربی که اخیراً نصیبین را گرفته و او آنان را شُرطه می‌نامید شکست می‌خوردند. اما پیروزی آنها کوتاه‌مدت بود، چراکه یوحنا معتقد بود «پایان اعصار در زمان ما اتفاق می‌افتد».

اگر چه یوحنا تنها یک قسمت کامل از تاریخ جهان خود را به صحبت از پسران هاجر اختصاص داده است کتاب موضوعات اصلی نمونه‌ای عالی از یادآوری گذشته از دریچهٔ حال است. یوحنا به‌خاطر رنج‌هایی که خود و جامعه‌اش در جنگ داخلی دوم اعراب با آنها مواجه بودند متقاعد شده بود که جهان به‌زودی پایان می‌پذیرد. این امر او را برانگیخت تا به گذشته نگریسته و الگویی پایدار از رابطهٔ تعلیمی خدا با انسان بسازد و لحظه‌ای سرنوشت‌ساز، یعنی فتوحات و پیامدهای بلافصل آن را بیابد که این الگو را به‌گونه‌ای ترمیم‌ناپذیر از بین ببرد.

کتاب موضوعات اصلی پاسخ دینی مفصل سوری شرق به فتوحات اسلامی است. اگرچه یوحنا بَر پِنکایه دستورکار بسیار مشخصی داشت اما به‌خاطر آنکه وی شاهد عینی بسیاری از وقایعی است که توصیف می‌کند اثر او منبع تاریخی بسیار مهمی برای درک ظهور اسلام و به‌ویژه وقایع

[1] Eusebius of Caesarea

سیاسی و نظامی دهۀ ۶۸۰ است. روایت او همچنین ظهور انتظارات آخرالزمانی مسیحی که مشخصۀ بسیاری از متون سریانی اواخر قرن هفتم است را مستند می‌سازد.

دستنویس‌ها و ویرایش

کتاب موضوعات اصلی در دستنویس‌های موجود زیادی به چشم می‌خورد که قدیمی‌ترین آنها به سال ۱۸۷۴/۷۵ بازمی‌گردد. بقیۀ آنها مربوط به اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم هستند. خوشبختانه دستنویس سال ۱۸۷۴/۷۵ شامل پایان‌نگاشتی است که می‌گوید نگارندۀ آن، متن را از نسخه‌ای به تاریخ ۱۲۶۲ رونویسی کرده است. در نتیجه، دست‌کم بعضی از دستنویس‌های برجای‌مانده به‌احتمال زیاد نسخه‌ای از کتاب موضوعات اصلی را در بر دارند که دست‌کم به قرن سیزدهم باز می‌گردد. تاکنون کسی ویرایشی انتقادی تهیه نکرده است. در سال ۱۹۰۷ آلفونس مینگانا تنها نسخۀ منتشرشده از اثر یوحنا را تهیه کرد، اما تنها قسمت‌های ۱۵–۱۰ را در آن گنجانده است که بیشتر بر اساس قدیمی‌ترین دستنویس موجود، یعنی شمارۀ ۲۶ موصل[1] است.

نویسنده و تاریخ نگارش

یوحنا در شمال غرب بین‌النهرین در شهر فِنِک[2] به دنیا آمد. هنگامی که کتاب موضوعات اصلی را می‌نوشت راهبی در صومعۀ سوری شرق یوحنا کامول به سرپرستی راهب اعظم، سَبریشوع[3] بود. به گفتۀ نویسندگان سریانی قرون وسطایی، زمانی او به صومعۀ مار بَسَیما[4] نقل‌مکان کرد. کسی انکار نکرده که نویسندۀ این اثر، یوحنا بوده است.

آخرین رویدادی که در کتاب با اطمینان تاریخ‌گذاری شده است مرگ مختار، رهبر شورشیان است که منابع اسلامی آن را به ۳ آوریل ۶۸۷ نسبت می‌دهند. باور یوحنا که شُرطه سرانجام اعراب را شکست می‌دهد نشان می‌دهد که او این اثر را قبل از سال ۶۹۰، یعنی زمانی که این شورشیان شکست خوردند نوشته است. همچنین به نظر می‌رسد روایت او می‌پندارد که عبداللّه

---

[1] *Mosul* 26
[2] Fenek
[3] Sabrishoʾ
[4] Mār Bassaimā

بن الزبیر هنوز برای خلافت مبارزه می‌کند. به همین ترتیب یوحنا می‌گوید که جاثلیق سوری شرق، حِنَنیشوع اول[1] است که دوران تصدی وی در ۶۹۲/۹۳ به پایان رسید. مجموع تمام این نکات تاریخی قویاً نشان می‌دهند که او کتاب موضوعات اصلی خود را در سال ۶۸۷ یا اندکی پس از آن نوشته است.

*   *   *

در زمان پادشاهشان خسرو، هنگامی که پادشاهی پارسیان به پایان رسید پادشاهی پسران هاجر فوراً و تقریباً در تمام جهان گسترش یافت. چراکه آنها تمامی پادشاهی پارسیان را تصرف کردند و تمام جنگجویانشان که به هنرهای رزمی خود بسیار مغرور بودند را از میان بردند. البته نباید برآمدن آنها را عادی بینگاریم. چراکه این کار خدا بود. قبل از فراخوانی آنها، [خداوند] پیش‌تر آنها را برای احترام به مسیحیان آماده کرده بود. در نتیجه فرمان ویژه‌ای نیز از سوی خدا آمد که آنها باید نظام صومعه‌ها را محترم شمارند. سپس هنگامی که آنها مطابق فرمان الهی آمدند بدون جنگ یا مشکل، دو پادشاهی را - از قرار - تصرف کردند. در حالی که نه زرهی داشتند و نه ترفندی و شمایلی آشفته داشتند، همچون نشانی که از آتش برداشته شود خداوند پیروزی را به دستشان داد تا آنچه درمورد آنها 142
نوشته شده بود انجام شود: «یک تن در پی هزار نفر می‌رفت و دو نفر، ده هزار نفر را فراری می‌داد» [تثنیه ۳۲:۳۰]. چراکه غیر از کمک الهی، چگونه مردانی برهنه که نه زره و نه سپر دارند پیروز شدند؟ او آنان را از آخر دنیا فرا خواند تا یک پادشاهی تبهکار را نابود کند و با آنان نخوت پسران پارس را فرو نشاند.

تنها زمان کمی گذشت که تمام جهان تسلیم اعراب شد. آنها تمام شهرهای مستحکم را فتح کردند و از اقیانوس تا اقیانوس، از شرق به غرب، مصر و تمام مِترِین[2]، و از کرت تا کاپادوکیا[3]، از یاهِلمان[4] تا دروازه‌های ایلان - ارمنی‌ها، سوری‌ها، پارسی‌ها، رومی‌ها، مصری‌ها - و مناطق بین آنها حاکم شدند. [این] مطابق کلام پیامبر بود، «دست آنها بر فراز همه بود» [پیدایش ۱۶:۱۲]. برای رومی‌ها جز نیمی از پادشاهی‌شان [چیزی] باقی نماند. کیست که بتواند کشتاری که آنها در

---

[1] Ḥnanishoʿ I
[2] Methrain
[3] Cappadocia
[4] Yāhelmān

امپراتوری یونان، در کوش[1]، در اسپانیا و در بقیهٔ مناطق دوردست انجام دادند و به اسارت گرفتن پسران و دخترانشان و برده کردن آنها را بازگو کند. بر آنان که در صلح و صفا بی‌امان به جنگ با خالقشان برخاستند مردمانی وحشی فرستاده شد که رحمی به آنان نکردند. اما حالا که به این نقطه
از داستان رسیدیم این قسمت را به پایان می‌بریم و پدر، پسر و روح‌القدس را همواره می‌ستاییم. 143
آمین.

پایان قسمت چهاردهم

قسمت پانزدهم

تا وقتی امپراتمان با مراقبت الهی و بدون یاری انسان و از طریق قدرت پادشاه پیروز می‌گذشت در تمام جنگ‌هایی که پادشاهان ظالم به ما تحمیل می‌کردند سربلند ظاهر می‌شدیم. مادام که شاهان بت‌پرست حکم می‌راندند تمام طبقات ما خوب مدیریت می‌شدیم. چون به‌خاطر ترس از آزاردهندگان، لاابالی‌ها و بی‌بندوبارها مجاز نبودند بین ما باشند. همین که کسی که از مراقبت از حقیقت [فاصله می‌گرفت] به خواب رفت، تنور آزار، بدون زحمت تشکیل شورا او را [از ما] جدا کرد. اما هر از گاهی وقتی که از شدت آزار ما اندکی کاسته می‌شد، مطابق سنت، پدران گرد هم می‌آمدند، چند شکایت را داوری می‌کردند، دشواری‌های به‌وجودآمده را رفع می‌کردند، قانون وضع می‌کردند و امور مقتضی دیگر [را انجام می‌دادند] که روزگار تصحیح و وضع آنها را به آنان آموخته بود.

144 ازاین‌رو همان طور که گفتم، دین ما بسیار شکوفا شد و عملکردمان درخشان بود. چون اگرچه شوراهای زیادی قبل از شورای نیقیه[2] تشکیل شده بود اما آنها نه جهانی بودند و نه مرامنامهٔ جدیدی پدید آوردند. بلکه به مقاصدی که قبلاً گفتم [تشکیل می‌شدند]. اما پس از آنکه آرامشی حاصل شد و پادشاهانی معتقد حکومت روم را در دست گرفتند فساد و سردرگمی به کلیساها راه یافت. مرامنامه‌ها و شوراها فزونی یافتند، چراکه هر سال مرامنامه‌ای جدید تهیه می‌کردند. آرامش و صلح خسارت بزرگی برایشان به بار آورد، چون شیفتگان جلال و جبروت دست از به وجود آوردن

[1] Kush
[2] Nicaea

مخمصه‌های جدید برنمی‌داشتند. در عوض، آنها اطاعت پادشاهان را با طلا می‌دزدیدند و آنها را همچون کودکان به بازی می‌گرفتند. اوضاع رومی‌ها این‌گونه بود.

چون تا زمان آمدن پسران هاجر، کلیسای امپراتوری پارس تحت حکمروایی مجوس‌ها [یعنی زرتشتیان] درآمده بود، چیز دیگری نداشت تا در برابر آن بجنگد. اگرچه حملاتی واقع شده بود اما مجال توسعه نیافتند. چون پیش [از آنکه بالا بگیرند]، سرورمان آنان را سرکوب کرد. همان طور که این چیزها تا زمان پادشاهی این آخرین خسرو همچون زمان رسولان در جریان بود منجی ما که هر چیز را قبل از آنکه واقع شود پیش‌بینی می‌کند، دید که آرامش زیاد چقدر باعث خسارت به ما می‌شود. زشتی‌هایی [را دید] که ما از طریق خواست پادشاهان مسیحی بدان رانده می‌شدیم و ما رنج آنها را به وجودی نسبت دادیم که عظیم‌تر از آن رنج بود - چیزی که شاید اهریمنان هم هرگز جرئت [انجام] آن را نداشته‌اند. 145

اگرچه او نشانه‌های بسیاری را نشان داده بود ما اصلاً اعتنایی [به آنها] نکردیم. از زمانی که این نفاق شوم رخ داد تا حالا، سه بار [شگفتی‌هایی مشابه از] خورشیدی که در زمان به صلیب کشیده شدنش به مصلوب‌کنندگان نشان داده بود و نیز زمین‌لرزه‌ها، آشفتگی‌ها و نشانه‌هایی وحشتناک از آسمان روی داده است. اینها چیزی غیر از بدکاری مرتدها و آنچه قرار بود بر زمین نازل شود را نشان نمی‌داد. سپس هنگامی که او دید اصلاحی در کار نیست، پادشاهی وحشی‌ها را به مقابله با ما فرا خواند؛ مردمانی که مرامی نمی‌شناختند و نه عهدی داشتند و نه پیمانی، نه تملق قبول می‌کردند و نه خواهشی. تسلی‌شان این بود - خون[ریزی] غیرلازم. لذت‌شان این بود - حکومت بر همه. خواست‌شان این بود - اسارت و تبعید. غذایشان این بود - خشم و غضب. از هرچه به آنان عرضه می‌شد سیر نمی‌شدند.

هنگامی که به اوج خود رسیدند و خواستهٔ او که آنها را فرا خوانده بود انجام دادند بر تمام پادشاهی‌های جهان سلطه یافته و حکومت کردند. آنها تمامی مردمان را سخت به بردگی گرفته و پسران و دخترانشان را به بندگی تلخی کشاندند. آنان انتقام اهانت آنها به کلام خدا و ریختن خون شهیدان بی‌گناه مسیح را گرفتند. سپس سرورمان فرو نشست، تسلی یافت و خواست که بر مردمش رحم آورد. اما چون پسران هاجر نیز باید [به خاطر] کاری که کردند مجازات می‌شدند از همان ابتدای پادشاهی‌شان او کاری کرد که دو رهبر داشته باشند و آنها را به دو نیمه تقسیم کرد تا بتوانیم 146

آنچه را که منجی‌مان گفته است درک کنیم. چراکه آنها تا پیش از آنکه تمام جهان را فتح کنند وحدت داشتند. اما هنگامی که آرام گرفتند و از جنگ فارغ شدند به نزاع با یکدیگر برخاستند. غربی‌ها گفتند «عظمت باید از آنِ ما باشد و پادشاه باید از میان ما باشد». اما شرقی‌ها می‌گفتند که اینها باید از آنِ ما باشند. این منازعات موجب شد به جنگ با یکدیگر برخیزند. هنگامی که پس از کشتار بسیار در میان خود به منازعه پایان دادند، غربی‌ها (کسانی که پسران اَمّایه[1] نامیده می‌شدند) پیروز شدند.

از [غربی‌ها] مردی به نام معاویه پادشاه شد و بر هر دو پادشاهی پارس و روم تسلط یافت. در روزگار او عدالت رونق یافت و در مناطقی که تحت تسلط او بود آرامش بسیار برقرار بود. او اجازه داد هرکس هرطور می‌خواهد امور خود را اداره کند، چراکه همان طور که قبلاً گفتم آنها فرمانی خاص از سوی او را رعایت می‌کردند که راهنمای آنان درمورد مسیحیان و نظام صومعه‌ها بود. با رهبری او بود که آنان پرستش یک خدا را نیز مطابق روال قانون باستان در پیش گرفتند. در آغاز کارشان سنت مرشد خود، محمّد را رعایت می‌کردند و هرکس که جرئت [تخطی] از قوانینش را می‌کرد به مجازات مرگ می‌رساندند. 147

هر سال مهاجمانشان به کشورها و جزایر دوردست می‌رفتند و اسرایی از تمام مردمان زیر این آسمان را با خود [در بازگشت] می‌آوردند. اما از هرکسی تنها خراج طلب می‌کردند. آنها [به هرکس] اجازه می‌دادند بر هر دینی که می‌خواهد باقی بماند، مسیحیان چندانی بین آنها نبود - برخی [به صف] مرتدها درآمدند و برخی نیز [به صف] ما. اما وقتی معاویه به حکومت رسید چنان آرامشی در جهان برقرار شد که نه ما و نه پدرانمان و نه پدران پدرانمان شنیده یا دیده بودیم. انگار همان طور [بود] که سرورمان گفته بود «آنها را با این اغوا خواهم کرد». چنان‌که مکتوب است «با رحم و حقیقت، بی‌عدالتی بخشیده خواهد شد» [کتاب امثال ۶:۱۶].

با توجه به فرصت حال حاضر، مرتدهای ملعون به‌جای تبلیغ دین و تعمید بت‌پرستان بر طبق قوانین کلیسا، آنان را گمراه کرده و تقریباً تمام کلیساهای رومی را به شرارت خود کشاندند. آنها آنچه برافتاده بود را احیا و اعاده کردند. [از این رو] اکثر غربی‌ها [اکنون] پیوسته از این [افزونهٔ ارتدادآمیز برای نیایش] استفاده می‌کنند: «جاودانه‌ای که به‌خاطر ما به صلیب کشیده شد». تمام کلیساها همچون زمین بایر شدند.

[1] ʾAmmāyē

چون قبلاً بردباری‌مان که درخور آن بودیم را تحسین کردیم، اینک باید اهمال خود را نیز
صراحتاً آشکار سازیم. کتاب مقدس می‌گوید «لعنت بر کسی که خوبی را بدی و بدی را خوبی 148
می‌خواند» [اشعیا ۵:۲۰]. دوران آرامشی که بر ما حاکم بود ما را همچون بنی‌اسراییل به این اهمال تمام‌عیار کشانید: «قوم اسراییل سیر شدند و تمرد کردند. آنها چاق شدند، تنومند شدند، ثروت کسب کردند، از خدایی که اینها را فراهم آورده بود انحراف یافتند و آن تولنایی که آنها را نجات داده بود تکذیب کردند» [تثنیه ۳۲:۱۵]. عین همین چیزها برای ما هم اتفاق افتاد.

غربی‌ها بی‌هیچ بلوایی پلیدی خود را حاکم ساختند. و ما که ظاهراً بر دین حق بودیم چنان از کردار مسیحی دور بودیم که اگر کسی از دوران‌های پیشین دوباره زنده می‌شد و ما را می‌دید حیرت او را فرا می‌گرفت و می‌گفت «این آن مسیحیتی نیست که در زمان من بود». لذا مجبورم کاملاً آشکار سازم که بدانیم هرچه بر سرمان آمد به حق آمد. ما طبق آنچه کردیم مستحق این مجازات هستیم.

اسقف‌ها هم از یاد برده‌اند: موعظه کنند؛ به‌هنگام و نابه‌هنگام مشتاقانه به پا خیزند؛ سرزنش کنند؛ تذکر دهند، و با شکیبایی و آموزش تسلی بخشند. در عوض اینها، برعکس عمل کردند: همچون حاکمان فرمان دادند؛ باعث جنجال می‌شدند؛ فریاد ترسناکشان را چنان بر زیردستان خود بلند می‌کردند که گویی آنها حیواناتی بی‌شعور هستند؛ چنان می‌انگاشتند که قدرت و توانایی نه از مسیح بلکه از حاکمان غیردینی است؛ سرگرم امور دنیوی و مناقشات نامشروع شدند.
آنها مراقبند کشیشانی به نظر آیند که بیشتر متکبرند تا فروتن. در حالی که بسیاری جلوی آنها می‌دوند 149
و به دنبال آنها می‌آیند همچون حاکمان سوار بر اسب و قاطر حرکت می‌کنند. این یکی با آن دیگری مشاجره می‌کند و آن یکی با دیگری و آشفتگی بی‌پایانی بین آنها شکل می‌گیرد. آنها ظالمانه داوری می‌کنند و شرورانه حکم می‌رانند. آنها نه برای نفع [دیگران]، بلکه برای نمایش کلمات پیچیده و خطابه‌های اغراق‌آمیز که با سرزنش‌های بی‌پایان همراهند تعلیم می‌دهند. حتی در نامه‌ها نیز همچون ظالمان سخن می‌گویند. اینها چیزهایی است که از آنان در ذهن [خود] داریم.

اما درمورد کسانی که در پشت سر آنان هستند، بقیهٔ کشیشان و شماس‌هایی که نه در خدمت مسیح بلکه در خدمت شکمشان هستند چه باید بگوییم که «نگرانی از بابت نابودی یوسف ندارند» [عاموس ۶:۶]: شماس‌های قیصر و نه مسیح، عاشقان منافع نفرت‌انگیز و نه دین. معابد

تکمیل شده‌اند، اما درِ هیچ‌یک از آنها باز نیست. محراب‌ها آراسته شده‌اند اما مزین به تار عنکبوت می‌باشند. آه، چه وحشتناک! آه، [خدا] صبر دهد!

درمورد فرماندهان و حاکمان چه باید بگویم که پلیدی‌هایشان از همه پیشی گرفته است (و باید مطابق میل‌شان حرف زد وگرنه کسی که حرف می‌زند باید آمادهٔ نبرد شود): اینها که رحمی به
150 مسیحیان ندارند؛ اینها که غذایشان گوشت انسان است، و نه فقط آنچه [به آنها] امر شده مطالبه می‌کنند بلکه به بیشتر از آن هم بسنده نمی‌کنند؛ اینها که بینوایان، گوسفندان آنها هستند وهمچون زالوی سلیمان [کتاب امثال ۳۰:۱۵] خون انسان را می‌مکند اما سیر نمی‌شوند؛ [اینها که] هیچ اندیشه‌ای از خدا مقابل چشمانشان نیست؛ [اینها که] به‌خاطر حسادت به یکدیگر دنیا را نابود می‌کنند. آنها جمع می‌کنند، ارزانی می‌دارند و به بید می‌دهند [متی ۱۹-۶:۱۸] و همچون عالم اسفل کسی نمی‌تواند میل سیری‌ناپذیرشان را فرو نشاند. آنها نه می‌دانند چگونه با پارسایی زندگی کنند و نه قبول دارند که آنها هم انسانند و بر انسان‌ها حکومت می‌کنند. نمی‌فهمند که آنها هم فانی هستند و توجهی نمی‌کنند برای چه‌کسی جمع و انبار می‌کنند. و بدترین بدها: آنان بی‌عدالتی را به خدای متعال نسبت می‌دهند و او را یاریگر جنایات خود [می‌دانند]. همچون گوساله‌ای در مرتع، از رنج دیگران خوشحال می‌شوند و نمی‌فهمند فرد محتاجی هم در جهان هست. شب و روز فکرشان این است: تور خود را بر سر چه‌کسی پهن کنند. اوضاع ثروتمندان از این قرار است.

خصوصیات قاضی‌ها این‌گونه است: غرور، فریبکاری، ریاکاری، خشم، خباثت و بی‌رحمی. درمورد مردم عادی چه باید بگویم؟ چون مثل گوسفندان، هرکس [فقط] به فکر خود است، نه به قانون و نه به تخطی از قانون [اعتنا نمی‌کند]. [من] چیزی می‌گویم که ارزش به یاد سپردن را دارد: «همهٔ آنها روی گردانیده و مردود شده‌اند. حتی یک نفر نیکوکار هم نیست. گلویشان
151 مثل قبر روباز است و دهانشان پر از دشنام و تلخی» [رومیان ۱۴-۳:۱۲]. کل فرمان‌ها اتفاقاً درمورد ما صادق است. ما فراموش کردیم چه‌کسی ما را خلق کرده و چه‌کسی ما را نجات داد. نه دنبال این هستیم و نه به آنچه که به ما فرمان داده است اعتنا می‌کنیم. قهرمان ما این بود: کسی که می‌داند چگونه ظلم کند. به این شخص حسادت می‌ورزیدیم: کسی که ثروت می‌اندوزد. چراکه هرکس تا آنجا که می‌توانست زیر یوغ شیطان رفت. اگر هم کسی بود که [این یوغ را بشکند] به‌خاطر آن بود که زمان یا قدرت از او تبعیت نمی‌کردند. این نسل گناهکار با چه زشتی‌هایی نیامیخت؟ در حقیقت

هیچ تفاوتی بین بت‌پرست و مسیحی نبود، مؤمن از یهودی بازشناخته نمی‌شد و حقیقت از گمراهی تشـــخیص داده نمی‌شـــد. چقدر از انبوه پلیدی‌هایی که به آنها پایبند بودیم را باید بازگو کنم؟ چراکه همهٔ ما «یوغ را شکسته و زنجیرها را گسستیم» [ارمیا ۵:۵]. از حرف زدن خسته شده‌ام. می‌گویم و دروغ نمی‌گویم. چون حتی اگر کســـی هم با زبان خود این را انکار کند [و بگوید] آنچه که من گفتم حقیقت ندارد مسلّماً در قلب خود شهادت می‌دهد که سخنانم حقیقت دارند.

در مصـــر، مادر ســـاحران، سِـــحر به اندازهٔ روزگار ما رونق نداشـــت. در بابِل، غیبگویی و آینده‌بینی به اندازه‌ای که اکنون در میان مســـیحیان رایج اســـت رونق نداشـــت. بت‌پرســـتان هم مثل به‌اصطلاح مؤمنان روزگار ما مردگان را بی‌تدفین رها نمی‌کردند. چگونه بدون جاری شدن اشک‌هایم 152
این آخری را بگویم؟ ما فکر می‌کنیم راهی برای فرار از خدا [وجود دارد]. اینها برای چه‌کســـی نشـــانهٔ ایمان اســـت؟ چه‌کســـی آنان را آشـــنا با مســـیح می‌داند؟ چه‌کســـی جرئت می‌کند آنان را مردمان خدا بداند؟ چراکه آنان هنگام کوبیدن درِ خانهٔ فقرا چنان بر آنها فریاد می‌کشند که گویی آنها سگ هستند. آنان چنان به بیگانگانی که به نام مسیح دوره می‌گردند نگاه می‌کنند که گویی آنها دشمن خدا هستند. این نظام عزیز صومعه‌ها که حتی اهریمنان هم از آن بیمناکند و شاهان پارسا آن را گرامی می‌دارند به چشـم آنها همچون تکه‌پارچهٔ قاعدگی زنان، منفور و حقیر اسـت. این بدکاری سُـدوم[1]، خواهر متکبر شـــماســـت که نان فراوان داشـــت و در آرامش به ســـر می‌برد و با این وجود به فقرا و تهیدســـتان کمک نمی‌کرد. زمان به ما می‌آموزد چه خواهد شد.

شـــما [به من بگویید] این‌گونه هســـت یا نه؟ بله، این‌گونه اســـت. اما من هم در میان شـــما هستم و شـاید حتی بدتر از شـما باشـم. با این وجود می‌دانم که اوضـاع این‌گونه اسـت. همچنین من باید چیزهای نفرت‌انگیز دیگری را هم ذکر کنم: آزار کشـیشـان، تهمت زدن به مقدسـان، اختلاط با کافران، ازدواج با شـرورها، معاشـرت با مرتدها، دوسـتی با مصـلوب‌کنندگان [یعنی یهودیان]. پس ای برادرانم، اوضاع این‌گونه هست یا خیر؟ بله، این‌گونه است. باید حقیقت را معلوم کنیم.

153 پس بازگردید و چیزهایی نفرت‌انگیزتر از اینها را ببینید: تحقیر کلیســـاها، تنفر از مراســـم دینی، تحقیر یکشـــنبهٔ مقدس، نادیده گرفتن مجامع اعیاد ســـرورمان، پایمال کردن قوانین واحکام پدران، منسـوخ کردن عوارض قانونی و نخسـتین برداشـت میوه. عزیزانم، این‌گونه هسـت یا خیر؟ باز

---

[1] Sodom

هم باید چیزهایی نفرت‌انگیزتر بگویم: بدکاری، حمام‌های زیانبار و غیرضروری، یافته‌هایی شیادانه که از آب سحرآمیز کسب می‌شوند، هجوم به خانهٔ غیبگوها، تملک شیطانی خاکسترها و طلسم‌ها، [جستجوی] سنت‌های شیطانی در سکونت‌گاه اهریمنان، نفوذ شیطانی [در جستجوی] توهم رویاها، نزاع و کشمکش، قتل و زنا، غارت و تاراج. ای دوستانم، آیا این‌گونه هست یا خیر؟ من می‌دانم که این‌گونه هست. من، من از بازگویی [آنها] خسته شده‌ام.

چون این دوران آرامش تمام این بلایا را بر سرمان آورد. اگرچه زمانه مجبورمان نکرد اما بدکاری ما این کار را کرد. چراکه اگر می‌خواستیم، می‌توانستیم زمانه‌ای از بسیاری چیزهای خوب داشته باشیم: صلح بر همه‌جا حاکم می‌شد، زمین میوه‌هایش را به‌وفور عرضه می‌کرد، سلامتی برقرار می‌شد، دوستی شادی به بار می‌آورد، تجارت چند برابر می‌شد، کودکان جست‌وخیز می‌کردند، نعمت فراوان می‌شد، ثروت سرریز می‌کرد، پادشاهان در صلح به سر می‌بردند، رهبران به توافق می‌رسیدند، جاده‌ها هموار می‌شد، ارتش‌ها مهار می‌شدند، شیپورها[ی جنگ] خاموش می‌شدند. 154
این چیزها با قدرت چه‌کسی [رخ می‌داد]؟ با قدرت و لطف مطلق مسیح. و ما به‌جز آنها که قبلاً برشمردم برای [رخ دادن] این چیزها چه کردیم؟ ما به‌جای خیر، شر به پا کردیم و به‌جای عشق، تنفر ورزیدیم. ما نیکوکارانمان را سرکوب کردیم.

آنگاه که ما با تمام این پلیدی‌ها و نکبت‌ها که پیش‌تر گفتم می‌آمیختیم، خدا می‌دید و غمگین می‌شد. و بنا بر رحم همیشگی‌اش، کم‌کم اذهان را به‌سوی توبه برانگیخت. در شهرها زلزله آمد؛ لجاجت ما دید اما خاموش ماند. نشانه‌هایی در آسمان نشان داد، پلیدیمان دید اما روی برگرداند. انواع ملخ‌ها را فرستاد که مزارع و تاکستان‌ها را نابود کردند؛ هیچ‌یک از ما حتی نپرسید چرا. پادشاهی آشفته شد؛ قلبمان اصلاً تکان نخورد. نیرویمان را از طریق خراج از بین برد؛ اندیشه‌مان ذره‌ای هم به کار نیفتاد. پادشاهی حاکم بر ما باز هم دونیمه شد و هریک دیگری را غارت کرد؛ قلبمان رسوخ‌ناپذیر بود. مهاجمانی را فرستاد که شهرها را نابود و جاده‌ها را خالی کردند؛ در این میان همچون گوسفندی در گله‌اش بی‌تفاوت ماندیم. آنگاه اندک‌اندک چیزهایی [دیگر] بر سرمان آمد تا شاید قلبمان بیدار شود. گاوها را دچار طاعون کرد تا شاید سر عقل بیاییم؛ با خود گفتیم «شاید تصادفی باشد». از همه‌جا اخبار اسارت و طاعون به گوشمان می‌رسید؛ گفتیم «اتفاقی است».

155 پس همانند اشـعیای نبی من هم به نام خداوند خواهم گفت «آسـمان و زمین، موجودات عاقل و حیوانات بی‌عقل میان من و مردمم داوری کردند. چه کار دیگری برای مردمم باید کرد [که] من برایشـان نکرده‌ام؟ چشـم به آنها داشـتم که نیکی کنند، اما بدی کردند. اندکی صـبر کن و ببین با مردمم چه خواهم کرد» [اشعیا ۴-۵:۳].

هنگامی که روزگار معاویه به پایان رسـید و او از این دنیا رفت پسـرش یَزدین پس از او به حکومت رسـید. او به راه پدرش نرفت، بلکه عاشـق بازی‌های کودکانه و لذات بی‌ارزش بود. او با اسـتیلای مغرورانهٔ خود قدرت مردان را از بین برد. چون شـیطان از طریق تحمیل بی‌فایده، انضـباط مردان را از بین می‌برد. اما خداوند به‌زودی [یَزدین را] گرفت. هنگامی که او هم از دنیا رفت یکی از [اعراب] به نام زُبیر پیدا شد و صدایش را از دوردست به گوش همه رساند. درمورد خود می‌گفت که به شوق خانهٔ خدا آمده است. او غربی‌ها را به‌خاطر تخطی از قانون سرزنش می‌کرد. او به معبد آنها، جایی در جنوب رفت و در آنجا سکونت گزید. آنها به جنگ با او برخاستند. او را شکست دادند و معبدشـان را نیز به آتش کشیدند و خون‌های بسیاری ریختند. از آن به بعد پادشـاهی اعراب دیگر به ثبات نرسید.

156 غربی‌ها فرماندهی به نام عبدالرحمن بَر زایاط[1] و شـرقی‌ها فرماندهی دیگر به نام مختار داشتند. در آن هنگام غربی‌ها نصیبین را در اختیار داشتند و امیری به نام بَر عثمان حاکم آنجا بود. از شرقی‌ها امیری دیگر به نام بَر نِطرون به جنگ او رفت. غربی‌ها می‌گفتند «نصیبین در قلمرو روم بوده و حق ماست». اما شرقی‌ها می‌گفتند «این شهر جزو قلمرو پارسیان بوده و از آنِ ماست». به‌خاطر همین مسئله درگیری‌های بسیاری در بین‌النهرین پدید آمد.

غربی‌ها پیروز شدند و شرقی‌ها بیرون رانده شدند. سال بعد بَر نِطرون سربازان و سواره‌نظام بسیاری [به تعداد] دانه‌های شن گرد آورد. او بسیار به خود می‌بالید و مصمم بود به جنگ عَقولایه[2] برود. او یوحنا را نیز با خود داشت که در آن زمان مطران نصیبین بود.

چون مار گیوَرگیس[3] پاتریارک شرق کلیسـای مسیح درگذشته بود، مار حنانیشوع شارح به مقام پاتریارکی منصـوب شـده بود. [از این رو] بَر زایاط به یوحنا قول داده بود «اگر با من بیایی، او را

---

[1] ʿAbd al-Raḥmān bar Zāyāṭ
[2] ʿAqulāyē
[3] Mār Giwargis

157 برکنار می‌کنم و به‌جای او، تو را پاتریارک می‌کنم». (او فکر می‌کرد پیروزی از آنِ اوست، چراکه فرماندهان بسیاری داشت). مختار چون از عَقولایه به‌خاطر بی‌عرضگی‌اش در جنگ خشمگین بود فرمان داد تمام بردگانشان آزاد شوند و به‌جای [اربابان] خود به جنگ بروند. هنگامی که این فرمان صادر شد چند هزار تن از بردگان اسیر گرد او آمدند و او فرمانده‌ای به نام ابراهیم را به فرماندهی آنان منصوب کرد و او را با سیزده هزار [نفر] که همهٔ آنان پیاده‌نظام بودند و نه زرهی داشتند، نه تدارکی و نه اسب و خیمه‌ای به جنگ بَر زاباط فرستاد. آنها که هریک شمشیر یا نیزه یا چماقی به دست داشتند روانه شدند. هنگامی که در کنار رودی به نام حازَر[1] به یکدیگر رسیدند جنگ شدیدی بین آنها درگرفت و تمام جنگجویان غربی‌ها کشته شدند. غرورشان به شرمساری عمیقی تبدیل شد، [چرا که] آنان نه از سربازان، بلکه از افرادی ضعیف شکست خورده بودند. و آن کس که برای پاتریارکی آماده شده بود به‌سختی می‌توانست ردایش را حفظ کند. غربی‌ها شکست سختی خوردند و فرمانده‌شان نیز کشته شد. دشمن‌شان تمام تدارکاتی که آنها گرد آورده بودند و نیز ثروت، مال، زره و نقرهٔ آنها را تصرف کرد. آنها تا پشت فرات عقب‌نشینی کردند.

158 این اسرا[ی پیشین] که شُرطه نامیده می‌شدند (نامی که نشان‌دهندهٔ شوق آنها به پارسایی بود) وارد نصیبین شده و آن را تصرف کردند. آنها بر تمام بین‌النهرین حاکم شده و هرجا که دشمنانشان نمایان می شدند این شُرطه بود که به پیروزی می‌رسید. وقتی آنان وارد نصیبین شدند ابراهیم برادرش را فرماندهٔ آنجا کرد و به‌سمت عَقوله حرکت نمود. اما چون آنها می‌خواستند یکی از خودشان فرمانده‌شان باشد (چون ابراهیم و برادرش عرب بودند) علیه او شوریدند. او و تمام اطرافیانش را کشتند و کسی از خودشان به نام ابوقَرَب را امیر کردند.

عَقولایه از آنچه آنها انجام داده بودند تاسف می‌خورد. زیرا آنها می‌دیدند که بردگانشان علیه آنها شوریده‌اند. آنها علیه مختار برخاسته و با او جنگیدند. اگرچه [مختار] بارها آنها را شکست داد اما سرانجام از آنها شکست خورد و آنها او و نیز بسیاری از سربازان برده [پیشین] که با او بودند را کشتند. اما کسانی از بردگان [پیشین] گرد آمده و به آنان که در شهر نصیبین بودند پیوستند. هر روز، از تمام جاها [بیشتر و بیشتر] گرد آمده و به آنها ملحق می‌شدند. آنان قلعه‌های بسیاری را فتح کردند و ترس از آنان به جان اعراب افتاد. آنان هرجا که می‌رفتند پیروز می‌شدند.

---

[1] Ḥāzar

از آن پس خداوند بر زمین بلا نازل کرد. او به خشم آمد و همچون یک جنگجو به پا
159 خاست. شمشیرش برق می‌زد و زمین را می‌ترساند. او قدرت بازویش را نشان داد و جهان ترسید. او بر تمام دشمنانش نابودی فرستاد و از کسانی که از او متنفر بودند انتقام گرفت – همان طور که [توصیف کرده و] گفته است «همیشه خاموش بودم، [باز هم] خاموش بمانم؟» [اشعیا ۴۲:۱۴] و «پروردگار ما گفت «اکنون برمی‌خیزم. اکنون برمی‌خیزم و متعال می‌شوم. شما از خار آبستن خواهید شد و کاه خواهید زایید، و نفس‌هایتان...»» [اشعیا ۱۱-۳۳:۱۰] و الی‌آخر.

چون ما بر گناه خود باقی ماندیم و اصلاً نزدیک توبه هم نشدیم، [چون] «کشیشان نگفتند «خداوند کجاست»»، [چون] حاملان شرع او را نشناختند، [چون] شبانان به او دروغ گفتند» [ارمیا ۲:۸]، [چون] هریک از ما روی گرداند، [چون] به سرورمان گفتیم «برو»، او نیز به‌حق از ما خشمگین شد. اما اکنون نه شاهان ظالم بودند که ما را مجبور به پرستش بت‌ها کردند، نه آریوسی‌ها[1][ی مرتد]، نه اونومیایی‌ها[2][ی مرتد] – بلکه خود او به جنگ ما برخاست. اقوام پریشان شدند و پادشاهی‌ها از شدت قدرت او به لرزه درآمدند. «او صدای خود را بلند کرد و زمین لرزید» [مزامیر ۴۶:۶]. چون او «قومی را در برابر قومی دیگر و پادشاهی را در برابر پادشاهی دیگر» علم کرد [متی ۲۴:۷]. همان طور که [عیسی] گفته بود [که او چنین خواهد کرد]، قحطی، زمین‌لرزه و طاعون آورد. او نسلی گناهکار را به چنان بلایای سختی که سابقه نداشت مبتلا کرد. آنان هر آنچه کاشته بودند برداشت کردند، او بر آنها دمید و چیزی از آن باقی نماند. او ما را به دست غارتگران سپرد. چه‌کسی می‌تواند انبوه مصیبت‌هایی که جهان را در بر گرفته‌اند، به‌ویژه طاعون و قحطی را برشمارد؟
160 چنین چیزهایی قبلاً هرگز وجود نداشتند. چراکه به‌خاطر ترس از غارتگران، مردم [چنان] خود را محبوس ساخته بودند که حتی نمی‌توانستند بااطمینان نقل‌مکان کنند.

سپس در سال ۶۷ حکومت اعراب پس از آن همه نشانه و وحشتی که قبلاً گفتیم – پس از جنگ‌ها و منازعاتی که او از طریق آنها می‌خواست ما را برانگیزد و به توبه فرا خواند (اما ما اعتنایی به او نکردیم) – در سال ۶۷، آن طاعون بی‌رحم آغاز شد. چیزی که نظیر نداشت و فکر نمی‌کنم در آینده هم تکرار شود.

---

[1] Arians
[2] Eunomians

به‌خاطر گناهی که در وجود انسان‌ها جا گرفته بود کسانی که توسط مرگ درو می‌شدند را حتی شایستهٔ قبر نیز نمی‌دانستند. در عوض همچون بت‌پرستان، [آنها را] به حال خود گذاشته و می‌گریختند. در نتیجه سگ‌ها و جانوران وحشی برادران و بستگان کسانی که مرده بودند و کلاغ‌ها و کرکس‌ها مامور تدفین آنها شدند. اجساد انسان‌ها در طول راه‌ها و خیابان‌ها همچون تپاله روی زمین افتاده بود و چشمه‌ها و رودها آلوده شدند. سگ‌ها شروع [به خوردن] بسیاری از زنده‌ها کردند و هرکس ویرانی‌اش را به چشم خود می‌دید. برادر به برادر و پدر به پسر رحم نمی‌کرد. عطوفت مادر از کودکانش بریده شده بود. او به آنها که از درد مرگ عذاب می‌کشیدند می‌نگریست اما نمی‌خواست نزدیک‌شان بشود و چشمانشان را ببندد. 161

منظره‌ای سراسر وحشت و شرارتی پر از دهشت بود. چون کسانی که هنوز زنده بودند همانند گوسفندان بی‌چوپان در کوه‌ها پراکنده می‌شدند تا از طاعون فرار کنند. اما طاعون مثل یک دروگر آنان را تعقیب می‌کرد. سگ‌ها و جانوران وحشی دسته‌دسته بر آنها تلنبار می‌شدند. از همه بدتر: از دست غارتگران نمی‌توانستند بگریزند. بلکه [غارتگران] مثل خوشه‌چین‌ها همه‌جا به دنبال آنان بودند. آنها آنان را از مخفیگاهشان بیرون آورده، اموالشان را می‌بردند و آنان را لخت رها می‌کردند. آنها فکر نمی‌کردند «کسی نمی‌تواند از خدا بگریزد مگر از طریق توبه و بازگشت به او». آنها هرکس که این موضوع را به آنها یادآوری می‌کرد سرزنش می‌کردند و می‌گفتند «برو پی کارت. ما می‌دانیم که فرار بیشتر از دعا به کارمان می‌آید» و «ما توبه کردیم ولی کسی به یاریمان نیامد» و نیز «حتی برای این هم نمی‌توانیم». چون به‌خاطر انبوه گناهانشان انسان‌ها به این نومیدی تلخ رسیده بودند.

بلایایی مثل اینها بر ما مستولی شد، اما ما توبه نکردیم. چون «دمنده‌ها بدون آتش و سرب مانده بودند» که همچون کلام پیامبر بود: «پالاینده بیهوده پالایش می‌کند. آنان را نقرهٔ مردود بخوانید زیرا خداوند آنان را رد کرده است» [ارمیا ۶:۲۹-۳۰]. به‌راستی او آنان را راند و روح او از آنان متنفر شد. اما او بیهوده ما را مبتلا کرد، [چرا که] ما تنبیه را نپذیرفتیم. انواع ملخ‌ها را بر ما فرستاد؛ ما بازنگشتیم. غارتگران را بر ما فرستاد؛ توبه نکردیم. سه ماه قبل از درو باران را از ما دریغ کرد؛ درک نکردیم. طاعون ما را همچون گوسفندان شبانی کرد؛ شرارت خود را بیشتر کردیم. کشیشان و حاملان

162

شرع به پایان رسیدند، کلیساها متروکه شدند، [ظروف] مقدس آلوده شدند، شهرک‌ها به آتش کشیده شدند، شهرها ویران شدند، وحشت بر تمام راه‌ها غالب شد.

این نسل اول بود – به‌عبارت دیگر این آغاز درد زایمان بود. سپس [خدا] به‌خاطر گناهانمان هفت بار دیگر ما را بیشتر تنبیه کرد. هرچیزی دربارهٔ ما – هم کلام پیامبران و حواریون و هم نفرین‌های شرع – درست از آب درآمد. ما غارت شدیم. در سرتاسر زمین پراکنده شدیم. «همچون یک نی که در باد می‌لرزد» مبتلا شدیم [کتاب اول پادشاهان ۱۴:۱۵]؛ همچون لرزیدن قابیل بر زمین. بعداً چه شد؟ ضربه‌ای دیگر که نمی‌توان از آن گریخت: قحطی و طاعون. زیرا [هنگامی که] از طاعون فرار کردیم قحطی بر ما حاکم شد. سپس هرچه که هنوز داشتیم را غارتگران از ما گرفتند. باید کلام ارمیا را به کار ببریم. اما او فقط از یک قوم و فقط از اورشلیم شکوه می‌کرد، در حالی که ما از تمام دنیا [می‌نالیم]. پس، از شکوهٔ او [دانش] برگیریم تا شاید رنج ما پایان پذیرد. اما ما حتی قابل نیستیم آن را به پایان برسانیم. بزرگان صهیون [را بنگر] «که همچون چغندری تیره‌شده بر سر هر کوچه خفته‌اند و سرشار از خشم بی‌امان پروردگارند» [اشعیا ۵۱:۲۰]. و نیز «دستان زنان مهربان، 163
بچه‌هایشان را می‌پخت. در نابودی قوم من، آنها غذایشان می‌شدند» [سوگنامه ۴:۱۰]. و نیز «اگر به مزارع بروم کسانی که با شمشیر کشته شده‌اند را می‌بینم. اگر به شهرها داخل شوم کسانی که از گرسنگی از پا درآمده‌اند را می‌بینم» [ارمیا ۱۴:۱۸]. آنان که با شمشیر کشته شده‌اند خوش‌اقبال‌تر از کسانی بودند که از گرسنگی از پا افتاده و همچون زخمی‌های جنگ در حال نزار بودند.

نسل ناتوان ما با تمام این تنبیه‌ها به بند کشیده شده بود. چون از شدت گرسنگی چهرهٔ افراد به رنگ یاقوت درآمده بود یا اینکه سیاه و شبیه چوب نیم‌سوزی می‌شدند که از آتش بیرون کشیده باشند. زنان بسیاری [بودند که] بچه‌های خود را ترک می‌کردند. و بسیاری از زنان که می‌زاییدند [بچه‌هایشان را] زنده از شکم خود به خاک می‌سپردند. پس از آن دیگر مامور کفن‌ودفنی نبود، زیرا آنها [نیز] از گرسنگی خسته و ضعیف شده بودند. انبارهایی که قحطی خالی کرده بود [اکنون] گرسنگی پر از اجساد آدمیان می‌کرد. هرکس که مرگ او را به‌سرعت درمی‌گرفت خوشبخت بود. اما رنج غم‌انگیزی که همه را از طریق گرسنگی مبتلا می‌کرد هر روزه جان‌های بسیاری می‌گرفت. چه بسیار افرادی که دهانشان باز می‌شد تا طلب نان کنند و هنوز کلام خود را کامل نکرده می‌مردند. بسیاری خم می‌شدند، در خیابان می‌افتادند و با سقوط خود خاموش می‌شدند. وضعیت فلاکت‌بار

کودکان منظره‌ای دهشتناک بود. چون رنگ چهره‌شان چنان تغییر می‌کرد که پدر فرزندش را
164 نمی‌شناخت. همچون گوسفند در مرتع می‌چریدند، سنگ‌ها را در آغوش می‌گرفتند و به خواب
می‌رفتند. صبح روز بعد بدن خشکیدهٔ آنها که همچون تکه‌ای چوب شده بود پیدا می‌شد. بسیاری از مادران از بچه‌های خود غذا تهیه می‌کردند. گاهی مادر با کودکان خود شب به خواب می‌رفت. صبح روز بعد پیکرشان بی‌جان بود.

چند فاجعهٔ دیگر که به‌خاطر گناهانمان بر سرمان آمد را باید بازگو کنم؟ به‌خاطر شدت گرسنگی بسیاری در راه‌ها بر زمین افتاده و می‌مردند. اجساد در خیابان‌ها می‌ماند؛ افراد [آنها را] لگدمال کرده و عبور می‌کردند. این چیزها مربوط به مجازات مضاعف یا تنبیه به‌خاطر رفتاری بود که قبلاً برشمردیم. همین قدر کافی نیست؟ نه. «باز هم مبتلا شده و بیشتر تنبیه می‌شوند» [اشعیا ۱:۵]. چراکه فقرا از گرسنگی پریشان شده، یتیمان و بیوه‌ها به‌خاطر نبود قیّم از بین رفته‌اند، صومعه‌ها و دیرها ویران و پراکنده شده‌اند، راهب‌ها در هر گوشه و مقدسان در همه‌جا سرگردان هستند. اشرار جلوی رحم‌شان را می‌گیرند، ثروتمندان مطابق کلام پیامبر به نابودی می‌نگرند که «کِی ماه تمام می‌شود و روز سَبَت می‌گذرد تا انبار غله را بگشاییم و کم‌فروشی کنیم؟» [عاموس ۸:۵] و الی‌آخر.

پیامبر که چشم‌به‌راه تمام گناه‌ها بود می‌گوید «باز هم مبتلا شده و بیشتر تنبیه خواهید شد» [اشعیا ۱:۵]. طاعون دوباره بازگشت و آنها را مبتلا ساخت و تک‌تک [آنها] را گلچین کرد. هر آنچه
165 گرسنگی باقی گذاشت طاعون بلعید. هر آنچه طاعون باقی گذاشت شمشیر به آن زد. این عذاب‌ها
تنبیه پلیدیمان بود. چون در هنگام آرامش به پروای الهی توجهی نکردیم در زمان ابتلا هم خداوند رحمتش را از یاد برد. او نه شفقتی داشت و نه رحمی؛ درست مثل ما که نسبت به بلایا و رنج‌های برادرانمان همدردی نداشتیم. در روزگار خشم بی‌امانش نام مقدسش را به یاد نمی‌آورد. در عوض ما را به گناهان خود سپرد و رویش را از ما برگرداند. از همه مهم‌تر اینکه دشمن ما شد. او با ما جنگید و با خشم بی‌امان خود می‌کشت و رحمی نداشت.

برادر ما سَبریشوع، عزیز جانم، اینها علت این تنبیهی هستند که امروز بر سرمان آمده است. این «گناه ماست که شدیدتر شده و به قلبمان رسیده است» [ارمیا ۴:۱۸]. با اطلاع از کتاب مقدس و به‌ویژه کلام سرورمان، واقعاً می‌دانم که در زمان پایان اعصار هستیم. چراکه هر آنچه نوشته شده، محقق شده است: «انسان‌ها فریبکار می‌شوند، [فقط] دوستدار خود، خیانتکار، سنگدل، متنفر

از نیکی می‌شوند و بیشتر از عشق به خدا، بردهٔ شهوت می‌شوند. چراکه آنها تظاهر به پروای الهی می‌کنند، اما از توان آن به دور هستند» [کتاب دوم تیموتی ۵-۳:۲]. پُل مقدس اینها را درمورد زمان ما گفته است. بنگر که [اینک] چنین شده است. مطابق کلام سرورمان «بنگر قومی علیه قومی دیگر و پادشاهی علیه پادشاهی دیگر» [متی ۲۴:۷] و بنگر به گرسنگی‌ها، زمین‌لرزه‌ها و طاعون‌ها. فقط یک چیز کم داریم: آمدن دجّال. من فکر می‌کنم این چیزها درد زایمان او هستند، همان طور که 166
سرورمان گفته است «اینها آغاز درد زایمان است» [متی ۲۴:۸].

پُل مقدس هم [گفت] «اگر آنچه اکنون مانع است کنار برود، آنگاه آن شرور آشکار خواهد شد، کسی که سرورمان بر او خواهد دمید. او با آمدنش او را بر می‌اندازد» [کتاب دوم تسالونیکیان ۸-۲:۷]. «آنچه مانع است» چیست به‌جز مراقبت سرورمان؟ بنگر، که او آن را از انسان‌ها سلب کرده و بازگشت آن هم در کار نیست. بلکه صفوف شاهان، کشیشان و عوام پریشان شده‌اند؛ دوران نیز همین طور. همان طور که گفته شده است «به‌خاطر افزایش شرارت، بنگر که عشق هم رو به سردی نهاده است» [متی ۲۴:۱۲]. کیست که امروزه ببینی برادرش را با همان عشق سرورمان به مردم دوست داشته باشد؟ بلکه تمام آدمیان سرشار از حسادت، تنفر، تهمت و قتل هستند. این یکی علیه دیگری صحبت می‌کند و آن دیگری علیه این یکی. کسی حمایت نمی‌کند یا دلگرمی نمی‌دهد. اگر هم [کسی] چنین کند از روی تظاهر است و واقعی نیست. سرورمان تمام اینها را دید و از پیش گفت «پسر انسان خواهد آمد و آیا بر روی زمین ایمانی خواهد یافت؟» [لوقا ۱۸:۸]. امروزه در چه‌کسی شباهتی به مؤمن می‌بینی؟ ببین و تحقیق کن از آنان که در صف اول مؤمنان هستند تا من که در صف آخر هستم. از کشیشان آغاز کن و با عوام به پایان برسان. به راهبان بنگر و معاشرت‌کنندگان [در دنیا] را در نظر بگیر. کسی را می‌یابی که مقام خود را حفظ کرده باشد؟ کسی را می‌یابی که در مسیرش قدم بردارد؟ چراکه همهٔ ما در تاریکی گام برمی‌داریم. پس چه دلیل دیگر و مطمئن‌تری برای این نیاز 167
داریم که کلام سرورمان قرین به تجلی آنهاست؟

ظهور این شُرطه و پیروزی آنها نیز از جانب خداست. من فکر می‌کنم آنها باعث نابودی پسران اسماعیل خواهند شد. پیش‌گویی موسی محقق خواهد شد که می‌گوید «دست او بر ضد همه و دست همه بر ضد او خواهد بود» [پیدایش ۱۶:۱۲]. چراکه دست اعراب بر تمام مردمان حکومت کرده است. از هر مردمی زیر این آسمان هم در شُرطه وجود دارد. آن‌طور که به نظرم می‌رسد

پادشاهی [اعراب] توسط اینها به پایان خواهد رسید. واضح است که آنان هم خیلی نخواهند پایید. آنان با پادشاهی‌هایی که از آنها اسیر گرفته‌اند خواهند آمیخت. آنها هم علیه آنان برخواهند خاست. محتملاً کسانی که از شمشیر، گرسنگی و طاعون امروز جان به در برده‌اند بلایای سخت‌تری پیش رو خواهند داشت. چراکه مردمانی از دوردست به مقابله با آنان فرا خوانده شده‌اند؛ کسانی که اعمال آنها را نیز پیامبران معلوم ساخته‌اند. چراکه آنها، آنان را از بین می‌برند. چون آنها سعی می‌کنند پادشاهی رومیان را نابود کنند و تمایلی شدید به حکومت بر همه‌جا دارند. آنها مردمانی حریص هستند که فرا خوانده شده‌اند کاری انجام دهند که ناپسند و نامعلوم است.

هنگامی که از زنجیر خود رهایی یافت خود را برای مقابله با آنچه در آن است مسلح کن. نشانهٔ روشن آن احساس می‌شود. وقتی ببینند خواهند فهمید. آنگاه زمین مثل گندم در غربال خواهد شد. زمین خواهد لرزید و آسمان سیاه می‌شود. تمام زمین پر از خون انسان‌ها می‌شود. آنها علیه
168 هیچ پادشاهی نمی‌جنگند، نه طلا می‌خواهند و نه به ثروت فکر می‌کنند. چراکه آنها خواست خدا را انجام می‌دهند. و در ورای آنها: شری دیگر است؛ شری که همچون زهری کشنده در عسل، در خوبی پنهان شده است. تا همین جا کافی است. این است پادشاهی عیسی مسیح. با او آغاز کردیم و [در هر چیز] به قدرت او اعتماد کردیم. زیرا هرچیزی از اوست، همه‌چیز در اوست و همه‌چیز به قدرت اوست – ستایش و رحمت ابدی بر او باد. آمین.

فرجام‌نامۀ منتسب به متودیوس

به‌احتمال زیاد میافیزیت

به‌احتمال زیاد حدود سال ۶۹۲ میلادی

فرجام‌نامۀ منتسب به متودیوس رایج‌ترین متن اولیۀ مسیحی درمورد اسلام بود. اندکی پس از رواج آن در جهان سریانی، فرجام‌نامۀ منتسب به متودیوس به‌سرعت به یونانی و از یونانی به لاتین ترجمه شد. حتی نقل‌قول‌هایی از پیش‌گویی‌های آن دربارۀ نابودی قریب‌الوقوع پسران اسماعیل در وین در خلال محاصرۀ آنجا توسط عثمانی‌ها در سال ۱۶۸۳ چاپ شد. در میان منابع سریانی باستان متاخر و قرون وسطی اشاراتی به مضامین آخرالزمانی فرجام‌نامۀ منتسب به متودیوس بارها و بارها به چشم می‌خورد. جای تردیدی نیست که از بین تمام منابع سریانی، این فرجام‌نامۀ قرن هفتمی فراگیرترین و ماندگارترین تاثیر را بر درک مسیحیت از اسلام داشته است.

فرجام‌نامۀ منتسب به متودیوس که به‌اشتباه به متودیوس (متوفی ۳۱۲)، اسقف و شهید قرن چهارم نسبت داده شده است در قالب روایت وی از رویایی است که حین اقامت خود در کوه سنجار داشته است. این رویا تاریخ جهان را به هفت دوره تقسیم کرده است. نیمۀ اول فرجام‌نامۀ منتسب به متودیوس بر شش دورۀ نخست متمرکز است و بازگویی تاریخ انجیلی و جهان است که بسیار مرهون آثار سریانی قبلی مثل غار گنجینه‌ها[1] می‌باشد. نیمۀ دوم درمورد دورۀ هفتاد سالۀ پیش از پایان دنیاست. پسران اسماعیل چهره‌های شاخص هر دو نیمه هستند.

---

[1] *Cave of Treasures*

در رویای متودیوس، پسران اسماعیل نخست در دورهٔ پنجم ظاهر می‌شوند و تمام زمین را فتح و ویران می‌کنند اما سرانجام مقهور جَدعون[۱]، قاضی یهودی می‌شوند. نویسنده به‌احتمال زیاد به این خاطر جَدعون را انتخاب کرده که کتاب داوران می‌گوید که او یهودیان را از دست مدیانی‌ها[۲] آزاد کرد. چون کتاب پیدایش می‌گوید که پسران یعقوب برادر خود یوسف را هم به اسماعیلی‌ها و هم به مدیانی‌ها فروختند نویسندهٔ فرجام‌نامهٔ منتسب به متودیوس ظاهراً به این نتیجه رسیده که این دو گروه، یکی هستند. بدین ترتیب پیروزی جَدعون که در انجیل در مقابل مدیانی‌هاست، در فرجام‌نامهٔ منتسب به متودیوس تبدیل به پیروزی بر پسران اسماعیل می‌شود. متودیوس پس از شرح این قسمت از رویای خود، روایت را متوقف ساخته و تاکید می‌کند که این جنگ بین جَدعون و پسران اسماعیل نشانه‌ای از آینده نیز هست. در دورهٔ آخر، پسران اسماعیل مسیحیان را به مدت ده هفته سال به اسارت می‌گیرند. اما در پایان این دوره آنها توسط رومیان (یعنی امپراتوری بیزانس) از میان می‌روند.

نیمهٔ دوم فرجام‌نامهٔ منتسب به متودیوس بر ظهور نهایی پسران اسماعیل در جهان تمرکز دارد. در اینجا درک آخرالزمانی نویسنده بستگی زیادی به طرح کلی چهار پادشاهی متوالی دارد که در کتاب انجیلی دانیال به چشم می‌خورد. تا قرن هفتم این باور رواج بسیاری یافته بود که چهارمین و آخرین پادشاهی دانیال، پادشاهی یونانی-رومی، ملغمه‌ای از وارثان اسکندر کبیر، امپراتوری روم و امپراتوری بیزانس است. با این ادعا که مادر اسکندر کبیر شاهزاده‌ای کوشی[۳] (اتیوپیایی) بود، نویسندهٔ فرجام‌نامهٔ منتسب به متودیوس ساختار قومی پادشاهی نهایی دانیال را بسط می‌دهد، به‌گونه‌ای که اینک اتیوپی را نیز در بر می‌گیرد. اما از نظر فرجام‌نامهٔ منتسب به متودیوس یک جنبه از طرح دانیال تخطی‌ناپذیر باقی می‌ماند و آن پادشاهی نهایی است. در نتیجه، نویسنده بسیار مراقب است تا به پسران اسماعیل، پادشاهی نسبت ندهد. بلکه همچون زمان جَدعون دورهٔ دوم استیلای آنها بر جهان ناپایدارتر از آن خواهد بود که بتوان آن را یک پادشاهی واقعی دانست.

رویای متودیوس درمورد دورهٔ پایانی جهان با شکست رومی‌ها در گَبَعوت رامتا[۴]، یعنی همان جایی که نسخهٔ سریانی کتاب داوران محل شکست مدیانی‌ها از جَدعون می‌داند آغاز می‌شود.

---

[1] Gideon
[2] Midianites
[3] Kushite
[4] Gabaʿut Rāmtā

متودیوس سپس بلایایی را شرح می‌دهد که مسیحیان در زمان حکومت متعاقب پسران اسماعیل بر آنان متحمل می‌شوند؛ بلایایی که باعث می‌شود بسیاری مرتد شده و تنها باقیمانده‌ای برگزیده از مسیحیان واقعی بر جای می‌مانند. اما در هفتهٔ دهم دورهٔ نهایی، پسران اسماعیل کفرگویی می‌کنند و می‌گویند «مسیحیان منجی ندارند». خدا با آوردن آخرین شاه یونانی‌ها، امپراتور آرمانی‌شدهٔ بیزانس پاسخ آنها را می‌دهد که شخصیت او در فرجام‌نامهٔ منتسب به متودیوس بسیار مرهون متون سریانی پیشین است که درمورد اسکندر کبیر و جوویان[1]، جانشین مسیحی جولیان «مرتد»، امپراتور کافر قرن چهارم رویاپردازی می‌کند. با کمی یاری فرشتگان، این پادشاه رستاخیزی یونانی‌ها پسران اسماعیل را شکست خواهد داد که دوره‌ای از صلحی بی‌سابقه را به همراه می‌آورد. افسوس که رونق متعاقب آن دیری نمی‌پاید، چراکه پادشاهی‌های بربری که اسکندر کبیر قبلاً در شمال به بند کشیده بود آزاد می‌شوند و ویرانی عظیمی به بار می‌آورند. خوشبختانه پادشاه یونانی‌ها به‌زودی این قبایل را شکست می‌دهد. بلافاصله پس از آن، ضدمسیح ظاهر می‌شود و بسیاری را فریب می‌دهد. شکست این «پسر ویرانی» نهایتاً با صعود شاه یونانیان از جُلجُتا روی می‌دهد که تاج خود را بر صلیب عیسی قرار می‌دهد و بازگشت دوم عیسی را موجب می‌شود. بدین ترتیب تاثیرگذارترین فرجام‌نامهٔ سریانی به پایان می‌رسد.

دستنویس‌ها و ویرایش‌ها

فرجام‌نامهٔ منتسب به متودیوس برخلاف بسیاری از دیگر متون ابتدایی سریانی آن‌قدر رایج بود که چندین دستنویس و متن اصلاح‌شده از آن بر جای بماند. علاوه بر آن، نسخهٔ سریانی اساساً اصلاح‌شده‌ای که اکنون به فرجام‌نامهٔ اِدِسایی[2] معروف است چند سال پس از فرجام‌نامهٔ منتسب به متودیوس نوشته شد. در اواخر قرن هفتم یا اوایل قرن هشتم فرجام‌نامهٔ منتسب به متودیوس به یونانی و سپس از یونانی به لاتین هم ترجمه شد. هم‌اکنون پانزده دستنویس نسخهٔ یونانی و تقریباً دویست دستنویس نسخهٔ لاتین از جمله یکی به تاریخ ۷۲۷ موجود است. اینها تاثیری قوی بر فرجام‌نامه‌های

[1] Jovian
[2] *Edessene Apocalypse*

مسیحیت غرب و تقریباً یک هزاره از فرجام‌نامه‌های بیزانس داشت. فرجام‌نامهٔ منتسب به متودیوس به ارمنی، اسلاوی کلیسایی و بالاخره حتی به انگلیسی میانه هم ترجمه شد.

پنج دستنویس سریانی موجود فرجام‌نامهٔ منتسب به متودیوس را در بر دارند. این دستنویس‌ها به دو گروه متن اصلاح‌شده تقسیم می‌شوند. نخستین آنها در شمارهٔ ۵۸ سریانی واتیکان[1] به چشم می‌خورد که دستنویسی میافیزیت است و توسط نگارنده‌ای به نام یوحنا بین سال‌های ۱۵۸۴ تا ۱۵۸۶ نوشته شده است. در سال ۱۹۸۵ دو ویرایش از فرجام‌نامهٔ منتسب به متودیوس بر اساس شمارهٔ ۵۸ سریانی واتیکان ظاهر شد. یکی از آنها توسط هارالد سوئِرمَن[2] منتشر شد؛ دیگری در پایان‌نامه‌ای منتشرنشده از فرانسیسکو خاویر مارتینِز[3] به چشم می‌خورد. سه دستنویس سوری شرق که اکنون در ماردین ترکیه هستند (شمارهٔ ۳۶۸ ارتودوکس ماردین[4]، شمارهٔ ۸۹۱ ارتودوکس ماردین[5]، A ارتودوکس ماردین[6]) گواه تجدیدنظر دوم متن می‌باشند. تاریخ آنها به ترتیب ۱۳۶۵، اواخر قرن نوزدهم و ۱۹۵۶ می‌باشد. دستنویس سوری غرب به تاریخ ۱۲۲۴/۲۵ (شمارهٔ ۱۰ سریانی باینیکی[7]) نیز حاوی این متن تجدیدنظرشده است و تنها اختلاف کمی با قدیمی‌ترین دستنویس‌های سوری شرق دارد.

ویرایش انتقادی ۱۹۹۳ فرجام‌نامهٔ منتسب به متودیوس از سوی گریت راینینک عکس‌هایی از شمارهٔ ۳۶۸ ارتودوکس ماردین و شمارهٔ ۸۹۱ ارتودوکس ماردین و نیز فهرستی از نسخه‌هایی که در A ارتودوکس ماردین یافت می‌شوند را در بر دارد.

زنبورنامهٔ سلیمان بصره‌ای[8] شاهدی بر سومین متن تجدیدنظرشدهٔ سریانی است. این اثر قرن سیزدهمی حاوی نقل‌قول‌های بسیاری از فرجام‌نامهٔ منتسب به متودیوس است که با دستنویس‌های موجود تفاوت دارند. سلیمان سرمشق خود را هنگام نقل‌قول از آن به‌وضوح تغییر داده

---

[1] *Vatican Syriac* 58
[2] Harald Suermann
[3] Francisco Javier Martinez
[4] *Mardin Orth.* 368
[5] *Mardin Orth.* 891
[6] *Mardin Orth.* A
[7] *Beinecke Syriac* 10
[8] Solomon of Baṣrā's *The Book of the Bee*

اســـت. با این وجود نقل‌قول‌های او اطلاعات مکملی از تاریخ فرجام‌نامهٔ منتســـب به متودیوس به دست می‌دهند.

ترجمهٔ من بر اساس ویرایش انتقادی ۱۹۹۳ راینینک است. متن اصلی او شمارهٔ ۵۸ سریانی واتیکان بوده اســـت. با این وجود به‌علت تعداد زیاد اشـــتباهاتی که در دســـتنویس واتیکان به چشـــم می‌خورند او با استفاده از شواهد متنی دیگر بارها متن را اصلاح کرده است. به جهت سهولت ارجاع، شـمارهٔ فصـول که در میان محققان امروزی جا افتاده‌اند را به‌صـورت اعداد رومی آورده‌ام، اگرچه این تقسیم‌بندی‌ها در خود دستنویس‌ها موجود نیست.

نویسنده و تاریخ نگارش

فرجام‌نامهٔ منتسب به متودیوس که در دستنویس‌های میافیزیت و سوری شرق و نیز یونانی میانه، لاتین، ارمنی و کلیساهای اسلاو بر جای مانده است آشکارا جاذبه‌ای فرامذهبی داشته است. رواج آن در میان مســـیحیان باســـتان تا حد زیادی به‌خاطر خودداری کلی نویســـنده از مجادلات مسیح‌شناسی بوده است. اگرچه این موضوع به این اثر این امکان را می‌دهد که از تقسیم‌بندی‌های فرقه‌ای به‌آســانی گذر کند برای محققان امروزی تشـخیص ماهیت مذهبی نویســنده را دشــوار کرده است.

ابتدا محققان معتقد بودند که یک مســیحی کالســدونی فرجام‌نامهٔ منتســب به متودیوس را نوشـته اسـت. دلیل آنها این بود که سـتایش فرجام‌نامه از پادشـاه رسـتاخیزگونهٔ یونانی‌ها که مسـیحیان ســریانی را از حکومت اعراب نجات می‌دهد باید معرف دیدگاهی طرفدار بیزانس باشــد که تنها یک هوادار شـورای کالسـدون می‌تواند صـاحب آن باشـد. نگاهی دقیق‌تر به خصـوصـیات پادشـاه یونانی‌ها ضعف این استدلال را نشان داده است. این شخصیت رستاخیزی اگرچه به‌شکل یک امپراتور بیزانس نشان داده شده است اما ملغمه‌ای از اسکندر کبیر، کُنستانتین و جوویان است. به‌عبارت دیگر او یک پادشاه آرمانی مسیحی است که برخلاف یک حاکم مشخصاً کالسدونی، نجات و اتحاد را برای تمام مسیحیان به ارمغان می‌آورد.

دو اسـتدلال دیگر، یکی جغرافیایی و دیگری مربوط به تفسـیر متن، اجماع محققان را تغییر داده و اینک اکثر آنان فرجام‌نامهٔ منتســـب به متودیوس را اثری میافیزیت می‌دانند. مقدمهٔ فرجام‌نامه

می‌گوید که متودیوس هنگامی که در کوه سنجار بوده این الهامات را دریافت کرده است. گمنامی نسبی این مکان منجر شده اکثر مفسران اعتقاد یابند که جغرافیای نویسنده تعیین‌کننده است. نویسنده به‌احتمال زیاد در منطقه‌ای نزدیک به سنجار اثر خود را نوشته است که حدود صد کیلومتری جنوب شرق نصیبین است. این منطقه که در اصل بخشی ازامپراتوری ایران بود هیچ‌گاه ماهیتی اساساً کالسدونی نداشته است بلکه در قرن هفتم پایگاه میافیزیت‌ها بوده است. اگر چنان‌که محتمل به نظر می‌رسد نویسندهٔ فرجام‌نامهٔ منتسب به متودیوس اهل این منطقه بوده باشد احتمال میافیزیت بودن او بسیار بیشتر از کالسدونی بودن او می‌باشد.

آنچه تعلق مذهبی وی را بیشتر نشان می‌دهد تفسیر مبهمی است که فرجام‌نامهٔ منتسب به متودیوس از ۶۸:۳۱ مزامیر دارد. نسخهٔ سریانی ۶۸:۳۱ مزامیر برخلاف نسخه‌های عبری یا یونانی آن صحبت از آن می‌کند که کوش (اتیوپی) قدرت خود را به خدا تقدیم می‌کند. این آیه اگرچه اهمیت چندانی برای یک خوانندهٔ کالسدونی ندارد برای مخاطب سریانی میافیزیت پراهمیت است، چراکه اتیوپی نیز هوادار مکتب میافیزیت‌ها بود. نویسندهٔ فرجام‌نامهٔ منتسب به متودیوس از آن شکایت می‌کند که بسیاری از کشیشان همکار او این آیه را به‌غلط اشاره به کل پادشاهی اتیوپی می‌دانند. یعنی آنان فکر می‌کردند که پادشاهی اتیوپی آنان را از دست پسران اسماعیل نجات می‌دهد که این ادعا به‌ویژه با توجه به واقعیات نظامی اواخر قرن هفتم قانع‌کننده نبود. علاوه بر آن، طبق تعبیر فرجام‌نامهٔ منتسب به متودیوس از پادشاهی چهارم کتاب دانیال، آخرین پادشاهی جهانی بایستی پادشاهی یونانی–رومی می‌بود و نه اتیوپی. ازاین‌رو فرجام‌نامهٔ منتسب به متودیوس سناریوی دیگری ارائه می‌دهد. طبق این کتاب، مادر اسکندر کبیر شاهزاده‌ای اتیوپیایی به‌نام کوشات[1] بود. در نتیجه، آخرین پادشاه یونانی‌ها صرفاً امپراتوری بیزانسی از تبار اسکندر نیست، بلکه شاهی با تبار اتیوپیایی نیز هست. شاه یونانی‌ها به‌خاطر تبار اتیوپیایی‌اش هنگامی که تاجش را بر صلیب عیسی می‌گذارد پیش‌گویی ۶۸:۳۱ مزامیر را محقق می‌کند که اتیوپی قدرت خود را به خدا تقدیم می‌کند. به‌موهبت تبار جدید فرجام‌نامهٔ منتسب به متودیوس بدون نیاز به اینکه اتیوپیایی‌ها اعراب را شکست دهند این مزمور محقق می‌شود. چون کلیسای اتیوپی نیز میافیزیت بود شخصیت رستاخیزگونهٔ حاصل از پادشاه یونانیان شخصیتی جهانی‌تر گردید. پیوند او هم با بیزانس و هم با مکتب میافیزیت‌ها او را از

---

[1] Kushat

منظر میافیزیت‌های سریانی حاکمی آرمانی برای اعادهٔ اتحاد مسیحیان گرداند. بدون محیطی میافیزیت نه تمرکز نویسنده بر آیه‌ای گمنام که تنها در نسخهٔ سریانی مزامیر یافت می‌شود و نه راه حل فرجام‌نامهٔ منتسب به متودیوس برای مشکلات تفسیری که ارائه می‌دهد توضیح داده نمی‌شوند.

به‌طور کلی مسئلهٔ تاریخ نگارش فرجام‌نامهٔ منتسب به متودیوس برای محققان ساده‌تر است. ظهور این فرجام‌نامه در دستنویسی لاتین به تاریخ ۷۲۷ و تاثیر آن بر آثار سریانی مثل قطعهٔ اِدِسایی[1]، فرجام‌نامهٔ یوحنای کِهتر[2] و مباحثهٔ بیت حَلِه[3] که معمولاً تاریخ نگارش آنها را اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم می‌دانند نشان از آن دارند که تاریخ نگارش آن زودهنگام بوده است. موضوعی که به همین اندازه اهمیت دارد این پیش‌گویی فرجام‌نامهٔ منتسب به متودیوس است که پایان دنیا ده هفته سال یا هفتاد سال پس از ظهور پسران اسماعیل خواهد بود. اگر نویسنده همچون اکثر معاصرانش این ظهور را از تاریخ معمول هجری یعنی سال ۶۲۲ محاسبه کرده باشد قویاً حاکی از آن است که این فرجام‌نامه پیش از سال ۶۹۲ نوشته شده است. تاریخ نگارشی درست قبل از این سال بر قریب‌الوقوع بودن آخرالزمان تاکید دارد. همان طور که بسیاری از محققان نیز گفته‌اند این زمان‌بندی مطابق با یکپارچه شدن کشور اسلامی تحت حکومت خلیفهٔ اموی عبدالملک، بنای قبة الصخره توسط او، آغاز سیاست‌های اسلامی‌سازی و اصلاحات مالیاتی او می‌باشد. این وقایع می‌توانند به توضیح انگیزهٔ نگارش فرجام‌نامهٔ منتسب به متودیوس و اشارات آن به افزایش مالیات و وافزایش خطر ارتداد یاری رسانند.

اما به‌تازگی اِستِفِن شومِیکر[4] این تاریخ را زیر سؤال برده است. او یادآور می‌شود که دستنویس‌های سریانی که فرجام‌نامهٔ منتسب به متودیوس را در بر دارند از لحاظ اینکه دورهٔ بین ظهور پسران اسماعیل و پایان دوران هفت یا ده هفته سال است متفاوتند. او می‌گوید که بنابراین اثر مزبور در دههٔ ۶۶۰ نوشته شده است که کمتر از ۴۹ سال پس از ظهور اسلام می‌باشد. سپس هنگامی که رستاخیز اتفاق نیفتاد یک یا چند تن از نگارندگان این پیش‌گویی را به ده هفته سال تغییر دادند تا

---

[1] *Edessene Fragment*
[2] *Apocalypse of John the Little*
[3] *Disputation of Bēt Ḥalē*
[4] Stephen Shoemaker

موعد رستاخیز را تمدید کنند. هنوز روشن نیست که آیا استدلال شومیکر اجماع محققان که فعلاً تاریخ نگارش فرجام‌نامهٔ منتسب به متودیوس را حدود سال ۶۹۲ می‌دانند بر هم می‌زند یا خیر.

فرجام‌نامهٔ منتسب به متودیوس به‌سرعت نشر یافت و بارها بازبینی و به‌روز شد. اگر چنان‌که اغلب محققان می‌گویند این اثر در اصل میافیزیت بوده و در حدود سال ۶۹۲ نوشته شده باشد نگارش آن احتمالاً ملهم از پایان جنگ داخلی دوم اعراب، تثبیت حکومت امویان و اعلان عمومی فزایندهٔ اسلام به‌عنوان دینی برتر از مسیحیت بوده است. در پاسخ به این تحولات، نویسندهٔ فرجام‌نامهٔ منتسب به متودیوس سرسختانه شکست‌ناپذیری امپراتوری بیزانس و نابودی قریب‌الوقوع پسران اسماعیل را اعلام کرده است – شرایطی که وقایع معاصرش به‌زودی آن را توجیه‌ناپذیر ساخت.

*　　*　　*

... {V} هنگامی که آن هزارهٔ چهارم پایان یافت – که بیست و پنجمین سال آهور[1] است – در نخستین سال آغاز هزارهٔ پنجم، شَمشَسنَکَر[2]، پادشاه شرق که از تبار یونطون[3]، پسر نوح بود روانه شد و شصت و هفت شهر از فرات تا اَدرویگَن[4] و تمام نواحی اطراف آنها را ویران کرد.

8 او وارد سه پادشاهی هندوستان شد و آنها را ویران کرد، تصرف نمود و به آتش کشید. او به صحرای شابا رفت و اقامتگاه پسران اسماعیل، پسر هاجر مصری، کلفت ساره، همسر ابراهیم را تسخیر نمود. آنها همگی از بیابان یثرب گریختند، وارد سرزمین حاصلخیز شدند، با پادشاهان آن اقوام به جنگ پرداختند و [آنها را] از میان بردند. آنها تمام پادشاهی‌های آن اقوام را از بین برده، تصرف کرده و به بردگی کشاندند. تمام سرزمین موعود تحت تسلط آنان درآمد. زمین پر از آنان و اقامتگاه‌هایشان شد. آنان همچون ملخ پیش می‌رفتند. آنها برهنه بودند، در ظروف گوشتی گوشت می‌خوردند و خون حیوانات وحشی را می‌آشامیدند.

هنگامی که پسران اسماعیل تمام زمین را فتح کرده و به بردگی کشاندند، شهرها و روستاها را ویران کردند و بر تمام جزایر اقوام مسلط شدند و سوار بر کشتی‌های چوبی بر امواج اقیانوس شناور

1 ʼĀhur
2 Shamshasnakar
3 Yunṭun
4 ʼAdruygan

شــدند تا مناطق غربی و تا روم بزرگ، ایلیریوم[1]، گاگاطنوس[2]، تســالونیکا و لوزای[3] بزرگ فراتر از روم پیش رفتند.

9 هنگامی که آنان شصت سال زمین را در اختیار داشتند و آنچه خواستند بر سرش آوردند – [یعنی] پس از آنکه به مدت هشــت و نیم هفته [ســال] تمام پادشــاهی‌های اقوام را مغلوب کردند – خشمگین شده و از نخوت خود برآشفتند. آنان شاهان هیتی‌ها، هیوی‌ها[4]، اموری‌ها[5]، یسوبی‌ها[6]، گیرگاسی‌ها[7]، آمونی‌ها[8] و فیلسطینی‌ها را به بندگی خود کشانده بودند.

در آن زمان این چهار رهبر ظالم وجود داشــتند که پســران زنی عرب به نام مویا[9] بودند: عُرِب[10]، زِب[11]، زبَح[12] و صَلمنعه[13]. آنها به بنی‌اسراییل حمله کردند. هنگامی که خدا توسط موسی و هارون [بنی‌اســراییل را] از بندگی مصــریان آزاد کرد و آنها وارد ســرزمین آرامش شــدند به بندگی سخت‌تر پسران اسماعیل (که مدیانی‌ها [نیز] خوانده می‌شوند) درآمدند. وقتی خدا رنج‌های سختی که [مدیانی‌ها] بر آنان روا می‌داشتند را دید [بنی‌اسراییل] را به دست جَدعون آزاد کرد. [جَدعون] آنان و رهبرانشان را شکست داد. او آنان را بیرون راند و از سرزمین حاصلخیز به بیابان یثرب اخراج کرد.

10 کسانی از آنان که باقی ماندند با بنی‌اسراییل صلح کردند. نُه قبیله به آن بیابان دور رفتند. اما آنان دوباره زمین را ویران خواهند کرد، بر آن مســلط می‌شــوند، کشــورها، گذرگاه‌ها و دروازه‌های زمین‌های حاصلخیز را تصرف خواهند کرد؛ از مصر تا کوش، از فرات تا هند، از دجله تا اقیانوسی به نام «آتش خورشید»، [از] پادشاهی یونطون، پسر نوح، از شمال تا رُم، ایلیریوم، گاگاطنوس و حتی تسالونیکا تا اقیانوس بزرگ پونتوس[14]. چراکه میل آنها به بردگی تمام اقوام دوچندان است.

---

1 Illyrium
2 Gagaṭnus
3 Luzā
4 Hivites
5 Amorites
6 Jesubites
7 Girgasites
8 Ammonites
9 Muyā
10 ʿUrib
11 Zib
12 Zbaḥ
13 Ṣalmnʿā
14 Pontus

تا ده هفته سال هیچ قوم یا پادشاهی زیر آسمان نخواهد بود که با آنان جنگیده و مقهور آنان نشده باشد. اما پس از آن، آنها خود مقهور پادشاهی رومیان می‌شوند و به بردگی آن در می‌آیند. چون این [پادشاهی] تمام پادشاهی‌های اقوام را مقهور خواهد کرد و مقهور هیچ یک از آنان نخواهد شد، چون از سلاحی شکست‌ناپذیر برخوردار است که همه را شکست می‌دهد...

... {X} هنگامی که پادشاهی پارس ویران شود به‌جای آن پسران اسماعیل، پسر هاجر –
کسانی که دانیال آنان را «دست جنوب» می‌نامد [دانیال ۱۱:۵] – به رومیان حمله [می‌کنند]. آنان ده
هفته سال به آنها حمله خواهند کرد، زیرا دوران پایان فرا رسیده و هیچ فاصلهٔ میانی در کار نیست. 24

{XI} چون اینک هزارهٔ آخر و هفتم است که در آن پادشاهی پارس از میان خواهد رفت،
پسران اسماعیل از بیابان یثرب خارج شده و همهٔ آنها در گَبَعوت رامتا گرد هم می‌آیند. در آنجاست
که کلام سرورمان محقق خواهد شد که می‌گوید «آنها مثل حیوانات وحشی و پرندگان آسمان
هستند» [حزقیال ۳۹:۱۷]. او آنها را فرا خواهد خواند و می‌گوید «گرد هم آیید، چراکه امروز قربانی
عظیمی بر شما عرضه خواهم کرد. از گوشت پرواری‌ها بخورید و از خون جنگجویان بنوشید»
[حزقیال ۱۸–۳۹:۱۷]. چراکه پرواری‌های پادشاهی یونانیان در گَبَعوت نابود می‌شوند، همان طور
که آنها پرواری‌های عبرانیان و پارسیان را نابود کردند. در گَبَعوت هم آنها توسط اسماعیل، «گورخر 25
بیابانی» [پیدایش ۱۶:۱۲] نابود می‌شوند. او با خشم و غضب علیه تمام جهان فرستاده می‌شود: علیه
آدمیان، حیوانات، احشام، درختان و گیاهان. تنبیه بی‌رحمانه‌ایست. این چهار سلطان خبیث قبل از
آنها علیه تمام زمین فرستاده می‌شوند: ویرانی، ویرانگر، نابودی و نابودگر.

[خدا] از طریق موسی به بنی‌اسراییل گفت «به‌خاطر اینکه خدایتان شما را دوست داشته نبوده که شما را به سرزمین غیریهودیان آورده تا آن را به ارث ببرید، بلکه به‌خاطر شرارت ساکنان آن بوده است» [تثنیه ۹:۵]. [درمورد] این پسران اسماعیل هم به‌خاطر این نبوده که خدا آنان را دوست داشته و در نتیجه اجازه داده وارد پادشاهی مسیحیان شوند و بر آنان مسلط گردند، بلکه به‌خاطر شرارت و گناهی بوده که مسیحیان انجام داده‌اند و نظیر آن توسط هیچ‌یک از نسل‌های قبل انجام نشده است.

مردان لباس‌های هرزهٔ روسپیان به تن می‌کنند و همچون دوشیزگان خود را می‌آرایند. آشکارا 26
در حالی که بی‌شرمانه از مستی و شهوت دیوانه شده‌اند در خیابان‌های شهرها می‌ایستند و با یکدیگر

جماع می‌کنند. روســپی‌ها هم آزادانه در خیابان‌ها می‌ایســتند. مرد وارد شــده، زنا می‌کند و بیرون می‌آید. سپس پسرش می‌آید و خود را به همان زن آلوده می‌کند. برادرها، پدرها و پسرها همگی خود را به یک زن آلوده می‌کنند. ازاین‌رو پُل حواری گفت «نرهایشــان اســتفادهٔ طبیعی از ماده‌ها را ترک کردند و از شــهوت به یکدیگر برانگیخته شــدند. مرد با مرد مرتکب اعمال شــرم‌آور شــدند. زنان هم اســتفادهٔ طبیعی از مردان را ترک کردند و از چیزی غیرطبیعی اســتفاده کردند» [رومیان ۲۷–۱:۲۶]. ازاین‌رو خدا آنها را به آلودگی بربرها خواهد سپرد تا مردان از تنبیه مصیبت‌ها رنج ببرند و همسرانشان به «پسران فساد» آلوده گردند.

سپس نگاه کردم و بسیاری را دیدم که در سراسر جهان در برابر این چهار سلطان تنبیه به زانو
27 درآمده‌اند: نابودی، نابودگر، ویرانی و ویرانگر. سرزمین پارس به نابودی سپرده شد تا آن را نابود کند
و ساکنانش به اسارت، کشتار و نابودی سپرده شدند؛ سیسیل به شمشیر نابودی و ساکنانش به اسارت
و کشـتار. سـوریه به نابودی و شـمشـیر و سـاکنانش به اسـارت و کشـتار؛ یونان به شـمشـیر نابودی و
سـاکنانش به اسـارت و کشـتار؛ سـرزمین رومیان به نابودی و شـمشـیر و سـاکنانش به فرار، تاراج و
اسارت؛ و جزایر اقیانوس به شمشیر و ساکنانش به اسارت و ویرانی. مصر، سوریه و ممالک شرق
زیر یوغ باج و خراج خواهند رفت و ساکنان مصر و آنان که در سوریه سکنی دارند رنج‌هایی خواهند
کشید که هفت بار بیشتر از رنج اسیران است. سرزمین موعود پر از آدمیانی از چهار جهتِ باد خواهد
28 شــد که مثل گردبادی از ملخ هســتند. بلایای قحطی و طاعون در راهند. نابودگر نیرومند می‌شــود و
شاخش بلند خواهد شد.

تا زمان خشــم، [پســران اســماعیل] بر نخوت ســوار و در تکبر پیچیده خواهند شــد. آنها دروازه‌های شــمال، راه‌های شــرق و گذرگاه‌های اقیانوس را تصــرف خواهند کرد. آدمیان، احشــام، حیوانات و پرندگان به یوغ بردگی آنها خواهند رفت. آب اقیانوس‌ها به بردگی آنها کشانده خواهد شد.

زمین برهوت بی‌زراعت از آنِ آنها خواهد بود. آنها اعلام خواهند کرد که کوه‌ها مال
آنهاســت. ماهیان اقیانوس، درختان جنگل‌ها، گیاهان و میوه‌هایشــان و خاک زمین با ســنگ‌ها و
29 فرآورده‌هایش مال آنها خواهد بود. تجارت بازرگانان، کار کشــاورزان، میراث ثروتمندان، هدایای
مقدسان از طلا، نقره، برنز و آهن، پوشاک، تمام ظروف باشکوهشان، زیور، خوراک، شیرینی‌ها و هر
چیز خواســتنی و تجملی – [تمام اینها] مال آنان خواهد بود. آنان در میل و مباهات خود چنان متکبر

خواهند شد که از مردگان زیر خاک هم خراج طلب خواهند کرد. آنها از یتیمان، بیوه‌ها و افراد مقدس
هم مالیات خواهند گرفت.

آنها به فقرا رحمی ندارند و به مبتلایان کمکی نمی‌کنند. آنها سالخوردگان را کتک خواهند
زد و خستگان روحی را سرکوب می‌کنند. آنها نه رحمی به بیماران و نه رحمی به ضعفا خواهند
داشت. بلکه به عقلا خواهند خندید، قانون‌گذاران را مسخره خواهند کرد و اهل فضل را به باد تمسخر
خواهند گرفت. چادر سکوت بر تمام آدمیان گسترده می‌شود. تمام ساکنان زمین مدهوش و منگ
30 خواهند شد. تنها عقل و پند برایشان خواهد ماند. کوچک، بزرگ شمرده خواهد شد و منفور، عزیز.
کلامشان چون خنجر خواهد برید و هیچ‌کس قادر نخواهد بود منطق آنان را تغییر دهد. مسیر
مسافرت آنان از دریا به دریا، از شرق به غرب و از شمال به بیابان یثرب خواهد بود. این مسیر، مسیر
مصیبت نامیده خواهد شد. پیرمردان و پیرزنان، ثروتمندان و فقرا زنجیروار چنان گرسنه، تشنه و با
عذاب در این مسیر مسافرت خواهند کرد که مردگان را خوشبخت خواهند دانست.

دربارهٔ همین تنبیه است که [پُل] حواری گفت «[آن روز نخواهد آمد] مگر اینکه این تنبیه،
اول بیاید، پس آنگاه پسر گناه، پسر ویرانی آشکار خواهد شد» [کتاب دوم تسالونیکیان ۲:۳]. این
تنبیه نه‌تنها بر انسان‌ها بلکه بر هرچیزی که بر روی کل زمین است فرستاده خواهد شد: بر مردان،
زنان، کودکان، حیوانات، احشام و پرندگان. تمام مردان از این تنبیه رنج خواهند برد – خودشان،
31 همسرانشان، پسرانشان، دخترانشان، و اموالشان، پیرمردان ضعیف و بیماران در کنار اقویا، فقرا در
کنار ثروتمندان، عقلا در کنار ابلهان. چون خدا پدرشان اسماعیل را «گورخر بیابان» خوانده است
[پیدایش ۱۶:۱۲]، گورخران بیابان، آهوان و تمام حیوانات وحشی و اهلی مورد آزار آنان قرار خواهند
گرفت. انسان‌ها آزار خواهند دید، حیوانات و احشام خواهند مرد، درختان جنگل‌ها بریده خواهند
شد، زیباترین گیاهان کوهستان‌ها از بین خواهند رفت، شهرهای آباد ویران خواهند شد و ممالک
متروکه خواهند شد و کسی دیگر از آنها عبور نخواهد کرد. زمین به خون آلوده می‌شود و محصول آن
برده خواهد شد. چراکه این ستمگران وحشی، انسان نیستند. بلکه پسران ویرانی هستند و مصمم به
ویرانی می‌باشند. آنها نابودگرند و برای نابودی فرستاده خواهند شد. آنها ویرانی هستند و برای ویرانی
32 همه‌چیز خواهند آمد. آنها آلوده‌اند و آلودگی را دوست دارند. آنگاه که از بیابان سر بر آورند زنان

باردار را می‌درند. آنها بچه‌ها را از آغوش مادرانشـان می‌ربایند و همچون حیوانات ناپاک بر سـنگ‌ها می‌کوبند.

آنها کشیشـان و شـماس‌ها را در کلیسـا می‌کشـند و با همسـرانشـان و با اسـرای زن در کلیسـا همخوابگی می‌کنند. آنها ردای مقدس کشـیشـان را تبدیل به پارچه برای خود و کودکانشـان می‌کنند. آنها [آن پارچه‌ها را] روی اسـب‌هایشـان می‌اندازند و [آن رداها را] در بسـتر خود آلوده می‌کنند. آنها افسـار احشـام خود را به قبر سـنگی شـهدا و به قبر مقدسـان می‌بندند. آنها یاغی، قاتل، خونریز و نابودگرند. آنها کورهٔ محک تمام مسیحیان هستند.

{XII} [پُل] حواری مقدس گفت «تمام اسـراییلی‌ها، اسـراییلی نیسـتند» [رومیان ۹:۵]. تمام کسانی هم که مسیحی نامیده می‌شوند مسیحی نیستند. چراکه در روزگار ایلیای نبی تنها هفت هزار نفر از بنی‌اسـراییل باقی ماندند که خدا را می‌پرسـتیدند. اما تمام اسـراییلی‌ها توسـط آنان نجات 33
یافتند. به همین ترتیب در زمان تنبیه توسط این ظالمان، [تنها] تعدادی از مسیحیان بسیار، [مسیحی] باقی می‌مانند، درست همان طور که منجی ما در انجیل مقدس نشان می‌دهد و می‌گوید «وقتی پسر انسـان می‌آید آیا ایمانی روی زمین خواهد یافت؟» [لوقا ۱۸:۱۸]. هان، که در آن ایام، حتی معجزه‌گران نیز نومید خواهند شد.

بسیاری از کسانی که پسران کلیسا بودند دین راستین مسیحیان، صلیب مقدس و مراسم باشـکوه دینی را رد می‌کنند. آنها بدون اجبار، تازیانه یا کتک مسـیح را انکار کرده و خود را همانند کافران می‌کنند. لذا [پُل] حواری درمورد آنان نیز از پیش اعلام کرده است «در دوران پایانی، انسان‌ها از ایمان دسـت خواهند کشـید و از ارواح آلوده و تعالیم شـیطان پیروی خواهند کرد» [کتاب اول تیموتی ۴:۱]. آنها یاغی، تهمت‌زن، متکبر از خوبی، خائن و وحشـی خواهند بود. تمام کسـانی که متظاهر و در ایمان خود ضعیف هستند در این تنبیه محک زده و مشخص می‌شوند. چون خود زمانه 34
آنها را به پیروی از ارواح فریبکار فرا خواهد خواند، آنها داوطلبانه خود را از امت مسـیحی جدا می‌کنند.

در آن زمان فروتن‌ها، بانزاکت‌ها، خوش‌مشرب‌ها، بی‌سروصداها، درستکاران، شرافتمندان، خردمندان و نخبگان خواهان ندارند. در عوض به‌جای آنها خودسـتایان، متکبران، خودبزرگ‌بین‌ها، دروغگوها، تهمت‌زن‌ها، افترابندها، دردسـرآفرین‌ها، بی‌حیاها، بی‌رحم‌ها، زورگیرها، غارتگرها،

وحشی‌ها، جاهلان، احمق‌ها، کسانی که عاری از علم و پروای الهی هستند، کسانی که به والدینشان
دشـــنام می‌دهند، کســـانی که از عشـــای ربانی مقدس بدگویی کرده و مســـیح را انکار می‌کنند،
35 احمق‌هایی که حکمت الهی در وجودشـــان نیســـت – اینها طرفدار دارند. آنان هســـتند که زمانه را به
دست می‌گیرند. کلام دروغ آنها باورمی‌شود و [مردم] هرچه آنها بگویند را می‌شنوند. اما درستکاران،
روحانیون، عقلا و نیکوکاران در چشم آنها منفور و شبیه تپاله هستند.

{XIII} آدمیان تحت تنبیه پسران اسماعیل خواهند بود. آنها چنان بلا می‌بینند که از زندگی خود نومید خواهند شد. شرافت کشیشان از بین خواهد رفت، خدمت الهی و قربانی زنده در کلیسا متوقف می‌شود و در آن زمان کشیشان همچون مردم [عادی] خواهند شد.

در هفتهٔ دهم که پیروزی آنان کامل خواهد شـــد مصـــیبت شـــدیدتر خواهد گردید و تنبیه
انسـان‌ها، احشـام و حیوانات دو برابر می‌گردد. قحطی عظیمی حاصـل خواهد شـد، بسـیاری از افراد
36 می‌میرند و اجساد آنها همچون گل‌ولای در خیابان‌ها می‌افتد و کسی [آنها را] به خاک نمی‌سپارد. در
یکی از آن روزها طاعون خشم دو یا سه بار در روز بر انسان‌ها نازل خواهد شد.

انســان شــامگاه به خواب می‌رود، صــبح بیدار می‌شــود و بیرون درِ منزلش دو یا ســه زورگو می‌بیند که خراج و پول طلب می‌کنند. تمام محاســبات تجارت و مالیات به پایان خواهد رســید و از روی زمین محو می‌شـــوند. در آن زمان، انســـان‌ها [اشـــیای] برنزی و آهنی و کفن خود را خواهند فروخت.

در هفتهٔ دهم هنگامی که همه‌چیز به پایان خواهد رسید آنها پسران و دختران خود را در ازای پول به کافران خواهند داد. چرا خداوند نگاه خود را از کمک به مؤمنان برگرداند و آنها متحمل این بلاها می‌شـــوند جز اینکه مورد آزمون قرار گیرند و مؤمنان از غیرمؤمنان و علف از گندم ناب جدا شود؟ چراکه آن زمانه، کورهٔ محک است.

37 خدا هنگامی که پرســـتندگانش آزار می‌بینند صـــبور می‌ماند تا از طریق این تنبیه، پســـران
مشـخص شـوند. همان طور که [پُل] حواری از پیش به ما اعلام داشـت «اگر ما تنبیه نمی‌شـدیم غریبه
بودیم، نه پسـر» [عبرانیان ۱۲:۸]. لذا منجی ما هم به ما امر کرد و گفت «هرآینه رحمت بر شـما، که
آنها به‌خاطر من به شما ناسزا می‌گویند، آزار می‌دهند و به‌ناحق هرگونه تهمت به شما می‌زنند. شادی
کنید و خوشحال باشید. چراکه اجر شـما در بهشـت اسـت. چون آنها به همین شـکل پیامبران قبل از

شـــما را هم آزار می‌دادند» [متی ۱۲-۱۱:۵]. ســـپس [او گفت] «هرکس تا آخر دوام بیاورد نجات خواهد یافت» [متی ۲۲:۱۰، ۱۳:۲۴].

پس از این بلایا و تنبیه‌ها از سوی پسران اسماعیل و در پایان آن هفته، هنگامی که انسان‌ها
در خطر تنبیه به سر می‌برند و امیدی به اینکه از آن بردگی سخت نجات یابند ندارند، هنگامی که آزار
می‌بینند، رنج می‌برند و مضروب می‌شوند، هنگامی که گرسنه و تشنه‌اند و از این تنبیه سخت رنج
می‌برند، این بربرهای ظالم شادکام از غذا، نوشیدنی و آرامش خواهند بود و به پیروزی خود مباهات
38 خواهند کرد. چراکه پارس، ارمنســتان، کیلیکیا[1]، ایســاوریا[2]، کاپادوکیا، آفریقا، ســیســیل، یونان،
امپراتوری روم و تمام جزایر اقیانوس را ویران کرده و در هم کوبیده‌اند. آنان همچون دامادها لباس
خواهند پوشید و همچون عروس‌ها آراسته می‌شوند. آنها کفرگویی کرده و می‌گویند «مسیحیان منجی
ندارند».

سپس ناگهان درد زایش مصیبت، همچون [دردهای] زنی که می‌زاید برای آنها آغاز می‌شود.
پادشاه یونانیان با خشمی عظیم علیه آنان برمی‌خیزد. او همچون مردی که از شراب [بسیار زیاد] به
خود می‌آید بیدار می‌شود [مزامیر ۶۵:۷۸]. او که آنها او را مرده می‌پنداشتند از دریای کوشی‌ها علیه
آنان برخواهد خاست و ویرانی و خرابی بر بیابان یثرب و سکونتگاه‌های اجدادشان فرو می‌آورد. او
39 همسرانشان و کودکانشان را به اسارت خواهد گرفت. پسران پادشاه یونان آنان را از ممالک غرب به
زیر می‌کشند و با شمشیر کار باقیماندهٔ آنان در سرزمین موعود را یکسره می‌کنند. وحشت از همهٔ
جهات بر جان آنها می‌افتد. آنها، همسرانشان، فرزندانشان، رهبرانشان، تمام اردوگاه‌هایشان و تمام
سرزمین بیابان اجدادشان تسلیم پادشاه یونانیان خواهند شد. آنها به شمشیر، اسارت و کشتار سپرده
خواهند شد.

یوغ بردگی آنان هفت‌بار ســنگین‌تر از یوغ آنها [که تحمیل کرده بودند] خواهد بود. آنها به گرسنگی و اندوه شدیدی مبتلا خواهند شد. آنها، همسرانشان و فرزندانشان برده خواهند شد و بردگی کســانی را خواهند کرد که آنها را برده کرده بودند. بردگی آنها صــد بار ســخت‌تر [از بردگی دیگران توسط آنها] خواهد بود.

---

[1] Cilicia
[2] Isauria

زمین که ساکنانش تاراج شده بود به آرامش خواهد رسید. بازماندگان، هریک به مملکت
40 خود و به میراث اجدادی خود - کاپادوکیا، ارمنستان، کیلیکیا، ایساوریا، آفریقا، یونان، سیسیل -
بازخواهد گشت و تمام بازماندگان از اسارت بازمی‌گردند. هرکس که در اسارت بوده بازخواهد گشت و هرکس به مملکت خود و خانهٔ پدری خود بازمی‌گردد.

انسان‌ها همچون ملخ بر زمینی که ویران شده بود تکثیر خواهند شد. مصر ویران خواهد شد، عربستان در آتش خواهد سوخت و سرزمین هِبرون[1] ویران خواهد شد. اما خلیج دریا در آرامش خواهد بود. تمام خشم و غضب پادشاه یونانیان بر کسانی خواهد بود که مسیح را انکار می‌کردند. چنان صلح عظیمی بر روی زمین برقرار می‌شود که قبل از آن هرگز نبوده است چراکه این صلح نهاییِ پایان دنیاست.

41 در سرتاسر زمین شادی بسیاری خواهد بود. انسان‌ها در آرامش خواهند زیست، کلیساها
دوباره برقرار خواهند شد، شهرها بنا می‌شوند و کشیش‌ها از مالیات رهایی می‌یابند. در آن زمان، انسان‌ها از مشقت، رنج و عذاب آسوده خواهند بود زیرا این صلحی است که سرورمان در انجیل خود [از آن] سخن گفته است: «چنان صلح عظیمی خواهد بود که پیش از آن هرگز نبوده است. انسان‌ها در آرامش خواهند زیست. آنها با دلی شاد خواهند خورد، خواهند نوشید و شادمانی می‌کنند. مردان همسر برمی‌گزینند و زنان به مردان داده می‌شوند. آنها بناها و تاکستان‌ها را خواهند ساخت».

در آن آرامشی که در خلال آن، آنها می‌خورند و می‌آشامند و شادمانی می‌کنند و شاد هستند
و فرد شروری وجود ندارد و اندیشهٔ شر یا دلواپسی در دل‌هایشان نیست دروازه‌های شمال گشوده
42 خواهند شد. قشون آن اقوام که محبوس شده بودند ظاهر خواهند شد. تمام زمین در برابر آنان به لرزه
درخواهد آمد. انسان‌ها خواهند ترسید، فرار کرده و خود را در کوه‌ها، غارها و گورها مخفی خواهند کرد. آنها از ترس و گرسنگی خواهند مرد و کسی نیست که آنان را دفن کند.

آنها کودکان را در جلوی چشم والدین خواهند خورد. چون این اقوام که از شمال می‌آیند گوشت انسان می‌خورند و خون حیوانات را همچون آب می‌نوشند. آنها جانوران موذی زمین - موش، مار، عقرب و تمام خزندگان کریهی که بر زمین می‌خزند - و نیز لاشهٔ حیوانات ناپاک و

[1] Hebron

مرده‌زاد احشـام را می‌خورند. آنها بچه‌ها را می‌کشـند و [آنها را] به مادرانشـان می‌دهند و آنها را مجبور می‌کنند پیکر بچه‌هایشـان را بخورند. آنها گربه، سـگ مرده و تمام ناپاکی‌ها را می‌خورند. آنها زمین را ویران خواهند کرد و کسی نمی‌تواند مقابل آنها بایستد.

43 اما پس از یک هفته مصـیبت، تمام آنها در درهٔ جوپا[1] از بین خواهند رفت. چراکه تمام آنها در آنجا گرد هم خواهند آمد - خودشان، همسرانشان و فرزندانشان. خدا یکی از فرماندهان فرشتگان را به آنجا خواهد فرسـتاد و او در مدت یک سـاعت آنها را نابود خواهد کرد. سـپس پادشـاه یونانیان خواهد آمد و به مدت یک و نیم هفته در اورشـلیم سـکونت خواهد کرد. در پایان ده و نیم سـال، پسـر ویرانی ظاهر خواهد شد.

{XIV} نطفهٔ این یکی در خورَزین[2] بسـته و در آنجا به دنیا خواهد آمد، در بیت صِـیدا[3] بزرگ شـده و در کَفَرناحوم[4] حکومت خواهد کرد. خورَزین به این خاطر که او در آنجا به دنیا آمده اسـت، بیت صِیدا به این خاطر که او در آنجا بزرگ شـده اسـت و کَفَرناحوم به این خاطر که او در آنجا

44 حکومت کرده است به خود مباهات خواهند کرد. ازاین‌رو سرورمان در انجیل خود از هر سه تای آنها گلایه کرده و می گوید «وای بر تو ای خورَزین، وای بر تو ای بیت صِـیدا، وای بر تو ای کَفَرناحوم که به آسـمان بالا برده شـدید، شـما به عالم اسـفل پایین آورده خواهید شـد [متی ۲۳-۱۱:۲۱، لوقا ۱۵-۱۰:۱۳].

همین که پسـر نابودی ظاهر شـود پادشـاه یونانیان از جُلجُتا بالا رفته و بر فراز آن خواهد ایستاد. او صلیب مقدس را خواهد آورد و آن را در جایی محکم می‌کند که زمانی مسیح را حمل کرده بود. پادشـاه یونانیان تاج خود را بالای صـلیب مقدس قرار می‌دهد، دو دسـتش را به‌سـوی آسـمان دراز کرده و پادشـاهی را به خدای پدر پس می‌دهد. صـلیب مقدس و تاج روی آن به آسـمان بلند خواهد شد زیرا صـلیب مقدس که مسیح بر روی آن به صـلیب کشیده شد (و او به‌خاطر نجات تمام کسـانی که به وی اعتقاد دارند به صلیب کشیده شد) نمادی است که پیش از آنکه سرورمان بیاید و ناباوران را شرمسار کند ظاهر خواهد شد.

---

[1] Joppa
[2] Chorazin
[3] Bethsaida
[4] Capernaum

[بدین ترتیب] کلام داوود مقدس محقق خواهد شد که پایان اعصار را پیش‌گویی کرد و
45 گفت «کوش[1]، قدرت را به خدا پس می‌دهد» [مزامیر ۶۸:۳۱]. چراکه پسر کوشیات[2]، دختر پیل[3]،
پادشاه کوشی‌ها کسی است که «قدرت را به خدا پس می‌دهد». و همین که صلیب مقدس به‌سوی
آسمان بالا برده شود پادشاه یونانیان روح خود را به خالقش پس می‌دهد. سپس تمام حکمرانی‌ها و
قدرت‌ها ملغی خواهند شد.

بلافاصله، پسر ویرانی ظاهر می‌شود که طبق پیش‌گویی یعقوب از قبیلهٔ دان[4] است و
یعقوب درمورد او گفت «دان، مار خواهد بود؛ یک افعی که در راهی واقع است که به پادشاهی
آسمان می‌رسد [و پاشنهٔ اسب را نیش خواهد زد و سوارش را به پشت بر زمین می‌اندازد]» [پیدایش
۴۹:۱۷]. «او اسب را نیش خواهد زد» [که دلالت دارد بر] کلامی که شباهت به حق دارد. «سوارش
را به پشت بر زمین می‌اندازد» [که دلالت دارد بر] افراد مقدسی که به ضلالت وی روی می‌آورند. و
«پاشنه» حاکی از پایان اعصار و خاتمهٔ سالیان است. او با نشانه‌هایی دروغین و نیرنگ‌آمیز که نشان
46 می‌دهد، افراد مقدسی را «نیش خواهد زد» که در آن زمان سوار بر کلام حق می‌باشند و به‌خاطر
مشقات حق، فروتن و سربه‌زیر هستند. اما هنگامی که [افراد مقدس] می‌بینند که جذامی‌ها پاک
می‌شوند، [چشمان] نابینایان گشوده می‌شود، معلولان به راه می‌افتند، دیوها رانده می‌شوند، خورشید
با نگاه او تاریک می‌شود و ماه به فرمان او خون می‌شود، درختان به شاخه‌های خود میوه می‌آورند،
زمین جوانه می‌زند و چشمه‌سارها خشک می‌شوند در پی دجال می‌روند. او با این نشانه‌های
نیرنگ‌آمیز افراد مقدس را فریب می‌دهد. ازاین‌رو [یعقوب] گفت «او پاشنهٔ اسب را نیش خواهد زد».
چراکه هر نشانی که از آهن یا نیش‌زدگی بر بدن ایجاد شود جای آن [بر بدن] تا زنده است باقی
می‌ماند. هر گناهی نیز که در جان ارتکاب یابد آتش و عذاب ابدی برای آن حفظ می‌شود. چراکه
«پشت» حاکی از سمت چپ است. هنگامی که یعقوب مقدس به چشم دل نگریست و مصیبتی را
47 دید که در آن زمان رخ خواهد داد گفت «پروردگارا، منتظر نجات تو هستم» [پیدایش ۴۹:۱۸].
سرورمان نیز گفت «اگر شیطان قادر باشد، حتی برگزیدگان را نیز فریب خواهد داد» [متی ۲۴:۲۴].

---

[1] Kush
[2] Kushyat
[3] Pil
[4] Dan

این پســر ویرانی وارد اورشــلیم خواهد شــد، در معبد خدا ســکنی خواهد گزید و تظاهر خواهد کرد که همچون خداست. اما او انسـانی فانی اسـت که از نطفه جسـم یافته و از زنی متاهل از قبیلهٔ دان زاده شده است. اما این پسر ویرانی اگر می‌توانست با تمایل شدید خود همه را فریب می‌داد. چون او محل سکونت تمام اهریمنان خواهد شد، تمام اعمال آنها توسط او انجام خواهد شد.

او با آمدن سـرورمان از آسـمان، به جهنم آتش و ظلمات دور سـپرده می‌شـود. در آنجا او به
همراه تمام کســانی که او را باور کردند در میان گریه و زاری و به هم کوفتن دندان‌ها خواهند بود. اما 48
درمورد ما، باشد که سرورمان عیسی مسیح ما را در کنار کسانی که خواستش را انجام می‌دهند لایق
پادشـاهی بهشـتی‌اش بداند. بیایید پرسـتش، کرنش، نیایش و سـتایش را، اینک و همیشـه، تا ابد تقدیم
داریم. آمین.

فرجام‌نامهٔ ادسایی

به‌احتمال زیاد میافیزیت

به‌احتمال زیاد اوایل دههٔ ۶۹۰ میلادی

با توجه به صفحات ناموجود، عنوان اصلی این سند بر جای نمانده است. اما به‌علت تاکید آن بر شهر اِدِسا[1] محققان امروزی اغلب آن را فرجام‌نامهٔ ادسایی[2] (یا گاهی قطعهٔ ادسایی[3]) می‌نامند. این اثر در اصل نسخهٔ خلاصه و بازبینی‌شدهٔ فرجام‌نامهٔ منتسب به متودیوس پیش از خود است. فرجام‌نامهٔ ادسایی اگرچه بسیار وابسته به فرجام‌نامهٔ منتسب به متودیوس است اما طرح آخرالزمانی منبع خود را چند تغییر مهم می‌دهد و به‌ویژه تاکید بیشتری بر فضای قدسی دارد. فرجام‌نامهٔ ادسایی برخلاف فرجام‌نامهٔ منتسب به متودیوس تصریح می‌کند هم پسران اسماعیل و هم گروه‌های اقوام ناپاک شمالی در مکّه شکست خواهند خورد، شهر ادسا مورد تجاوز قرار نخواهد گرفت و پیروزی نهایی مسیح در پی دو بار بازپس‌گیری اورشلیم خواهد بود. همچنین ادعا می‌کند به‌عنوان پیش‌درآمد پیروزی آتی مسیحیت بر پسران اسماعیل، اسبی که هرگز سواری نداشته است وارد کلیسای قسطنطنیه خواهد شد و سر خود را در افساری می‌گذارد که از میخ‌های صلیب راستین عیسی ساخته شده است. نویسنده در اینجا متکی به افسانهٔ یهودای سیریاکوس[4] بوده است. این متن متقدم ادعا می‌کند مادر

---

[1] Edessa

[2] *Edessene Apocalypse*

[3] *Edessene Fragment*

[4] *Judas Cyriacus Legend*

کُنستانتین، هلنا[1]، صلیب راستین را در اورشلیم کشف کرد و از میخ‌های آن برای پسرش یک افسار ساخت. از آنجا که اغلب محققان تاریخ فرجام‌نامهٔ ادسایی را دههٔ ۶۹۰ می‌دانند اشارات متعدد آن به اورشلیم و صلیب عیسی نیشی به وقایع معاصرش بوده است، چراکه عبدالملک در آن هنگام مشغول استقرار اورشلیم به‌عنوان مرکز اسلام و وضع قانون درمورد نمایش صلیب توسط مسیحیان بود.

فرجام‌نامهٔ ادسایی هم بر تداوم واکنش‌های آخرالزمانی سریانی به اسلام و هم بر اصلاح بدیع این جریان‌ها دلالت دارد. وابستگی آن به فرجام‌نامهٔ منتسب به متودیوس نیز شاهدی بر انتشار سریع آن اثر است. فرجام‌نامهٔ ادسایی در کنار کتاب موضوعات اصلی، فرجام‌نامهٔ منتسب به متودیوس و فرجام‌نامهٔ یوحنای کِهتر نمایانگر دوره‌ای کوتاه اما مهم در واکنش‌های سریانی‌ها به اسلام است. این آثار احتمالاً در برهه‌ای پدید آمدند که جنگ داخلی دوم اعراب و متعاقباً تثبیت حکومت امویان در زمان عبدالملک بسیاری از مسیحیان سریانی را برانگیخت تا علی‌رغم نشانه‌های فزایندهٔ مخالف، نابودی قریب‌الوقوع حکومت اعراب را اعلام دارند.

دستنویس‌ها و ویرایش‌ها

دو دستنویس سوری شرق بخش‌هایی از فرجام‌نامهٔ ادسایی را در بردارند. بخش طولانی‌تر آن در شمارهٔ ۳۵۰ سریانی پاریس[2] به چشم می‌خورد که مجموعهٔ متنوعی از رسالات انجیلی، الهیاتی، تاریخی، حقوقی و علمی است و تاریخ پایان‌نگاشت آن سال ۱۶۴۶ می‌باشد. فرجام‌نامهٔ ادسایی بعد از بحثی از قانون کلیسایی و قبل از بحثی درمورد ترجمهٔ تخصصی اصطلاحات دینی یونانی واقع شده است. متاسفانه درست در همین قسمت، چند ورق از دستنویس، مفقود شده است و متن موجود فرجام‌نامهٔ ادسایی نیمه‌کاره آغاز می‌شود. اثر دیگر در شمارهٔ ۲۰۵۴ الحاقی کمبریج[3] به چشم می‌خورد که دستنویسی است که اکنون تنها دو ورق است. ویلیام رایت بر مبنای کتیبه‌شناسی تاریخ این صفحات را قرن هجدهم می‌داند. محتوای آن با حدود دو سوم میانی قطعهٔ پاریسی

[1] Helena
[2] *Paris Syriac* 350
[3] *Cambridge Additional* 2054

هم‌پوشانی دارد و تنها اختلافات املایی جزیی با یکدیگر دارند. راهنمای دستنویس‌های کمبریج که در سال ۱۹۰۱ توسط رایت تهیه شد بیشترِ مطالب سریانی شمارهٔ ۲۰۵۴ الحاقی کمبریج را نقل‌قول می‌کند. فرانسوا نو در سال ۱۹۱۷ ویرایشی از قطعهٔ پاریسی منتشر کرد. فرانسیسکو خاویر مارتینز در پایان‌نامهٔ دکترای خود در سال ۱۹۸۵ ویرایش نائو را تجدیدچاپ کرد و تمام گونه‌های موجود در شمارهٔ ۲۰۵۴ الحاقی کمبریج را یادآور شد.

نویسنده و تاریخ نگارش

اگرچه فرجام‌نامهٔ ادسایی اکنون تنها در دو دستنویس سوری شرق موجود است اما اغلب محققان معتقدند نویسنده‌ای میافیزیت آن را نوشته است. تاکید آن بر ادسا حاکی از آن است که در آن منطقه که جمعیت میافیزیت آن بسیار بیشتر از جمعیت سوری شرق آن بوده نوشته شده است. همچنین فرجام‌نامهٔ ادسایی همانند فرجام‌نامهٔ منتسب به متودیوس بر میراث اتیوپیایی آخرین پادشاه یونانی‌ها تاکید دارد و این خود نشانهٔ احتمالی دیگری بر تمایلات میافیزیتی نویسندهٔ آن است. دیگر آنکه اغلب محققان معتقدند که فرجام‌نامهٔ ادسایی تنها چند سال پس از فرجام‌نامهٔ منتسب به متودیوس نوشته شده است. در این صورت وابستگی واضح آن به این متن متقدم‌تر و به‌احتمال زیاد میافیزیت، حاکی از آن است که نویسنده‌ای میافیزیت فرجام‌نامهٔ ادسایی را نوشته است. این استدلال اگرچه قاطع نیست اما در مقایسه با نظریهٔ دیگری که می‌گوید یکی از معدود اهالی سوری شرق ادسا نسخه‌ای از متنی میافیزیت که تنها چند سال قبل از آن نوشته شده بود را به دست آورد، فرضیه‌ای بسیار محتمل‌تر ارائه می‌دهد.

از آنجا که قدیمی‌ترین نسخهٔ فرجام‌نامهٔ ادسایی مربوط به دستنویسی است که در سال ۱۶۴۶ نوشته شده است محققان قرن بیستمی گسترهٔ تاریخی وسیعی را به زمان نگارش متن اصلی آن نسبت می‌دهند. وابستگی آن به فرجام‌نامهٔ منتسب به متودیوس که غالباً تاریخ آن را اوایل دههٔ ۶۹۰ می‌دانند تاریخ عموماً مقبولی به دست می‌دهد که بایستی پس از آن نوشته شده باشد. اشاره‌ای در فرهنگ لغت قرن دهمی بَر بهلول[1] که به نظر می‌رسد اشاره‌ای به فرجام‌نامهٔ ادسایی باشد تاریخ

[1] Bar Bahlul

محتملی به دست می‌دهد که این اثر قبل از آن نوشته شده است. با این وجود اغلب محققان امروزی بر حوالی سال ۶۹۲ به‌عنوان تاریخ نگارش آن اجماع نظر دارند.

تعدادی از جزییات متن نیز این فرضیه را تقویت می‌کنند. به‌ویژه یکی از آنها که اشاره‌ای به ظهور آخرین پادشاه یونانیان «در پایان ۶۹۴ سال» است. متاسفانه نویسنده نمی‌گوید که کدام تقویم را به کار برده است. اما اگر به تاریخ تولد مسیح که در آثار نویسندگان دیگر ادسا به چشم می‌خورد تصحیح شود مطابق با سال ۶۹۲ می‌شود. فرجام‌نامهٔ ادسایی شامل جزییاتی هم هست که بسیاری از محققان آن را اشاره به جنگ داخلی دوم اعراب و اصلاحات مالیاتی عبدالملک می‌دانند که تایید دیگری بر دههٔ ۶۹۰ به‌عنوان تاریخ آن است. اگر چنین باشد فرجام‌نامهٔ ادسایی نمایانگر بازبینی فرجام‌نامهٔ منتسب به متودیوس است که اندکی پس از نگارش آن متن صورت گرفته است.

* * *

... به‌خاطر ظلم و گناهان پسران هاجر. سپس شرق با شمشیر و با جنگ‌های بسیار ویران خواهد شد. چراکه اقوام علیه یکدیگر و پادشاهی‌ها علیه یکدیگر برمی‌خیزند و شمشیر خودشان به آنها می‌پیوندد. ارمنستان ویران خواهد شد و نیز بسیاری از شهرهای قلمرو روم. هنگامی که سال‌هایی به‌اندازهٔ یک و نیم هفته - یعنی ده سال و نیم – از دوران پسران هاجر گذشت ظلم‌شان فزونی می‌گیرد. آنها هر آنچه از طلا، نقره، برنز یا آهن، [حتی] پوشاکشان و کل ساکنانشان است می‌برند... از مردگان، به‌طوری که زنده‌ها از کنار مردگان عبور می‌کنند و می‌گویند «خوش به حالتان که در این زمان در میان زنده‌ها نیستید». هفت زن یک مرد را دستگیر می‌کنند و به او می‌گویند... ، همان طور که در اخبار خوب انجیل نوشته شده است. و به‌علت ظلم، فلاکت و قحطی، مرد از همسرش و پسرانش و زن از شوهرش فرار می‌کند. باران کم می‌شود و چشمه‌سارها و میوهٔ درختان پایان می‌یابند. در آن زمان به‌خاطر بی‌تقوایی پسران اسماعیل برکت زمین کم می‌شود.

سپس هنگامی که این سال‌هایی که گفتیم – یک و نیم هفته – گذشت در پایان ۶۹۴ سال، پادشاه یونانی‌ها خواهد آمد. او نشانه‌ای دارد که [اکنون] در روم [یعنی قسطنطنیه] است: میخ‌هایی که در دستان سرورمان مسیح و در دستان دزدان بودند. آنها در هم آمیخته‌اند و کسی نمی‌داند کدام [میخ] متعلق به عیسی مسیح و کدام یک متعلق به بقیه است. ازاین‌رو همهٔ آنها را با هم در آتش 223

انداخته و ذوب می‌کنند و از آنها یک لگام (که افسار است) می‌سازند و آن را در کلیسا می‌آویزند. هنگامی که اسبی که هیچگاه به کسی سواری نداده است و افسار هم نبسته است می‌آید و به میل خود سرش را در افسار می‌گذارد رومی‌ها خواهند دانست که پادشاهی مسیحیان فرا رسیده است. آنها حکومت تمام زمین را از پسران هاجر و دیگران می‌گیرند. آنگاه چنان‌که مکتوب است [پادشاه] یونانیان پادشاهی‌اش را به خدا پس می‌دهد [مزامیر ۶۸:۳۱]. تا به امروز، این افسار [در آنجا] موجود می‌باشد.

آنگاه پادشاه یونانیان از غرب خواهد آمد و پسرش از جنوب [خواهد آمد]. سپس پسران اسماعیل فرار خواهند کرد و در بابِل گرد هم می‌آیند. پادشاه یونانیان بر آنها پیروز خواهد شد. آنها از آنجا به شهر مکّه فرار خواهند کرد. پادشاهی آنها در آنجا به پایان خواهد رسید. پادشاه یونانیان بر سرتاسر زمین حکومت خواهد کرد. برکت به زمین باز خواهد گشت. باران، میوهٔ درختان، ماهی‌های اقیانوس‌ها و رودخانه‌ها [همه] فزونی می‌گیرند. بر تمام مخلوقات همهٔ اقوام و همهٔ مردمان صلح و آرامش حاکم می‌شود. آنگاه زنده‌ها باز هم از کنار مردگان می‌گذرند اما خواهند گفت «چه خوشبخت بودید [اگر] امروز در میان زنده‌های این پادشاهی [بودید]».

پادشاهی یونانیان ۲۰۸ سال دوام خواهد آورد. پس از آن باز هم گناه در دنیا زیاد می‌شود. یک بار دیگر در خیابان‌ها و در جمع‌ها آزادانه و آشکار همچون حیوانات، زنا انجام خواهد گرفت و زمین با گناه آلوده خواهد شد.

224 سپس دروازه‌های ارمنستان گشوده خواهند شد و عجوج و مجوج خواهند آمد. آنها بیست و چهار قبیله هستند و به بیست و چهار زبان صحبت می‌کنند. وقتی اسکندر پادشاه دید که آنها جانوران موذی زمین، تمام ناپاکی‌ها، گوشت انسان، مردگان و هر چیز چندش‌آوری را می‌خورند و نیز جادوگری و تمام اعمال شر را انجام می‌دهند، [او] آنها را گرد آورد و به آن کوه‌ها راند و در آنجا محبوس کرد. او از خدا خواست کوه‌ها را به هم بچسباند. و اینچنین نیز شد. اما دهانه‌ای به اندازهٔ بیست ارش بین کوه‌ها باقی ماند. او آن دهانه را با سنگ‌هایی به نام آهنربا پر کرد که به آهن می‌چسبند و در تماس با آتش آن را خاموش می‌کنند و جادو بر آنها اثر ندارد.

در پایان دوران، این دروازه‌ها گشوده خواهند شد و آنها پیش خواهند آمد. آنها زمین را آلوده خواهند کرد. آنها بچه را از آغوش مادرش می‌گیرند، او را می‌کشند و به مادرش می‌دهند تا او را بپزد.

اگر مادر او را نخورد او را نیز می‌کشــند. آنها موش و تمام جانوران موذی و چندش‌آور را می‌خورند. رحمت خدا از ساکنان زمین کنار خواهد رفت. انسان‌ها تمام انواع مصیبت – قحطی، خشکسالی، یخبندان، ســرما و ظلم بســیار – را در روزگارشــان خواهند دید، به‌گونه‌ای که خود را در زمین دفن خواهند کرد. اگر خدا این روزها را کوتاه نمی‌کرد تمام بشر می‌مردند.

بعضــی می‌گویند آنها از زمانی که می‌آیند تا وقتی که نابود شــوند دو ســال و هشــت ماه
حکومت خواهند کرد. وقتی آنها در تمام زمین ســیر کنند و بر تمام دنیا حکومت نمایند خدا به 225
بندگانش رحم خواهد آورد. او آنها را در سرزمینی گرد خواهد آورد که پسران اسماعیل در آنجا نابود
شدند و آن سرزمین، مکّه است. سپس خدا به فرشتگان فرمان خواهد داد تا آنان را با تگرگ سنگسار
کنند تا تمام آنها نابود شــوند و کســی از آنها باقی نماند. در روزگار آنها اوزان و مقیاس‌ها از میان
می‌روند. چهرهٔ آنها کریه است و هرکس آنها را ببیند از آنها متنفر و هراسان خواهد شد. قد هریک از
آنها به اندازهٔ یک دست است.

در آن زمان، پســر ویرانی (که ضــدمســیح نامیده خواهد شــد) خواهد آمد. او با فریب و دروغگویی دنیا را بدون [استفاده از] شمشیر قبضه خواهد کرد. گناهان او از گناهان شیطان هم بیشتر خواهد شد. یعقوب به پسرانش چنین گفت: «گرد هم آیید تا آنچه در پایان روزگار بر سرتان خواهد آمد را نشــانتان دهم» [پیدایش ۴۹:۱]. او درمورد [همین] زمان با آنها صــحبت می‌کرد. هرچه سرورمان گفته است محقق خواهد شد. یعنی شیطان به ضدمسیح خواهد پیوست. درست همان طور که الوهیت با انسانیت یکی شد و نشانه‌ها و عجایبی را نشان داد، [همین طور ضدمسیح هم] نشانه‌هایی (البته بیهوده) را به مردم نشان خواهد داد. او شایعاتی عجیب و دروغ نشر خواهد داد. با فریب و جادو مردگان را زنده خواهد کرد و معلولان و نابینایان [را شفا خواهد داد].

او در صور به دنیا خواهد آمد، در صیدا [بزرگ خواهد شد] و در کَفَرناحوم سکونت خواهد
کرد. ازاین‌رو سرورمان [گفت] «وای بر تو، ای خورَزین. وای بر تو، ای بیت‌صیدا و تو کَفَرناحوم. تا
کی ســر به فلک خواهید افراشــت؟ به عالم اسفل پایین آورده خواهید شــد» [متی ۲۳–۱۱:۲۱؛ لوقا
۱۰:۱۳–۱۵]. او بدون جنگ بر تمام دنیا حاکم خواهد شد و می‌گوید خودِ مسیح است. او در میان 226
هوادارانش از جایی به‌جای دیگر خواهد رفت. او در کنار خود هزاران هزار دیو و توده‌هایی بی‌شــمار
خواهد داشــت. او قربانی کردن و عشــای ربانی را از میان خواهد برد. توده‌های یهودیان نخســتین

کسانی خواهند بود که توسط او گمراه می‌شوند و می‌گویند که او مسیح است. عروسان شوهرانشان را ترک کرده و در پی او روان خواهند شد. او بر تمام زمین حکومت خواهد کرد. اما وارد شهر اِدِسا نخواهد شد. زیرا خداوند آن را متبرک و محافظت کرده است. او وارد این چهار صومعه که دیرپاترین صومعه‌های دنیا خواهند بود نیز نخواهد شد. سرانجام او وارد اورشلیم و معبد خواهد شد که در انجیل هم آمده است «آنگاه که نشانهٔ کریه را در مکان مقدس می‌بینید» [متی ۲۴:۱۵] ([یعنی] شرارت، گناه و زنا؛ چراکه نشانهٔ کریه، ضدمسیح است). و هنگامی که او وارد اورشلیم شود خنوخ[1] و ایلیا[2] از زمین زنده‌ها بیرون می‌آیند. آنها برخواهند خاست و با او مشاجره کرده و او را لعن خواهند کرد. او وقتی آنها را ببیند همچون نمک در آب حل خواهد شد و همراه با دیوهایی که به او پیوسته‌اند توسط مردان [دیگر] داوری خواهد شد.

سپس پادشاه یونانیان به اورشلیم خواهد آمد و از جُلجُتا که منجی ما در آنجا به صلیب کشیده شد بالا خواهد رفت. صلیب سرورمان در دستش خواهد بود. پادشاه یونانیان از اعقاب کوشیات[3]، دختر کوشی پادشاه کوش که نوبیایی[4] نامیده می‌شوند خواهد بود. و هنگامی که [پادشاه
227 یونانیان] در حالی که صلیب در دست دارد بالا می‌رود تاجی که از آسمان بر سر امپراتور پیشین، جوویان نازل شده بر بالای صلیب عیسی مسیح گذاشته خواهد شد. [پادشاه یونانیان] صلیب و تاج را به‌سوی آسمان بلند می‌کند. جبرییل، سرور فرشتگان نازل خواهد شد و صلیب و تاج را گرفته و آنها را به آسمان خواهد برد. آنگاه پادشاه، هرکسی بر روی زمین، تمام حیوانات و تمام احشام خواهند مرد. چون شکوه او به نور یا چیز دیگری احتیاج ندارد هیچ‌چیزی زنده نخواهد ماند، [حتی] نوری که خدا برای فرزندان آدمِ گناهکار آفرید. ستارگان مثل برگ فرو خواهند ریخت و زمین به آنچه که بود باز خواهد گشت: خالی و تهی.

هنگامی که تمام مخلوقات از بین رفتند بلافاصله در یک چشم به هم زدن شیپور و کرنا به صدا درخواهند آمد. خوبان و بدان گرد هم خواهند آمد زیرا برای هرکس یک رستاخیز وجود دارد. همچون زنی که در حال زاییدن است، زمین را درد فرا خواهد گرفت و آدم و فرزندانش خواهند آمد.

---

1 Enoch
2 Elijah
3 Kushyat
4 Nubians

کسی نیست که فوراً دوباره زنده نشده باشد. سپس نوری بیشتر از نور خورشید از شرق برخواهد آمد. سرورمان عیسی مسیح همچون آذرخش خواهد آمد و هر آنچه داوود نبی گفت را محقق خواهد کرد: «آوایی بلند از شرق برخواهد آمد که در آسمان هم شنیده خواهد شد» [مزامیر ۶۸:۲۲]. نور، خوبان را از بدان [جدا خواهد کرد]. [خوبان] نوری بی‌نظیر خواهند دید که مثل آن هرگز دیده نشده است،
زیرا برای همه تنها یک رستاخیز، اما نه یک پاداش وجود دارد. برای بدان هم عذابی بالاتر از آن 228
نیست که نمی‌توانند آن نور را ببینند.

سپس ساعت حساب و داوری فرا خواهد رسید. داوری، جدا کردن [خوبان] از بدان است. زبان و تکلم متوقف خواهند شد و خوبان و بدان هر دو برای داوری پیش خواهند آمد. خوبان به آسمان صعود خواهند کرد و بدان بر روی زمین باقی خواهند ماند. این است جهنم بدان. همان طور که مار اِفرِم آموزگار گفت «آتش همچون تبی سوزان درون خود فرد است. جهنم درون آنان است». بدین ترتیب خوبان به آسمان و به پادشاهی صعود خواهند کرد. آنها فقط یک پاداش نخواهند داشت. بلکه در آن زمان به هرکس مطابق با آنچه انجام داده است پاداش داده می‌شود.

تفسیر بخش‌هایی از انجیل

حنَنیشوع اول

سوری شرق

اواخر قرن هفتم

حنَنیشـوع اول (متوفی ۶۹۹/۷۰۰) رییس و جاثلیق کلیسـای سـوری شـرق از حدود سـال ۶۸۵ تا حدود سـال ۶۹۲ بود. در اوایل دههٔ ۶۹۰ یک حاکم مسـلمان او را عزل کرد و او در صـومعهٔ مار یونان[۱] عزلت گزید. حنَنیشـوع به‌احتمال زیاد در اواخر عمرش تفسـیری بر انجیل نوشـت که تنها بخش‌هایی از آن به‌صـورت منقول در آثار تفسـیری بعد بر جای مانده اسـت. در یکی از این بخش‌ها که عمدتاً درمورد ورود عیسی به اورشلیم است او به‌اختصار اشاره‌ای هم به «حماقتی جدید» می‌کند که عیسی را صرفاً یکی از پیامبران می‌داند. این اشاره اگرچه اشاره‌ای بسیار مختصر به اسلام است اما یکی از نخستین اشارات مسیحیان به عقاید اسلامی درمورد عیسی می‌باشد.

دستنویس‌ها و ویرایش

تفسـیر حنَنیشـوع از آیهٔ ۲۱:۹ متی اکنون در جَنَّت بُسّامه[۲] (باغ شـادی‌ها) به چشـم می‌خورد که تفسـیری بر بخش‌هایی از انجیل[۳] سـوری شـرق اسـت و احتمالاً بین قرون دهم و سـیزدهم نوشـته

[1] Mār Yunan
[2] *Gannat Bussāmē*

[۳] lectionary: فهرست بخش‌هایی از انجیل که طی سال در کلیسا قرائت می‌شود.

شده است. تعدادی از دستنویس‌ها در جَنَّت بُسّامه موجودند اما ویرایش انتقادی کل اثر تهیه نشده است. گریت راینینک در سال ۱۹۹۰ ترانویسی[۱] قطعهٔ حنَیشوع را منتشر کرد که در شمارهٔ ۹۳۵۳ ارتودوکس کتابخانهٔ بریتانیا[۲] (به تاریخ ۱۸۹۲) به چشم می‌خورد.

نویسنده و تاریخ نگارش

هیچ‌کس هویت نویسندهٔ این قطعه را زیر سؤال نبرده است، به‌ویژه آنکه سبک و محتوای آن شبیه سبک و محتوای چندین نقل‌قول دیگری است که منابع متاخرتر به حنَیشوع نسبت می‌دهند. معلوم نیست او تفسیر خود بر انجیل را چه زمانی نوشته است. بعضی معتقدند چون او بیشترِ دههٔ آخر عمرش را در صومعهٔ مار یونان گذرلند این برهه می‌تولند تاریخی محتمل‌تر برای نگارش چنین اثری باشد.

* * *

اگر یهودیان کسی را – نه روحانی، نه پادشاه و نه کسانی که از غیبگویی مبهوت می‌شوند – به این شکل، آن‌گونه که منحصراً عیسی [گرامی داشته می‌شود] گرامی نداشته بودند پس چرا مناقشه‌کنندگان یهودی و روی‌گردانان از خدا با خدا دانستن عیسی مخالفت می‌کنند؟ اگر او دروغگو بود چرا به‌عنوان کسی شناخته شد که به نام پروردگار آمد و نیز مقدس شد و پادشاهی یهود را اعلام کرد؟ اگر او آن‌طور که حماقتی جلید درمورد آن وراجی می‌کند [فقط] یک پیامبر بود – [یعنی] «این عیسی [پیامبر] ناصری از اهالی جلیله است» [متی ۲۱:۱۱] – مردم (گاه بزرگسال و گاه بچه‌ای که هنوز بالغ نشده است) کِی و به کدام پیامبر فریاد هوشیعانا[۳] برمی‌آورند؟

---

[1] transliteration
[2] *British Library Or.* 9353

[۳] hossana: به معنی «خدا را سپاس»

زندگینامهٔ تئودوطه

میافیزیت

احتمالاً اواخر قرن هفتم میلادی

زندگینامهٔ سریانی تئودوطه[1]، اسقف میافیزیت اواخر قرن هفتم آمید[2] که قرار است به‌زودی انتشار یابد مشتمل بر اشاراتی به مالیات و چندین قسمت است که شخصیت‌های اسلامی نقش مهمی در آنها دارند. آنچه اهمیت خاصـــی در آن دارد روایت آن از تعاملات بین تئودوطه، مقامات مسلمان و مسلمانان دیگر است.

برای نمونه زندگینامهٔ تئودوطه می‌گوید که در کلیســـایی لبریز از جمعیت، اعراب در کنار مسیحیان حضور یافته تا شاهد انتصاب تئودوطه باشند. در جایی دیگر، هاجری‌ها به یکی از مواعظ او گوش می‌ســـپارند و پیوســـته از فرمان‌های او پیروی می‌کنند. مقامات حکومتی نیز به همین میزان تحت‌تاثیر او هســـتند. حاکمی عرب دعای خیر تئودوطه را می‌طلبد، مقامات ادســـا هنگامی که تئودوطه وارد آن شهر می‌شود به پیشواز او می‌آیند و حاکم شهر دارا[3] برای ساختن صومعه‌ای جدید به او کمک می‌کند.

برخوردی خصمانه‌تر زمانی روی می‌دهد که شیطان، حاکم عرب ناشناسی را اغوا می‌کند تا تئودوطه را به همدستی با بیزانس متهم کند. حاکم خبیث سپس تئودوطه را بازداشت می‌کند، او را

---

[1] Theoduṭē
[2] Amid
[3] Dara

به مسجد می‌کشاند و مضروب می‌سازد. عصر همان روز خدا آن حاکم را کور می‌کند و او نیز بخشش از سوی تئودوطه را التماس می‌کند. از بخت بد حاکم، تئودوطه چندان باگذشت نیست. تئودوطه او را لعنت می‌کند و به او می‌گوید از خشم خدا گریزی نیست. تنها گذشت او آن است که برای ستایش نام خدا، حاکم بینایی‌اش را به دست خواهد آورد، اما پس از آن «باز هم و این بار شدیدتر مجازات می‌شود». تئودوطه صلیب می‌کشد و برای شفای حاکم نام عیسی را می‌برد. همه شگفت‌زده می‌شوند و مسیحیان، هاجری‌ها و کافران برای طلب دعای خیر تئودوطه هجوم می‌آورند. و اما حاکم روز بعد از اسب به زمین می‌افتد و می‌میرد.

همان طور که این نمونه‌ها نشان می‌دهند زندگینامهٔ تئودوطه روایت عینی نیست. با این وجود توصیفات آن می‌تواند نشان‌دهندهٔ مرزهایی بسیار نفوذپذیرتر از آنچه معمولاً به اوایل مسیحیت و اسلام نسبت داده می‌شود باشد. از آنجا که انتشارات دانشگاه بریگام یونگ[1] به‌زودی ویرایش و ترجمه‌ای از متن آن را منتشر خواهد کرد ترجمهٔ خودم را در این کتاب نیاورده‌ام.

دستنویس‌ها و ویرایش

زندگینامهٔ تئودوطه به زبان سریانی در دستنویس قرن دوازدهمی شمارهٔ ۲۷۵ ماردین[2] که بخشی از آن آسیب دیده بر جای مانده است. نسخهٔ گارشونی (عربی به خط سریانی) آن هم موجود است و در دستنویس قرن هجدهمی شمارهٔ ۱۹۹ سنت مارک اورشلیم[3] به چشم می‌خورد. اندرو پالمر و جک تانوس[4] در حال تهیهٔ ویرایش و ترجمهٔ انگلیسی این زندگینامه هستند که به‌زودی منتشر خواهد شد.

[1] Brigham Young University Press
[2] *Mardin* 275
[3] *St. Mark Jerusalem* 199
[4] Jack Tannous

نویسنده و تاریخ نگارش

در انتهای این زندگینامه بیان می‌شود که توسط کشیشی به نام شمعون ساموساتایی[1] نوشته شده است. اما متن آن مدعی است که شمعون نویسنده نبوده است. بلکه شاگرد بی‌سواد تئودوطه به نام جوزف زندگینامه را برای شمعون دیکته کرده است. پالمر و تانوس که مستقیماً روی متن منتشرنشدهٔ آن کار کرده‌اند قویاً اطمینان می‌دهند که این ادعا درست است و ازاین‌رو تاریخ زندگینامه را کمی پس از مرگ تئودوطه در سال ۶۹۸ می‌دانند. با این وجود این امکان هم هست که این انتساب غلط باشد. محتوای آن به‌وضوح حکایت از نویسنده‌ای میافیزیت دارد. اما دست‌کم تا زمان انتشار اثر و بررسی آن از سوی محققان دیگر، نویسنده و تاریخ نگارش آن قابل‌بحث است.

1 Symeon of Samosata

پایان‌نگاشت شماره ۱۴٬۴۴۸ الحاقی کتابخانهٔ بریتانیا

سوری شرق

۶۹۹ میلادی

شمارهٔ ۱۴٬۴۴۸ الحاقی کتابخانهٔ بریتانیا[1] یکی از دو دستنویس سریانی دوران اموی است که پایان‌نگاشت آن مشتمل بر تاریخ هجری است. این نشان می‌دهد که ظرف چند دهه پس از مرگ محمّد، مسیحیان سریانی، دیگر با تاریخ هجری آشنا شده بودند (هرچند این نگارندهٔ خاص تاریخ را به اندازهٔ یک سال اشتباه حساب کرده است). این یادداشت کوتاه از لحاظ واژگان هم مهم است. نگارنده فاتحانش را هم اعراب و هم اسماعیلی‌ها می‌خواند و به نظر می‌رسد این اصطلاحات را به‌جای یکدیگر به کار می‌برد. این نگارنده برخلاف نویسندگان آخرالزمان‌گرای معاصرش، اسماعیلی‌ها را هم صاحب پادشاهی و هم صاحب سلسله (آل مروان) می‌داند و تاریخ سیاسی اسلام را برای کمک به تعیین تاریخ نگارش دستنویس به کار می‌برد.

---

[1] *British Library Additional* 14,448

دستنویس و ویرایش

شمارهٔ ۱۴٬۴۴۸ الحاقی کتابخانهٔ بریتانیا دستنویسی سوری شرق و ۲۰۹ برگی است که شامل ترجمهٔ سریانی بیشترِ عهد جدید است. طبق این پایان‌نگاشت، شش ماه طول کشیده است تا نگارنده این حدود چهارصد صفحه را رونویسی کند. ویرایشی از این پایان‌نگاشت در راهنمای دستنویس‌هایی که در سال ۱۸۷۰ توسط ویلیام رایت تهیه شده است به چشم می‌خورد.

نویسنده و تاریخ نگارش

آخرین تاریخ‌هایی که در پایان‌نگاشت آمده‌اند عبارتند از فوریهٔ سال ۱۰۱۲ سلوکی (۶۹۹ میلادی) و ۸۰ هجری (۷۰۰ میلادی). به‌احتمال زیاد نگارنده در محاسبهٔ تاریخ کمی اشتباه کرده و این اشتباه مربوط به محاسبهٔ تاریخ اعراب می‌باشد تا «محاسبهٔ معروف یونانی‌ها».

*　　*　　*

این [عهد] جدید در روز اول آگوست آغاز شد و هنگامی که ده روز از فوریه گذشته بود به پایان رسید: در سال ۱۰۱۲ مطابق با محاسبهٔ معروف یونانی‌ها، که [سال] ۸۰ مطابق با محاسبهٔ اعراب و در زمان پادشاهی آل مروان در روزگار... [اسم]اعیلی‌هاست.

فرجام‌نامهٔ یوحنای کِهتر

میافیزیت

به‌احتمال زیاد اوایل قرن هشتم میلادی

فرجام‌نامهٔ یوحنای کِهتر مدعی است الهامی بر یوحنای کِهتر، پسر جوان‌تر از دو پسر زِبِدی می‌باشد («کِهتر» به همین خاطر است). این فرجام‌نامه بر مبنای تصویری از یک مکاشفه است و این‌گونه آغاز می‌شود که یک فرشته طوماری به یوحنا نشان می‌دهد که در آن نوشته شده انسان‌ها در پایان زمان چه رنج‌هایی خواهند کشید و نوایی آسمانی جزییات بیشتری از رستاخیز به او می‌دهد. فرجام‌نامهٔ یوحنای کِهتر با تغییر طرح کتاب دانیال درمورد چهار پادشاهی متوالی، از ظهور و سقوط روم، پارس و ماد می‌گوید. خدا هریک از این پادشاهی‌ها را به‌خاطر گناهانشان نابود می‌کند. اما بیشترِ این فرجام‌نامه درمورد پادشاهی چهارم یعنی اعقاب اسماعیل است. این پادشاهی جنوب، تمام زمین را فتح می‌کند (که اشاره‌ای است به آیهٔ ۱۱:۵ کتاب دانیال، «آنگاه پادشاهی جنوب نیرومند می‌گردد»). مشخصهٔ این حکومت غارت، بردگی و مالیات بی‌سابقه است. سرانجام خدا از این آخرین پادشاهی به خشم خواهد آمد و فرشتهٔ خشم را برای تفرقه افکندن در میان آنان خواهد فرستاد. آنها به دو گروه تقسیم می‌شوند و در جنگ داخلی، بسیاری خواهند مرد. سپس پادشاهی از شمال علیه پادشاهی جنوب برخواهد خاست. اما نابودی مردمان جنوب توسط خداوند صورت می‌گیرد که آنان را به سرزمینی که از آنجا آمده بودند باز خواهد گرداند. در آنجا بدون هیچ جنگ دیگری خداوند آنها را طوری در هم می‌کوبد که هرگز دوباره برنخواهند خاست.

فرجام‌نامهٔ یوحنای کِهتر برخی از شدیدترین توصیفات سریانی برجای‌مانده از حکومت اسلامی را ارائه می‌دهد. این اثر، مردم جنوب را مردمی بدقیافه، با ظاهری زنانه توصیف می‌کند که به مخلوقات خدا بی‌حرمتی می‌کنند. آنها مردمی ناپاک هستند که تمام اکناف زمین را غارت کرده و به بردگی می‌کشانند و از نام پروردگار بیزارند و مسیحیان تحت‌حکومت آنها به‌ویژه به‌واسطهٔ مطالبهٔ دائم خراج متحمل ظلم بسیار می‌شوند. این اثر همچنین شامل یکی از نخستین اشارات مسیحی به محمّد است که از او به‌عنوان «جنگجویی که آنها او را پیامبر می‌خوانند» یاد می‌کند. فرجام‌نامهٔ یوحنای کِهتر شاید یکی از نخستین اشارات به گرویدن مسیحیان به اسلام را نیز شامل باشد. عبارتی که من به‌صورت «همچون عروس‌ها و دامادها رفتار می‌کنند» ترجمه کرده‌ام را دیگران «همچون عروس‌ها و دامادها تغییر کرده‌اند» ترجمه کرده‌اند. فعل مورد بحث (اثپک[1]) می‌توانند هریک از این دو معنی را داشته باشد و تشبیه مزبور در هر دو حالت واضح نیست.

همان طور که دیگران هم خاطرنشان ساخته‌اند شاید برجسته‌ترین ویژگی این فرجام‌نامه آن است که رستاخیزشناسی آن تفاوت زیادی با رستاخیزشناسی آثار آخرالزمانی سریانی قبلی درمورد اسلام دارد. نویسندگان سریانی پیشین بر ماهیت گذرای حکومت فاتحانشان تاکید داشتند و تاکید می‌کردند اعراب آن‌قدر نخواهند پایید که یک پادشاهی واقعی تاسیس کنند. این نویسندگان پیشین به این تعبیر مسیحی متعارف از طرح دانیال متمسک می‌شدند که در آن رومیان (بیزانسی‌های آن زمان) پادشاهی نهایی جهان را تشکیل می‌دادند. در نتیجه، آثاری مثل فرجام‌نامهٔ منتسب به متودیوس بر ویژگی رستاخیزشناسانهٔ آخرین پادشاه بیزانسی جهان تمرکز دارند که شکوهمندانه اعراب را شکست می‌دهد و به امر هدایت در آخرالزمان یاری می‌رساند.

برعکس، فرجام‌نامهٔ یوحنای کِهتر چهار پادشاهی دانیال را به ترتیب به‌صورت رومی‌ها، پارسیان، مادها (به ترتیبی کاملاً غیرتاریخی) و مردم جنوب تعبیر می‌کند. به‌علاوه، اگرچه پادشاه شمال را هم در بر می‌گیرد، اما این شخصیت کاملاً متفاوت از پادشاه یونانی‌های فرجام‌نامهٔ منتسب به متودیوس و فرجام‌نامهٔ ادسایی است. این شمالی نه مردم جنوب را خارج از قلمرو مسیحیان تعقیب می‌کند و نه نهایتاً آنان را شکست می‌دهد. همین طور فرجام‌نامهٔ یوحنای کِهتر نه با پایان دنیا بلکه با فرستادن مردم جنوب از سوی خدا به جایی که از آنجا آمده بودند به پایان می‌رسد.

---

1 *ʾthpk*

بین نگارش فرجام‌نامهٔ یوحنای کِهتر و فرجام‌نامهٔ بعدی موجود سریانی ضداسلامی بیش از صد سال فاصلهٔ زمانی وجود دارد. با تثبیت موفقیت‌آمیز سلسلهٔ امویان پس از جنگ داخلی دوم اعراب برای مسیحیان سریانی هرچه بیشتر مشخص شد که حکومت اعراب به این زودی از بین نمی‌رود. حتی این آخرین فرجام‌نامهٔ عصر اموی هرچه به پایانش نزدیک‌تر می‌شود بی‌رمق‌تر می‌شود و بازگشت اوضاع قریب‌الوقوع و شکوهمندی که از سوی نویسندگان سوری پیشین تصور شده بود را با پایانی بسیار مقهورتر جایگزین می‌سازد.

دستنویس و ویرایش

تنها یک نسخه از فرجام‌نامهٔ یوحنای کِهتر بر جای مانده که در شمارهٔ ۹۳ سریانی هاروارد[1] موجود است. این نسخه، دستنویسی ناقص است که جی. رِندِل هریس[2] بر اساس کتیبه‌شناسی تاریخ آن را اواسط قرن هشتم می‌داند. این دستنویس موجود شامل مجموعه‌ای از اسناد است که عبارتند از نامه‌های یعقوب ادسایی، گزیده‌ای از سِورِوس انطاکیه‌ای[3]، مجموعهٔ مفصلی از قوانین پاپی، بحثی درمورد کسانی که از ارتدادشان توبه می‌کنند و بررسی نام‌های قدرت‌های آسمانی. بلافاصله پس از مجموعه سؤالاتی از سوی شرقی‌ها و قبل از گزیده‌ای از تعالیم آدای[4]، اثری یازده برگی با عنوان انجیل دوازده حواری به همراه مکاشفات هریک از آنان[5] به چشم می‌خورد. این مجموعه شامل یک مقدمه (انجیل دوازده حواری) و پس از آن سه فرجام‌نامه است که یکی از آنها به پطرس حواری، یکی به جیمز و یکی هم به یوحنا نسبت داده می‌شود. فرجام‌نامهٔ شمعون پطرس[6] عمدتاً به مجادله علیه کلیسای شرق، فرجام‌نامهٔ جیمز حواری[7] به مجادله علیه یهودیت و فرجام‌نامهٔ یوحنای کِهتر به ظهور اسلام مربوط می‌شوند. هریس در سال ۱۹۰۰ ویرایشی از این متون منتشر کرد.

---

[1] *Harvard Syriac* 93
[2] J. Rendel Harris
[3] Severus of Antioch
[4] *Teachings of Addai*
[5] *The Gospel of the Twelve Apostles Together with the Revelations of Each of Them*
[6] *Apocalypse of Simon Peter*
[7] *Apocalypse of James the Apostle*

نویسنده و تاریخ نگارش

اگرچه آخرین بخش انجیل دوازده حواری به همراه مکاشـفات هریک از آنان به یوحنای حواری نسبت داده می‌شود، فرجام‌نامهٔ یوحنای کِهتر مسلماً یک نام مستعار است. این فرجام‌نامه به وقایع تاریخی بسیاری اشـاره می‌کند که مدت‌ها پس از قرن اول رخ داده‌اند؛ مثل ظهور کُنسـتانتین، قتل خسـرو دوم شـاهنشـاه پارس، فتوحات اسـلامی و آغاز سـلسـلهٔ امویان. آخرین اشـارهٔ تاریخی قابل‌تاریخ‌گذاری آن شکست ابن‌الزبیر به دست عبدالملک در سال ۶۹۲ به نظر می‌رسد. اگرچه این امر تاریخ مشخصی را معلوم می‌کند که این متن بایستی پس از آن نوشته شده باشد اما کاملاً معلوم نیست که از سال ۶۹۲ تا زمان نگارش فرجام‌نامهٔ یوحنای کِهتر چند سال فاصله وجود دارد. هریس اشارهٔ فرجام‌نامه به اینکه اسماعیل پدر دوازده امیر بوده است را اشاره به دوازده خلیفه دانسته است. او همچنین بحث این اثر از جنگ داخلی را مربوط به ظهور عباسـیان تعبیر کرده اسـت. ازاین‌رو تاریخ نگارش آن را اواخر دههٔ ۷۴۰ دانسـته و گفته اسـت که دسـتنویس موجود، نسـخهٔ اصـلی می‌باشـد. تحقیقات تازه‌تر می‌گویند که با توجه به اینکه کتاب پیدایش گفته که اسـماعیل پدر دوازده امیر بوده است عدد نمادین دوازده برای نویسنده مهم‌تر از صحت تاریخی آن بوده است. علاوه بر آن، جزییات فرجام‌نامهٔ یوحنای کِهتر با دوران حکومت عبدالملک (متوفی ۷۰۵) بهتر سـازگار اسـت تا با پایان سلسلهٔ امویان. ازاین‌رو اغلب محققان امروزی تاریخ نگارش آن را اوایل قرن هشتم می‌دانند.

متون مجاور فرجام‌نامهٔ یوحنای کِهتر به‌وضـوح نشـان از نویسـنده‌ای میافیزیت دارند: فرجام‌نامهٔ شـمعون پطرس شـامل مجادله‌ای علیه کلیسـای شـرق اسـت و دسـتنویس آن نیز مشـتمل بر رساله‌ای از سِوِروس علیه پیروان نستوریوس و نیز چندین اثر از یعقوب ادسایی میافیزیت است. هم هریس و هم هان ج. و. دریجوِرس[1] مبدا اثر را ادسـا دانسـته‌اند. این موضـوع از سـوی شـمارهٔ ۹۳ سـریانی هاروارد (به‌ویژه آثار یعقوب ادسـایی و گزیده‌ای از تعالیم آدای که درمورد ادسـا هسـتند) نیز تایید می‌شـود. علاوه بر آن همان طور که هریس هم یادآور شـده اسـت انجیل دوازده حواری تاریخ تولد مسیح را به اشتباه سال ۳۰۹ تقویم سلوکی که مورد استفادهٔ اغلب مسیحیان سوری ابتدایی بوده است می‌داند و این تاریخی است که معمولاً در میان نویسندگان ادسایی به چشم می‌خورد.

---

[1] Han J. W. Drijvers

*　　*　　*

مکاشفهٔ یوحنای کِهتر، برادرِ جیمز، آنان که *[هر دو]* پسران زِبِدی هستند.

ناگهان زمین‌لرزهٔ شــدیدی آمد و یوحنا، برادر [جیمز] و طلبهٔ ســرورمان بر زمین افتاد. او با اضـطرابی شـدید خداوند، پروردگار همه را می‌پرسـتید. سـرورمان مردی با لباس سـفید را به‌سـوی او فرستاد که سوار بر اسبی از آتش و ظاهرش همچون برقی از آتش بود. او [به یوحنا] نزدیک شد، او را از زمین بلند کرد و به او گفت: «یوحنا، بدان که تو به همراه ســه خادم [دیگر] حقیقت از ســوی ســرورمان منصــوب شــده‌اید تا انجیل مایهٔ نجات را موعظه کنید. هرچند هیچ‌یک از شــما از ارمغان [معنوی] محروم نخواهید بود، روحی [به اندازهٔ] دو برابر به شـما داده شـده اسـت، زیرا شـما بیشـتر از یاران پیشـین خود، رموز منجی‌مان را معلوم سـاخته‌اید». یوحنا که از روح‌القدس هیجان‌زده شـده بود گفت: «آســمان‌ها را می‌بینم که گشــوده شــده‌اند و مقدســان در بالاترین اوج‌ها هســتند و چهره‌شــان 16
می‌درخشد. آنها خداوند، خالق همه‌چیز را می‌ستایند».

آنگاه [یوحنا گفت] «فرشــته‌ای از آنان که نزدیک او بودند را دیدم که می‌آید و طومارهایی را می‌آورد که با انگشــت حقیقت نوشـته شــده‌اند. بر آنها زمان‌ها و نســل‌ها، ظلم‌ها و گناهان انســان و بلایایی نوشـته شـده بود که بر زمین خواهند آمد. متحیر برخاسـتم و صـدایی بسـیار وحشـتناک گفت «اسـراری که تا پیش از این مخفی بودند را [اکنون] به جان و به روح آشـکار کن». فرشـتهٔ خدا که بر من نازل شــده بود نزدیک آمد و گفت «دهانت را باز کن و بخور». دهانم را باز کردم و دیدم چیزی شبیه زمرد را در دهانم می‌گذارد که به سفیدی برف بود. طعم بسیار شیرینی داشت و من آن را خوردم. او به من گفت «بنگر، روز نجات و سـاعت رهایی را. بگو، چراکه پروردگار از تو خشـنود اسـت. بگو، ای کســی که صــلاحیت اســرار خدا را داری. بی‌واهمه بگو زیرا این خواســت خداســت که این امور مخفی توسـط تو بیان شـوند». سـپس دیدم که در طومارها نوشـته شـده بود چه کسـانی در آخرالزمان حاضــر خواهند بود. وقتی دیدم تمام آنان درگذشــته‌اند نخواســتم درمورد آنان صــحبت کنم» اما [خواستم] [فقط] بگویند چه خواهد شد.

صـدایی برآمد و به من گفت «وای، وای بر آنان که در زمانه و نسـل‌های آینده باشـند. چراکه شــاهانی از شــمال خواهند آمد که نیرومند می‌گردند و تمام جهان مســکون را مرعوب می‌کنند. و از میان آنان کسـی خواهد بود که با نشـانه‌ای شـگفت‌انگیز که در آسـمان‌ها بر او ظاهر خواهد شـد تمام

17 مردم را مطیع خواهد ساخت. او موفق و کامیاب خواهد شد. اما پس از او پادشاهان رومی خواهند
آمد: نفرت‌انگیز، خبیث، بت‌پرست و خدانشناس، تهمت‌زن، فریبکار و ریاکار. تمام رومیان به بت‌پرستی و زنا می‌افتند. آنها شراب بسیار نوشیده و عاشق هرزگی و شهوترانی خواهند شد. هنگامی که بر سرتاسر جهان حاکم شوند به‌خاطر گناهان زشت و کفرگویی‌هایشان نسبت به خدا، پروردگار از آسمان، خشم بر آنها فرو خواهد فرستاد.

چون [روم] مرتکب شرارت‌های بسیاری شود پارس بر آن چیره خواهد شد، آن را خواهد راند و این پادشاهی را از زمین بیرون می‌راند. پادشاهانی از میان [پارسیان] برخواهد خاست: بزرگ و بلندآوازه، عاشق ثروت. آنها از تمام زمین خراج می‌گیرند. یکی از آنان به‌خاطر عشق به ثروت چنان مردم را می‌کشد که باعث پایان تجارت در تمام سرزمین‌ها خواهد شد. او به [دست] یکی از پسران خودش کشته خواهد شد. تمام نقره و طلایی که او گرد آورده بود او را نجات نخواهد داد. پس از آن پارس اندکی دیگر حکومت خواهد کرد و به دست مادها خواهد افتاد. به‌خاطر گناهان [پارسیان]، خدای آسمان حکومتشان را از بین خواهد برد. او پادشاهی‌شان را محو خواهد کرد و آنها نابود شده و به پایان خواهند رسید.

اما منکران حقیقت هم خواهند بود، آنان که خدا را نمی‌شناسند، کسانی که به هرزگی آلوده هستند و خدا را به خشم می‌آورند. سپس ناگهان پیش‌گویی دانیال نیکو و منزه محقق خواهد شد:
18 «خدا بادی نیرومند از جنوب خواهد آورد» [دانیال ۱۱:۵]. از آن باد مردمانی زشت‌منظر خواهند آمد
که ظاهرشان و اعمالشان همچون زنان است. جنگجویی که آنها او را پیامبر می‌خوانند از میان آنها برخواهد خاست. و در دستان خود خواهد آورد... چیزی در جهان مثل یا شبیه آنها نیست. چون هرکس که بشنود سرش را تکان داده و با تمسخر خواهد گفت «گفتن ندارد» و «خدا می‌بیند اما [نگاهش را] برمی‌گرداند». جنوب موفق خواهد شد. آنها پارس را لگدکوب سم اسبان قشون خود خواهند ساخت و آن را مقهور می‌سازند. آنها روم را ویران خواهند کرد. کسی یارای آن را نخواهد داشت که در مقابلشان بایستد، زیرا آن مقدسی که در آسمان است آنان را مامور کرده است. هر پادشاهی، قوم یا مملکتی که خبر آنان را می‌شنود هراسان خواهد شد، خوهد لرزید و از اخبار آن قوم وحشت خواهد کرد تا اینکه [جنوب] تمام جهان را مقهور ساخته و مهار خواهد کرد.

دوازده پادشـاه پرآوازه از [جنوب] برخواهند خاسـت، آن‌طور که در قانون موسـی مکتوب است هنگامی که خدا با ابراهیم صحبت می‌کرد به او گفت «درمورد پسرت اسماعیل از تو شنیدم. از او دوازده پادشاه در میان [پادشاهان] بسیار دیگر خواهند آمد» [پیدایش ۱۷:۲۰] (یعنی قوم سرزمین جنوب). [مردمان جنوب] تمام مردمان جهان را به اسارتی عظیم خواهند گرفت. آنها [آنان را] غارت خواهند کرد و تمام اکناف جهان برده خواهند شد. بسیاری از مقامات به بردگی آنها درخواهند آمد و حاکمیت آنها بر همه گسترده خواهد شد. آنها همچنین خراجی سنگین بر آنان که تحت تسلط آنها هستند تحمیل خواهند کرد. آنها ظلم خواهند کرد، خواهند کشت و ویران خواهند کرد... آنها خراج تحمیل خواهند کرد بر...، مثل آن هرگز شنیده نشده است، به‌طوری که فرد از خانه‌اش بیرون می‌آید
و چهار باجگیر کنار درِ خانه‌اش می‌بیند که خراج می‌طلبند. انسـان‌ها به‌خاطر نیاز، پسـران و دختران 19
خود را خواهند فروخت. آنها از زندگی خود متنفر خواهند شـد، افسـوس خواهند خورد و خواهند گریست. صدا یا گفته‌ای جز «وای، وای» نخواهد بود.

و آنان سرشار از شهوتی پلید خواهند شد و همچون عروس‌ها و دامادها رفتار خواهند کرد. اما... از آنها خواهند ترسید. زیرا در زمان آنها دارا، ندار دانسته خواهد شـد و کسـی که می‌سازد و می‌فروشد بدون سود [دانسته خواهد شد]. اما تمام کسانی که به آنان پناه می‌برند کامیاب خواهند شد. آنها خاندان‌های پرآوازه را به بردگی خواهند کشاند. در میان آنان ریاکارانی خواهند بود که خدا را نمی‌شناسند یا کسی جز هرزه‌ها، زناکاران، اشـرار و شـرزگان را ارج نمی‌نهند. وای، وای بر انسان‌های آن زمان. آنها به مدت یک و نیم هفتهٔ بزرگ بر جهان مسکون حکومت خواهند کرد و هر پادشـاهی که از آنان برخواهد خاسـت نیرومندتر، قوی‌تر و توانمندتر از اسـلافش خواهد بود زیرا پادشـاهی آنها و قدرت آنها از جانب خداسـت. آنها طلای زمین را جمع خواهند کرد و در سرزمین‌هایی که از آنجا آمده‌اند برای خود گنجینه خواهند ساخت.

پس از یک و نیم هفته، جهان مسکون علیه آنها خواهد شورید و خدا به‌خاطر گناهانشـان [علیه] آفرینش انتقام خواهد گرفت. باد جنوب آرام خواهد گرفت و خدا عهدش با آنها را ملغی
خواهد کرد. آنان مضطرب خواهند شد و از هر خبری که به آنان می‌رسد هراسـان خواهند گردید. 20
همان طور که بندهٔ خدا موسی گفت «دست هرکس بر علیه آنان خواهد شد» [پیدایش ۱۶:۱۲].

در پایان دورانشـان، آنها بر تمام آنها که تحت حاکمیت‌شـان هسـتند بلا می‌آورند. آنها مبتلا خواهند کرد، به بردگی خواهند کشـاند و غارت خواهند کرد. انسـان‌ها سـختی و رنج عظیمی خواهند دید. سـه یا چهار تن از آنان در ناپاکی شـریک خواهند شـد. کسـی جز این [چیزی] نخواهد گفت یا شـنید که «وای، وای. چه بر سـر نسـل ما آمده اسـت؟» آنها مردگان را خوشـبخت خواهند دانسـت و خود به جسـتجوی مرگ خواهند افتاد. کسـی نیسـت که [آنان را] نجات دهد و کسـی جوابگویشـان نیست. آنها به‌خصوص هرکس که به سرورمان مسیح ایمان داشته باشد را آزار خواهند داد. زیرا آنها از خدا متنفر خواهند بود. آنها عهد او را فسـخ خواهند کرد و حقیقت در میانشـان یافت نخواهد شـد. در عوض آنها عاشـق بدی خواهند شـد و گناه را بسـیار دوسـت خواهند داشـت. آنها هر آنچه از منظر پروردگار منفور است را انجام خواهند داد و قومی ناپاک خوانده خواهند شد.

پس از همهٔ اینها پروردگار از آنها نیز مثل روم، ماد و پارس به خشـم خواهد آمد. سـپس فوراً پایان فرا خواهد رسید و زمانه ناگهان علیه آنها برمی‌خیزد. دست‌کم در پایان یک و نیم هفته، خداوند ویرانی را علیه آنها برخواهد انگیخت و فرشتهٔ خشم نازل خواهد شد و بین آنها بلا برمی‌انگیزد... بین هر دو نفر و همهٔ آنها. یک [حاکم] پس از دیگری برخواهد خاست. آنها دو گروه تشکیل خواهند داد. هریک از آنها می‌خواهد خود را پادشـاه بخواند. جنگی بین آنها رخ خواهد داد، کشـتار بسـیار توسـط آنها و در میانشان روی خواهد داد و در نزدیکی چاه آبی که در جایی است که قبلاً کتاب پیشگو[1] از آن
سخن رانده بود خون‌های بسیار ریخته خواهد شد. 21

وقتی کسـی از شـمال این اخبار را می‌شـنود، بی‌مباهات می‌گوید «با اسـتفاده از قدرت و سـپاهم پیروز خواهم شـد». در آن هنگام او تمام مردمان آن سـرزمین را گرد هم فرا خواهد خواند و علیه [جنوب] روان می‌شـود. آنها قوای آنان را شـکسـت داده و ویران خواهند کرد و پسـران، دختران و همسـرانشـان را به اسـارت خواهند گرفت. وحشـتی شـدید و شـوم بین آنها خواهد افتاد. پروردگار باد جنوب را به جایی که از آن آمده بود باز خواهد گرداند و آوازه و شـکوه آن را از میان خواهد برد. هنگامی که آنان وارد سرزمینی شوند که از آنجا آمده بودند دشمن [آنها] آنان را تعقیب نخواهد کرد و

---

[1] The book of the Sibyl

نه از گرسنگی نگرانی خواهند داشت و نه نگران خواهند بود. در آن روز اطمینان آنها به پولی خواهد بود که با شیادی گرد آورده، غارت کرده و در جایی به نام دیگلَت[1] مخفی کرده بودند.

آنها عقب نشسته و به سرزمینی باز خواهند گشت که از آنجا آمده بودند و در آنجا خدا دوران شوم بدبختی را بر سر آنها خواهند آورد. آنها بدون هیچ جنگی از میان خواهند رفت. طی تمام نسل‌های جهان، [جنوب] [دوباره] سلاح برنگرفته و به جنگ نخواهد پرداخت».

... که پدر از آسمان درمورد آنها فرمان داد... [پس از آنکه] یوحنا این کلمات، رویاها و الهامات را صادقانه گفت فرشته‌ای که با او حرف می‌زد رفت. سپس ندایی گفت «... یاران تو که می‌توانند با تو سخن بگویند».

[1] Diglat

وقایع‌نامه تا سال ۷۰۵

میافیزیت

حدود سال ۷۰۵ میلادی

وقایع نامه تا سال ۷۰۵[1] یکی از دو متن سریانی برجای‌مانده از دوران امویان است که فهرستی از اولین خلفا و نیز طول دوران حکومتشان را ارائه می‌کند. این وقایع‌نامه از سال ۶۲۰/۲۱ با محمّد آغاز می‌شود و اغلب خلفای بعدی تا ولید اول را برمی‌شمرد. در این ضمن، نویسندهٔ آن مرتکب چند اشتباه تاریخی می‌شود. برای مثال، تاریخ آغاز آن که به‌احتمال قوی اشاره‌ای به فرار محمّد به مدینه است دست‌کم به اندازهٔ یک سال غلط است. همچنین طول دوران حکومت محمّد و عمر اول با آنچه در منابع اسلامی به چشم می‌خورد تفاوت دارد. وقایع نامه تا سال ۷۰۵ همچون وقایع نامه تا سال ۷۲۴ که متاخرتر است نامی از خلیفه علی نمی‌برد. نویسندهٔ آن در عوض به دوره‌ای پنج سال و نیمه اشاره می‌کند که اعراب بدون رهبر بودند. همچنین متن اصلی دوران کوتاه حکومت معاویهٔ دوم و مروان اول را جا می‌اندازد. بعدها خواننده‌ای توضیحی حاشیه‌ای به آن افزوده که این دوره را سالی دانسته است که اعراب بدون رهبر بودند. تفاوت‌های بین وقایع‌نگاری وقایع نامه تا سال ۷۰۵ و منابع اولیهٔ اسلامی به‌احتمال زیاد ناشی از اشتباهات نویسندهٔ وقایع‌نامه است. با این وجود وقایع نامه تا سال ۷۰۵ اطلاعات مهمی را جهت ارزیابی آنچه غیرمسلمانان از تاریخ سیاسی صدر اسلام می‌دانستند و نیز اینکه این وقایع را چگونه تفسیر می‌کردند به دست می‌دهد. یکی از

[1] *Chronicle ad* 705

نکات مهم که هم در وقایع نامه تا سال ۷۰۵ و هم در وقایع نامه تا سال ۷۲۴ به چشم می‌خورد ذکر نخستین جنگ داخلی اعراب بدون صحبت از علی، خلیفهٔ چهارم است. این امر حاکی از آن است که دست‌کم از منظر غیرمسلمانان بعدی خلافت علی ضعیف‌تر از آن بوده که بتواند اعمال حاکمیتی مقبول کند. همین توضیح می‌تواند حذف معاویهٔ دوم و مروان اول در وقایع نامه تا سال ۷۰۵ را توجیه کند. انتخاب لغات آن از سوی نویسنده نیز نکات آموزنده‌ای دارد. او فاتحانش را اعراب (طَیّایه[1]) می‌خواند بدون اینکه معنای دینی آشکاری به این واژه بدهد؛ این وقایع‌نامه‌نویس برخلاف نویسندگان بعدی که از ترجمهٔ سریانی نام‌های اسلامی مثل «امیرالمؤمنین» استفاده کرده‌اند رهبران اعراب را تنها پادشاه (مَلْکَه) می‌خواند که همان کلمه‌ای است که نویسندگان سریانی درمورد دیگر رهبران غیردینی به کار می‌بردند؛ او همچنین از نخستین جنگ داخلی اعراب به نام معروف‌ترین جنگ آن سخن گفته و کل فتنه را «جنگ صفّین» می‌نامد. این واژه‌ها اطلاعات مهمی از بازسازی چگونگی درک غیرمسلمانان از سازمان سیاسی صدر اسلام به دست می‌دهند.

وقایع نامه تا سال ۷۰۵ با توجه به درک جامع‌تر آن از تاریخ به‌گونه‌ای آشکار از آثار آخرالزمانی قبل از خود جدا می‌شود. نویسندگان اولیهٔ متون سریانی مثل فرجام‌نامهٔ منتسب به متودیوس پیوسته تاکید می‌کردند که فاتحانشان آن‌قدر نخواهند پایید که یک پادشاهی واقعی تاسیس کنند. برعکس، مقدمهٔ وقایع نامه تا سال ۷۰۵ صراحتاً از «پادشاهی اعراب» سخن می‌گوید. سطور بعدی آن با ذکر فهرستی از رهبران آن با همان شکل و لغاتی که وقایع‌نامه‌های پیشین هنگام برشمردن حاکمان رومی، بیزانسی و پارسی استفاده می‌کردند تا حدی به این پادشاهی مقبولیت سیاسی می‌دهد. برای ساکنان امپراتوری اسلامی فهرستی از حاکمان مسلمان مطمئناً به کار مقاصدی عملی می‌آمده است. اما وقایع نامه تا سال ۷۰۵ حاکی از تغییری اساسی در درک سریانی‌ها از حکومت اعراب نیز می‌باشد. مسیحیان سریانی همان طور که سلسلهٔ امویان بیشتر تثبیت می‌شد و به‌گونه‌ای فزاینده معلوم می‌شد که فاتحانشان به این زودی نخواهند رفت، رفته‌رفته تحمل درازمدت این بار را می‌پذیرفتند.

---

[1] *ṭayyāyē*

دستنویس و ویرایش

وقایع نامه تا سال ۷۰۵ تنها یک نسخه دارد که در شمارهٔ ۱۷،۱۹۳ الحاقی کتابخانهٔ بریتانیا[1] موجود است. این مجموعهٔ میافیزیتی نود و نه برگی گزیده‌هایی از بیش از ۱۲۵ متن از کتب انجیلی، کتب کاذبه و آثار پدران کلیسا گرفته تا تعلیقات، قوانین کلیسایی و حتی تعریفات منتسب به افلاطون را در بر می‌گیرد. وقایع نامه تا سال ۷۰۵ چهلمین سند این دستنویس است. این وقایع‌نامه بلافاصله پس از گزیده‌هایی از کتاب امثال و قبل از گزیده‌هایی از اسحاق انطاکیه‌ای به چشم می‌خورد. این کتاب علاوه بر وقایع نامه تا سال ۷۰۵ شامل دو متن عصر اموی درمورد اسلام، یعنی مباحثهٔ یوحنا و امیر[2] و وقایع‌نامهٔ بلایا[3] نیز می‌باشد. پایان‌نگاشت مشخص ساخته که نگارنده، راهبی به نام ابراهیم و تاریخ نگارش آن سال ۸۷۴ بوده است. ژان پیتر نیکولاس لند[4] ویرایشی از متن آن را در سال ۱۸۶۲ منتشر کرد.

نویسنده و تاریخ نگارش

وقایع نامه تا سال ۷۰۵ با رسیدن خلیفه ولید اول به قدرت در سال ۷۰۵ پایان می‌یابد. ازاین‌رو این وقایع‌نامه مسلماً پس از سال ۷۰۵ و به‌احتمال زیاد قبل از سال ۷۱۵، هنگامی که ولید درگذشت و برادرش سلیمان جای او را گرفت نوشته شده است. همچنین دیباچهٔ آن از فهرستی از سرزمین‌ها سخن می‌گوید. چون چنین چیزی در دستنویس موجود به چشم نمی‌خورد ممکن است که متنی که ابراهیم در بر گرفته ناقص و در اصل متعلق به سندی بزرگ‌تر بوده باشد. اگرچه این امکان هم هست که این وقایع‌نامهٔ کوتاه ترجمه‌ای از متنی در اصل عربی باشد، اما برخلاف وقایع نامه تا سال ۷۲۴ نه وام‌واژه‌های عربی دارد و نه به‌وضوح متکی به تقویم عربی است. ازاین‌رو خاستگاه سریانی برای آن کاملاً محتمل است. این امر به‌ویژه اگر آن‌طور که اندرو پالمر هم معتقد است اشارهٔ

[1] *British Library Additional* 17,193
[2] *Disputation of John and the Emir*
[3] *Chronicle of Disasters*
[4] Jan Pieter Nicolaas Land

وقایع نامه تا سال ۷۰۵ به حکومت تنها هفت سالهٔ محمّد نشان‌دهندهٔ وابستگی آن به وقایع‌نامهٔ اواخر قرن هفتم یعقوب ادسایی که همین ادعا را دارد باشد، محتمل است.

* * *

اما بعد، رساله‌ای که پادشاهی اعراب، تعداد پادشاهان آنها و سرزمین‌هایی که هریک پس از سلفش در اختیار گرفته تا قبل از مرگش را شرح می‌دهد.

[در] سال ۹۳۲ اسکندری [۶۲۰/۲۱ میلادی]، پسر فیلیپ مقدونی، محمّد وارد سرزمین شد. او هفت سال حکومت کرد.

پس از او، ابوبکر حکومت کرد: دو سال.

پس از او، عمر حکومت کرد: دوازده سال.

پس از او، عثمان حکومت کرد: دوازده سال.

آنها در جنگ صفین رهبری نداشتند: پنج سال و نیم.

پس از آن، معاویه حکومت کرد: بیست سال.

پس از او، یزید پسر معاویه حکومت کرد: سه سال و نیم.

[در حاشیه: «پس از یزید، آنها بدون رهبر بودند: یک سال».]

پس از او، عبدالملک حکومت کرد: بیست و یک سال.

پس از او، ولید پسرش در اوایل اکتبر ۱۰۱۷ [۷۰۵ میلادی] آغاز به حکومت کرد.

نامه‌ها

یعقوب ادسایی

میافیزیت

حدود اواخر قرن هفتم میلادی/قبل از سال ۷۰۸ میلادی

یعقوب که در سال ۶۸۴ به‌سمت اسقف میافیزیت ادسا منصوب شد به سختگیری در مقررات کلیسا اشتهار یافت. ناامیدی از عدم رعایت قوانین کلیسایی از سوی معاصرانش او را به استعفا از اسقفی و عزلت‌گزینی در صومعهٔ یعقوب در کِیشوم[1] واداشت و هنگامی که در آنجا بود احکام شرعی بیشتری هم نوشت. او سپس به صومعهٔ تل‌عَده[2] نقل‌مکان کرد. در سال ۷۰۸ او مجدداً اسقف ادسا شد، اما چند ماه بعد درگذشت.

اغلب احکام یعقوب در رسالاتی به چشم می‌خورند که در پاسخ به پرسش‌هایی خاص نوشته شده‌اند. این احکام اگرچه در اصل به‌عنوان قانون نوشته نشده بودند، بعدها گاهی به‌شکل نامهٔ کامل، گاهی به‌صورت گزیده‌هایی از سؤالاتی که از یعقوب پرسیده شده بودند همراه با پاسخ او و گاهی صرفاً به‌شکل خلاصه‌ای از پاسخ‌های او در مجموعه‌های دینی میافیزیت‌ها گردآوری شدند. اشاره به مسلمانان در اغلب این آثار و نیز در چندین نامهٔ غیرشرعی یعقوب به چشم می‌خورد.

نامه‌های یعقوب برخی از بهترین شواهد برجای‌مانده از تعاملات عوام مسیحیان و مسلمانان بین قرن هفتم و اوایل قرن هشتم را ارائه می‌کند. این نامه‌ها اگرچه ذره‌بینی شفاف و عینی

---

[1] Kayshum
[2] Tell ʿAdē

برای رویت چگونگی امور نیستند با این وجود تقریباً به‌طور مسلّم دنیایی آشفته را هرچند به‌صورت ناقص نشـــان می‌دهند که در آن مردم و اشـــیا مکرراً از مرزهای ادیان عبور می‌کنند. موضـــوعاتی که یقوب از آنها سخن گفته همچنان مورد مناقشه هستند و نامه‌های او تبدیل به نوعی از «ادبیات زنده» شدند که نسل‌های بعدی مکرراً به آنها مراجعه کرده، آنها را ادغام و اصلاح می‌نمودند.

دستنویس‌ها و ویرایش‌ها

تعداد زیادی از دســتنویس‌های اولیهٔ ســریانی نامه‌های یعقوب را در بر دارند. اما هیچ دستنویسی همهٔ آنها را با هم در بر ندارد. حتی آنهایی هم که یک نامهٔ واحد را شامل هستند از لحاظ تعداد احکامی که در بر دارند، شـماره‌گذاری احکام و حتی واژه‌پردازی خود احکام با هم فرق دارند. مهم‌ترین این دستنویس‌ها عبارتند از شـمارهٔ ۳۱۰ ماردین[1] (که بر اساس کتیبه‌شناسی تاریخ آن قرن هشتم است)، شمارهٔ ۹۳ سریانی هاروارد[2] (که تاریخ آن بر اساس کتیبه‌شناسی قرن هشتم یا نهم است)، شمارهٔ ۶۲ سریانی پاریس[3] (که تاریخ آن بر اساس کتیبه‌شناسی به قرن نهم می‌رسد)، شمارهٔ 8/II دمشق[4] (که در سال ۱۲۰۴ نسخه‌برداری شده است)، شمارهٔ ۲۰۲۳ کمبریج[5] (که تاریخ آن بر اساس کتیبه‌شناسی قرن سیزدهم است) و شمارهٔ ۸ مینگانا بیرمنگام[6] (که رونوشت ۱۹۱۱ آن از شمارهٔ ۳۱۰ ماردین اســت). دســتنویس‌های دیگری که نامه‌های یعقوب را در بر دارند عبارتند از شـــمارهٔ ۱۲٬۱۷۲ الحاقی کتابخانهٔ بریتانیا[7]، شـــمارهٔ ۱۴٬۴۹۳ الحاقی کتابخانهٔ بریتانیا[8]، شـــمارهٔ ۱۴٬۶۳۱ الحاقی کتابخانهٔ بریتانیا[9]، شمارهٔ ۱۷٬۲۱۵ الحاقی کتابخانهٔ بریتانیا[10]، شمارهٔ ۲۳۴ شرفه[11] و شمارهٔ

---

[1] *Mardin* 310
[2] *Harvard Syriac* 93
[3] *Paris Syriac* 62
[4] *Damascus* 8/II
[5] *Cambridge* 2023
[6] *Birmingham Mingana* 8
[7] *British Library Additional* 12,172
[8] *British Library Additional* 14,493
[9] *British Library Additional* 14,631
[10] *BL Add.* 17,215
[11] *Charfeh* 234

۱۳۳ ســـریانی بورگ واتیکان[1]. علاوه بر آن، قانون‌نامهٔ[2] قرن ســـیزدهمی ابن‌عبری[3] برخی از احکام یعقوب که در نامه‌های موجود آن به چشـــم نمی‌خورند را در بر دارد. تنها برخی از نامه‌های یعقوب منتشر شده‌اند.

به علت ماهیت پراکندهٔ حفظ و انتشار نامه‌های یعقوب جمع‌آوری تمام اشارات او به اسلام در یکجا بسـیار مهم به نظر می‌رسـد. برای ارجاع به این قطعات از واژگان و شـماره‌گذاری اسـتفاده می‌کنم که رابرت هویلند[4] هوادار آن است. هرجا تفاوتی اساسی بین شواهد و دستنویس‌ها موجود باشـد بخش‌هایی را می‌آورم که در چندین تجدیدنظر یافت می‌شـوند تا نشـان دهم احکام یعقوب درمورد اسلام چگونه اصلاح شده‌اند. همچنین نسخه‌هایی از این احکام را آورده‌ام که در قانون‌نامهٔ ابن‌عبری موجودند.

نویسنده و تاریخ نگارش

با توجه به قدمت و سازگاری کلی دستنویس‌ها، کسی انتساب کلی نامه‌ها به یعقوب را زیر سـؤال نبرده اسـت. با این وجود درمورد اینکه او هر نامهٔ مشـخصـی را در چه تاریخی نوشـته اسـت اجماعی وجود ندارد. درمورد اغلب آنها نمی‌توان دقیق‌تر از این گفت که تاریخ نگارش آنها بین شروع کار یعقوب به‌عنوان اسقف ادسا در سال ۶۸۴ و مرگ او در سال ۷۰۸ می‌باشد.

*　　*　　*

نامه به آدای، پرسش شمارهٔ ۱ تا ۷۳

[شـمارهٔ ۹۳ سـریانی هاروارد. نسـخه‌های تقریباً همانندی در شـمارهٔ ۶۲ سـریانی پاریس، شـمارهٔ ۸ مینگانا و شمارهٔ ۱۴۰۴۹۲ الحاقی کتابخانهٔ بریتانیا موجود هستند.]

[شـمارهٔ ۲۵] آدای: «با میز مقدسـی که اعراب روی آن گوشـت خورده‌اند و روی آن لک و چربی باقی گذاشته‌اند چه باید کرد؟»

---

[1] *Vatican Borg Syriac* 133
[2] *Nomocanon*
[3] Bar Hebreaus
[4] Robert Hoyland

یعقوب: «میزی که کافران روی آن غذا خورده‌اند دیگر میز عشای ربانی[1] نیست. بلکه باید آن را خوب شست و پاک کرد و آن را تبدیل به یک چیز معمولی و مفید برای کلیسا یا اتاق درس نمود. اما اگر کوچک و به‌دردنخور باشد آن را بشکنید و در زمین دفن کنید».

نسخهٔ خلاصه‌شده [شمارهٔ ۱۴۰۴۹۳ الحاقی کتابخانهٔ بریتانیا]

آدای: «با میزی که کافران روی آن غذا خورده و آن را کثیف کرده‌اند چه باید کرد؟»

یعقوب: «میزی که کافران روی آن غذا خورده‌اند دیگر میز عشای ربانی نیست. بلکه باید آن را شست، تمیز کرد و در زمین دفن نمود».

[شمارهٔ ۹۳ سریانی هاروارد که در نسخه‌های تقریباً همانند موجود در شمارهٔ ۶۲ سریانی پاریس و شمارهٔ ۸/II دمشق کمی اصلاح شده‌اند.]

[شمارهٔ ۵۶] آدای: «حاکمی مرتد که اختیار مجازات، مضروب ساختن و حبس را داشته به کشیشی ارتودوکس امر کرده با او غذا بخورد و به او گفته است: «اگر نخواهی با من غذا بخوری به خدا قسم تو را کیفر می‌دهم». هنگامی که مشغول غذا خوردن بودند حاکم دستور داده که بخوردان بیاورند و به او گفته است: «برخیز و عطر را بگیر. وای به حالت اگر نگیری!» [کشیش] عطر را گرفته و نیایش نموده است. و چون مؤمنی در آن خانه نبوده است آنها را با روغن معطر تدهین نموده است. او این کارها را از ترس حاکم کرده است. می‌خواهم بدانم آیا بدین خاطر او گناهکار است و آیا قوانین را زیر پا گذاشته است یا خیر».

یعقوب: «با اینکه بر من است که بگویم چه‌کسی قوانین را زیر پا گذاشته، اما اینکه آیا او گناهکار است یا خیر را خدا می‌داند، نه من. اما این را می‌گویم. کشیشان عادت کرده‌اند قوانین را زیر پا بگذارند. آنها همچنین عاشق شرکت در امور دنیوی و مال‌ومنال شده‌اند. ازاین‌رو اسیر حاکمان و کسانی شده‌اند که صاحب قدرت دنیوی هستند. آنان نیز به آنها فرمان می‌دهند. و آنها هم به‌خاطر ترس، این قانون و آن قانون را زیر پا می‌گذارند. اگر به این خاطر نبود من هم می‌گفتم که او گناهکار نبوده است. زیرا این قوانین هنگامی وضع شده‌اند که ارتودوکس‌ها هم نفوذ و هم اختیار داشتند. اما

[1] altar

اکنون به‌خاطر گناهانمان از نفوذ و از اختیار محروم شده‌ایم. ما به دست کسانی سپرده شده‌ایم که این قدرت را دارند به ما فرمان بدهند که قوانین را زیر پا بگذاریم».

[شـــمارهٔ ۵۷] آدای: «اگر امیری به یک راهب اعظم فرمان بدهد با او غذا بخورد، آیا باید بخورد یا خیر؟»

یعقوب: «من این کار را مجاز نمی‌دانم. اما ضرورت، امکان این کار را می‌دهد.

[شمارهٔ ۵۸] آدای: «آیا شایسته است که یک کشیش فرزندان هاجری‌هایی را درس بدهد که می‌توانند او را اگر [به فرزندانشان] درس ندهد مجازات کنند؟»

یعقوب: «باز هم ضـــرورت، امکان این کار را می‌دهد. از نظر من این کار نه به کســـی که درس می‌دهد و نه به دین آسیبی نمی‌رساند. [این کار مجاز اســت] حتی اگر به‌خاطر آنان که قدرت مجازات دارند نباشد. زیرا این امور منافعشان بیشتر است.

نامه به آدای، پرسش‌های ۷۴ تا ۹۸

[شـمارهٔ ۹۳ سـریانی هاروارد، برگ‌های 26b-27a، که در نسـخه‌های تقریباً همانند موجود در شـمارهٔ ۸ مینگانا و شمارهٔ ۲۰۲۳ کمبریج کمی اصلاح شده‌اند.]

[شـــمارهٔ ۷۵] آدای: «درمورد زن مســـیحی که با رضـــایت با یک هاجری ازدواج می‌کند، [می‌خواهم بدانم] آیا کشیشان اگر قانون این مورد را بدانند باید به او نان و شراب عشای ربانی بدهند یا خیر. [می‌خواهم بدانم]: اگر شـوهرش تهدید کند که اگر کشـیش به او نان و شـراب عشـای ربانی ندهد او را می‌کشد، آیا [کشیش] باید موقتاً قبول کند چون [در غیر این صورت شوهر] او را می‌کشد؟ یا اینکه قبول این امر برایش گناه اسـت؟ یا چون شـوهرش با مسـیحیان مهربان اسـت بهتر نیسـت به او نان و شراب عشای ربانی داده شود و او هاجری نشود؟

یعقوب: «تمام تردیدهایتان را درمورد این موضـوع کنار گذاشـته‌اید، چراکه گفته‌اید «آیا باید نان و شـراب عشـای ربانی به او داده شـود تا او هاجری نشـود». برای اینکه او هاجری نشـود، حتی اگر کشـیش در دادن نان و شـراب به او مرتکب گناه شـود و حتی اگر شـوهرش [کشـیش را] تهدید نکند، دادن نان و شراب عشای ربانی به او کار صحیحی است. اما [در حقیقت] کشیش در دادن [آن] به او گناهی نکرده اسـت. اما [دربارهٔ] مورد دیگری که گفتی: «اگر کسـی در این مورد قانون را بداد». اگر نه

خطر ارتداد و نه تهدید شوهر وجود داشته باشد عمل به این شکل صحیح است. به این صورت که
چون زنان دیگر باید بترسند که مبادا آنان هم گمراه شوند، برای هشدار [به این زن] او باید [مجازات] برگ 27a
این قانون را متحمل شود، مشروط بر آنکه بر آنان که مسئولند معلوم شود که او قادر به تحمل آن است.

نسخهٔ دیگر

[Bar Hebreaus, *Nomocanon*, edition in Paul Bedjan, ed., *Nomocanon Gregorii Barhebraei* (Leipzig: O. Harrassowitz, 1898), 41–42.]

زنی که متعلق به هاجری‌ها بوده است می‌گوید که اگر عشای ربانی به او داده نشود هاجری خواهد شد. باید عشای ربانی به او داده شود، اما همراه با مجازاتی که متناسب با تحمل او باشد.

[شمارهٔ ۹۳ سریانی هاروارد، برگ‌های 28b-29a، که در نسخه‌های تقریباً همانند موجود در شمارهٔ ۸ مینگانا و شمارهٔ ۲۰۲۳ کمبریج کمی اصلاح شده‌اند.]

[شمارهٔ ۷۹] آدای: یک شماس هنگام آن دورهٔ قحطی و گرسنگی چون چیزی برای خوردن نداشت و کسی او را – حتی در ازای [تنها] روزی‌اش – استخدام نمی‌کرد به سلاح‌داران پیوست، او حتی سلاح برداشت و تمام آن سال را با آنان به سر برد. اما به محض اینکه آن دورهٔ سخت گذشت و فرصتی برای کار پیش آمد سرش را تراشید، از کار قبلی خود دست برداشت و در صلح و صفا به
زندگی پرداخت. با او چه باید کرد؟ آیا این صحیح است که او در مقام پیشین خود خدمت کند یا برگ 29a
قانونی هست که مانع اوست؟

یعقوب: «این واقعیت که به محض اینکه [قحطی] پایان یافت او فوراً بدی را ترک کرده و به شأن پیشین [خود] بازگشته است نشان می‌دهد که او آنچه کرده را از روی بی‌میلی و ضرورت انجام داده است. اینکه او علی‌رغم اینکه به بدی پیوسته کار بدی انجام نداده نیز شاهد این امر است. بنابراین با توجه به توبهٔ او، هر گاه اسقفش بخواهد می‌توانند به او لطف کرده و اجازه دهد که او به خدمت پیشین خود [بازگردد]».

[شـمارهٔ ۹۳ سـریانی هاروارد، برگ‌های 29a-b، که در نسـخه‌های تقریباً همانند موجود در شـمارهٔ ۸ مینگانا، شمارهٔ ۲۰۲۳ کمبریج و شمارهٔ ۸/II دمشق کمی اصلاح شده‌اند.]

[شـــمارهٔ ۸۰] آدای: «هنگامی که اســقفیِ ماردین ما از خارج [از دیوارها] مورد حمله قرار گرفت، اعرابی که درون دیوارها حاکم بودند به همه فرمان دادند برای جنگ پای دیوارها بروند. آنها هیچ کس، حتی کشیشـان را از رفتن معاف نکردند. سـپس هنگامی که جنگ درگرفت یک کشـیش یا شـماس از بالای دیوار سـنگی پرتاب کرد و یکی از مهاجمانی که سـعی می‌کرد از دیوار بالا برود را مورد اصـــابت قرار داد و کشـــت. می‌خواهم بدانم با توجه به قوانین در این مورد چه باید کرد. [می‌خواهم بدانم] آیا او یا کشــیشــان یا راهبان دیگری که – هرچند با بی‌میلی – طناب منجنیق‌های جنگی را کشــیده‌اند، ســنگ انداخته‌اند و مهاجمان بیرون [از دیوار] را کشــته‌اند گناهکارند یا خیر. برگ 29b [می‌خواهم بدانم] آیا صحیح است در مقام کشیشی خدمت کنند یا اینکه آیا صحیح است تنها برای مدت کوتاهی به [مجازات] قوانین برسند؟

یعقوب: «اینکه آنها با بی‌میلی و به‌زور به این کار کشـیده شـده‌اند نشـان می‌دهد که از آنچه انجام شــده بری بوده‌اند. ازاین‌رو این امر در اختیار اسـقف آنهاسـت. او باید با گذشـت با آنها رفتار کرده و هنگامی که [صــلاح] ببیند به آنان اجازهٔ خدمت دهد. اما درمورد کشـیشـی که از بالای دیوار سنگی انداخت و با چشمان خود نگریست و کسی که کشت را دید: بعد از مدت مشخصی که برای توبه، ممنوع از خدمت است باید به وجدان خود کشیش واگذار شود که خدمت وی صحیح است یا خیر. درمورد اینکه آیا آنها گناه کرده‌اند یا خیر، صحیح نیست که [از من] «پرسیده شود». بلکه این امر باید به داوری به‌حق و بی‌طرفانهٔ خدا، دانا و آگاه به همه‌چیز واگذار شود».

[شمارهٔ ۹۳ سریانی هاروارد، برگ 33b.]

[شمارهٔ ۹۶] آدای: «چرا به تمثال‌ها ادای احترام می‌کنیم؟»

یعقوب: «ما با سـتایشـی شـکوهمند در برابر خدا سـر خم می‌کنیم چراکه او سـرور و خالق ماســت. ما صــلیب را حرمت می‌نهیم چراکه مســیح را بالای آن می‌بینیم. ما تمثال شــهدا و اســتخوان‌هایشــان را ارج می‌نهیم چراکه آنان ملتزمان خدا و کســانی هســتند که از جانب ما از خدا

تقاضا و استدعا می‌کنند. و به پیروی از کلام رسولان با افتخار حاکمان غیردینی را حرمت می‌نهیم، چه مرتد باشند و چه کافر. اما [این] احترام متفاوت از آن دیگری است».

نامه به آدای، پرسش‌های شمارهٔ ۹۹ تا ۱۱۶

[نویسندگان مسیحی شرق[1] ۳۶۷:۲۶۱]

[شمارهٔ ۱۱۶] آدای: اگر کسی که هاجری شده یا کافر شده است در شرف مرگ باشد آیا کشیش مجاز است او را عفو کند؟

یعقوب: اگر کسی در شرف مرگ باشد و اسقفی در نزدیکی او نباشد، [کشیش] مجاز است او را عفو کند، او را عشای ربانی دهد و اگر بمیرد او را دفن کند. اما اگر او زنده باشد [کشیش] باید او را نزد یک اسقف ببرد و [اسقف] کفاره‌ای برایش تعیین کند که بداند او قادر به تحمل آن است».

نامهٔ اول به یوحنای ستون‌نشین[2]

[شمارهٔ ۹۳ سریانی هاروارد، برگ 40a-b.]

[شمارهٔ ۶] یوحنا: «آیا این صحیح است که یک کشیش برای هاجری‌ها یا کافرانی که در تملک ارواح خبیث هستند از مقدسان طلب رحمت کند یا علاوه بر آن، [آب مقدس آمیخته با غبار بازماندهٔ مقدسان[3] یا همان] حِنانه[4] را بر آنان بیفشاند تا شفا یابند؟

یعقوب: «حتماً. کسی در این موارد نباید هیچ تاخیری کند. بلکه هرگونه بیماری که داشته باشند باید این کار را برایشان انجام داد. چراکه نیازی به گفتن نیست که وقتی برایشان دعای خیر برگ 40b
می‌کنید این خداست که آنان را شفا می‌دهد. مسلّماً این صحیح است که [این کار را] بدون هیچ تاخیری برایشان انجام دهید».

[شمارهٔ ۹۳ سریانی هاروارد، برگ‌های 42b-43b.]

[1] *Corpus scriptorum christianorum orientalium*
[2] John the Stylite
[3] relics
[4] *ḥnānā*

[شـمارهٔ ۱۳] یوحنا: «اگر یک مسـیحی، هاجری یا کافر شـود و پس از مدتی [از این بابت] پشیمان شود و از کفر خود بازگردد، می‌خواهم بدانم آیا صحیح است که غسل تعمید شود یا اینکه با این کار از فیض تعمید محروم شده است؟»

یعقوب: «از یک طرف صـحیح نیسـت یک مسـیحی که هاجری یا کافر می‌شـود [دوباره] غسل تعمید شود. طبق کلام سرورمان او با آب و با روح دوباره زاده شده است. از طرف دیگر صحیح برگ 43b
اسـت که نیایشـی بر او از سـوی کشـیش اعظم [گفته شـود] و زمانی به مدت مقتضـی برای توبهٔ او در نظر گرفته شــود. پس از زمان توبه باید به او اجازه داد در مراســم [دینی] شــرکت کند. پذیرش در کلیسـای ما چنین اسـت: کسـانی که با آب غسـل تعمید یافته‌اند اما روح‌القدس را دریافت نداشـته‌اند بعداً از طریق نیایش انفرادی و از طریق مالش دســت کشــیش اعظم صــلاحیت این امر را کســب خواهند کرد [کتاب اعمال ۱۸-۸:۱۴]. اما درمورد اینکه آیا او به‌خاطر هاجری شــدن از فیض تعمید محروم شده است، نظر من این است: درمورد اموری که دهندهٔ آنها خداست بر ما نیست که بگوییم آیا اینها از کسـی که دریافت‌شـان کرده سـلب یا در واقع خلع شـده اسـت یا خیر. تنها خداسـت [که تصــمیم می‌گیرد]. او منتظر بازگشــت یا توبهٔ آنهاســت زیرا او طالب مرگ گناهکار نیســت. بلکه او می‌خواهد که او [از بدی] جدا شــده و برگردد. ازاین‌رو در این دنیا و زندگی فعلی او این لطف را از او دریغ نمی‌کند. اما در آنجا، روز آخرت و [روز] داوری، او را از فیض محروم کرده، این اســتعداد را همان طور که از بندهٔ گناهکار سلب می‌کند از او هم سلب می‌کند [متی ۳۰-۲۵:۲۸] و او را به آتش برگ 43b
ابدی می‌افکند.

نسخهٔ خلاصه‌شده

[ابن عبری، قانون‌نامه، در بِجان، قانون‌نامهٔ گرگوری بَرهِبرایی، ۲۲، ۴۲]

نباید یک مسـیحی را که هاجری یا کافر شـده و سـپس بازگشـته اسـت دوباره غسـل تعمید دهیم. اما کشـیش اعظم باید برایش نیایش کند و مدتی برای توبه برایش مقرر شـود. هنگامی که [این مدت] را گذراند باید [از عشای ربانی] برخوردار شود.

یک مسیحی که هاجری شده و بازگشته است یا کافر شده و بازگشته است: کشیش اعظم باید برایش نیایش کند. هنگامی که او دورهٔ توبه را گذراند باید [از عشای ربانی] برخوردار شود.

نامهٔ دوم به یوحنای ستون‌نشین

[نویسندگان مسیحی شرق ۲۳۷:۳۶۷]

[شمارهٔ ۹] یوحنا: «آیا لازم است در روزی که عشای ربانی انجام می‌شود درهای کلیسا بسته شوند؟»

یعقوب: «لازم است؛ به‌ویژه به این خاطر که هاجری‌ها وارد نشوند، با مؤمنان ادغام نشوند، آنان را ناراحت نکنند و مراسم مقدس را تمسخر نکنند».

[شمارهٔ ۲۳] یوحنا: اگر تمامی یک روستا از مرتدان به دین راستین بازگردند با مراسم آنها چه باید کرد؟»

یعقوب: «باید آنها را نزد پیروان مذهب‌شان فرستاد. این مورد برای من هم اتفاق افتاده است. یک بار تعدادی از هاجری‌ها عشای ربانی بیزانسی‌ها را انجام داده بودند. هنگامی که وجدان‌شان معذب شد و مسئله را با من مطرح کردند من موضوع را به پیروان مذهب بیزانسی‌ها محول کردم».

نامهٔ سوم به یوحنای ستون‌نشین

[فرانسوا نو، «نامهٔ یعقوب ادسایی دربارهٔ نسب‌شناسی باکرهٔ مقدس،» نشریهٔ مسیحیت شرق ۶ (۱۹۰۱): ۵۱۸-۲۰.][1]

از کتب مقدس درمی‌یابیم که مسیح واقعاً آمده بود. پس می‌گوییم اگر او به‌راستی آمده بود، همان گونه که پیامبران درمورد او چنین گفتند تجلی جسمانیت تبار داوود گردید. اگر او آمده و تجلی

[1] François Nau, "Lettre de Jacques d'Édesse sur la généalogie de la sainte vierge," *Revue de l'Orient Chrétien* 6 (1901): 518–20.

جســمانی تبار داوود گردیده بود پس حتماً در زمان خود آمده اســت. اگر او آمده و در زمان خود نیز آمده بود و تجلی جســمانی تبار داوود بود پس حتماً تولد او از تبار داوود اســت. پس تمامی این امور مثل [حلقه‌های] زنجیر به هم وابســته‌اند، تصــدیق می‌شــوند و از اســتدلالاتی متقاعدکننده ناشــی می‌گردند و هیچ شکی درمورد آنها وجود ندارد.

اینکه مســیح از تبار داوود اســت را همگان قبول دارند: یعنی هم یهودیان، هم هاجری‌ها و هم تمام مســیحیان اذعان دارند که او از ذات انســانی جســم پیدا کرد و تجســم یافت. ازاین‌رو اینکه مسیح از لحاظ جسمانی از تبار داوود است (همان طور که قبلاً توسط پیامبران مکتوب شده بود) از نظر همهٔ آنان امری اساسی و مورد تایید است: یعنی هم یهودیان، هم هاجری‌ها و هم مسیحیان.

گفتم که اگرچه یهودیان مســیح واقعی که واقعاً آمده بود را انکار کردند اما این موضــوع برایشــان امری بنیادی اســت و به آن اذعان دارند. اما درمورد کســی که آنان در انتظار ظهورش هســتند می‌گویند و تاکید دارند که او از تبار داوود اســـت و خواهد بود. هاجری‌ها نیز همین طور. آنها نمی‌دانند یا نمی‌خواهند بگویند که مســیح واقعی که آمد و مســیحیان او را قبول دارند خدا یا پســر خداســت. با این وجود همهٔ آنان قویاً معتقدند که کســی که خواهد آمد و پیامبران پیش‌گویی کرده‌اند مسیح واقعی اســت. در این مورد آنها نه با ما، بلکه با یهودیان مناقشــه دارند. هم در اندیشــه و هم در کلام آنها متفقند و با ملامت و جدل در برابر [یهودیان] محکم ایســتاده‌اند. چراکه همان طور که قبلاً نوشــتم آنها آنچه پیامبران اعلام کرده بودند را می‌دانســتند: مســیح از نســل داوود متولد خواهد شــد، مســیحی نیز که آمد از مریم زاده شــد. در واقع این امر مورد قبول هاجری‌هاســت و هیچ‌یک از آنان مناقشه‌ای دراین‌باره ندارد. آنها همواره به همه می‌گویند که عیسی پسر مریم، مسیح واقعی است و نیز طبق متون مقدس او را کلمهٔ خدا می‌خوانند. اما چون آنها نمی‌توانند کلمه را از روح متمایز ســازند از روی جهل خود می‌گویند که او روح خداست، همان طور که [به‌علت جهلشان] نمی‌پذیرند مسیح را 519 خدا یا پسر خدا بدانند.

پس اگر تمام این موارد بدون جروبحث مورد قبول ما و هاجری‌ها قرار گیرد – یعنی اینکه مسیح همان طور که پیامبران گفته‌اند از تبار داوود زاده شد، اینکه مسیح از مریم زاده شد، اینکه کسی که از او زاده شـد مسـیح واقعی اسـت، نه آن که یهودیان در انتظار او هسـتند – آنگاه این امر نیز مورد قبول ما و نیز هاجری‌ها خواهد بود که او در زمان خود آمد. ســپس، بعد از آنکه این موارد مورد قبول

هر دو طرف قرار گرفت، درمورد اینکه بگوییم مریم از تبار داوود است چه منعی وجود دارد، یا آن را زیر سؤال می‌برد یا اصلاً چه مشکلی وجود دارد؟ زیرا این امر واضح و بی‌مناقشه است که ...

... بنابراین من اعلام می‌کنم که حتی اگر این موضوع از طریق کتب مقدس نیز اثبات نشود، با قیاس منطقی متقاعدکننده و واقعی مثل این باید برای هر مسیحی یا هاجریِ پرسشگری ثابت کنیم که مریم باکرهٔ مقدس، حامل خدا، از تبار داوود است.

... ای برادر، ای عاشق خدا و عاشق حقیقت، من می‌خواهم حقیقت با این قیاس منطقی متقاعدکننده که از سوی ما و نه توسط کلمات داستان‌های اضافی وضع می‌شود شهادت داده شود. اگر کسی باشد - چه هاجری و چه مسیحی - که در این امور با تو بحث کند، از تو بپرسد و تحقیق کند، اگر منطقی باشد و در هر صورت از ذهنی استدلالی برخوردار باشد این قیاس منطقی را درک خواهد کرد. هنگامی که آن را بشنود بدون مناقشه و داوطلبانه بر حقیقت شهادت خواهد داد. مواردی 520
که گفته شد کفایت می‌کنند تا به یک مسیحی یا هاجری که در این [موضوع] مناقشه می‌کند به‌وضوح نشان دهند که مریم باکرهٔ مقدس از تبار داوود بود.

نامهٔ چهارم به یوحنای ستون‌نشین

[شمارهٔ ۱۲٬۱۷۲ الحاقی کتابخانهٔ بریتانیا[1]، برگ 124a]

«چرا یهودیان به‌سمت جنوب عبادت می‌کنند؟» بدان که به تو می‌گویم این پرسش، بیهوده است و آنچه پرسیده شده درست نیست. چراکه یهودیان به سمت جنوب عبادت نمی‌کنند و هاجری‌ها نیز همین طور. زیرا اینک که این نامه را به تو می‌نویسم به چشم خود دیدم یهودیانی که در مصر زندگی می‌کنند و نیز هاجری‌های آنجا به‌سمت شرق عبادت می‌کنند. با اینکه این دو گروه [شبیه هم] پرستش می‌کنند یهودیان رو به‌سمت اورشلیم اما هاجری‌ها رو به کعبه دارند. یهودیانی که در جنوب اورشلیم هستند به‌سمت شمال و هاجری‌های آنجا نیز به‌سمت شرق، یعنی کعبه عبادت می‌کنند. آنان که در جنوب کعبه هستند به‌سمت شمال، یعنی به‌سمت [آن] مکان عبادت می‌کنند. در

[1] *BL Add.* 12,172

واقع از تمام مطالبی که گفته شد روشن می‌شود که اینجا، در منطقهٔ سوریه، یهودیان و هاجری‌ها نه به‌سمت جنوب، بلکه به‌سمت اورشلیم و کعبه، مکان آباواجدادی قوم خود عبادت می‌کنند.

قانون ۳۰

[شمارهٔ ۹۳ سریانی هاروارد، برگ 24a-b که در نسخه‌های تقریباً همانند موجود در شمارهٔ ۸ مینگانا اندکی اصلاح شده‌اند.]

بنا بر فرمان حواری مقدس [پُل]، [کشیشان یا راهبان] باید اعمال خود را عاقلانه، بااعتدال و منصفانه، با پروای الهی چنان‌که شایستهٔ برادران مسیحی است نزد روحانیون و بدون کشمکش و زدوخورد داوری کنند. زیرا هنگامی که کسی دعوایی با برادرش داشته باشد و جسارت کند و این دعوا را نزد بیگانگان و نه روحانیون ببرد، [پُل] با لحنی سرزنش‌آمیز درمورد کسانی که چنین احمقانه رفتار کنند سخن گفته است. اگرچه او این مطالب را به عوام مسیحیان گفته است، اما اگر فرمان او به عوام برگ 24b
چنین باشد، به طریق اولی کشیشان و راهبان نیز نباید دعواهای دنیوی را نزد دشمنانشان ببرند. اگر دعوا بین راهبان باشد با مهری که به هم دارند دعوایشان کاملاً بیخود است. اگر هم کشیش یا راهبی چنین دعوایی داشته باشد و جسارت کند و آن را برای داوری به بیرون و نزد داوران غیردینی ببرد و برادرش را به ضرب و تازیانه بسپارد باید همچون دشمن قوانین مسیح مورد داوری قرار گیرد و متناسب با حماقتش مورد توبیخ قوانین کلیسا واقع شود.

نسخهٔ خلاصه‌شده

[نویسندگان مسیحیت شرق ۳۶۷:۲۷۲]

هنگامی که کشیشان دعوایی دارند نباید آن را نزد بیگانگان ببرند، بلکه باید آن را به داوری کلیسای مقدس بسپارند.

گزیده‌ای از قانون در قانون‌نامهٔ ابن‌عبری

[ابن‌عبری، قانون‌نامه، بِجان، قانون‌نامهٔ گرگوری بَرهِبرایی، ۲۲-۲۱]

پارچه‌های قیمتی که تصاویری از داستان‌های خدایان و الهه‌های کفار را بر خود دارند برای پوشش میز مقدس مورد استفاده قرار نخواهند گرفت. اگر به کار برده شوند، پاره خواهند شد. برای ردای کشیشان یا آویز نیز [به کار نخواهند رفت] و پارچه‌هایی که شهادت دینی هاجری‌ها را بر خود مکتوب دارند نیز مورد استفاده قرار نخواهند گرفت.

وقایع‌نامه

یعقوب ادسایی

میافیزیت

حدود سال ۶۹۲ میلادی/قبل از سال ۷۰۸ میلادی

در دههٔ ۶۹۰ یعقوب اسقف میافیزیت ادسا وقایع‌نامهٔ خود را به پایان رساند که ادامهٔ وقایع‌نامهٔ معروف قرن چهارمی اوسِبیوس[1] بود. یعقوب پس از مقدمه‌ای که برخی از مطالب اثر اوسِبیوس را تصحیح می‌کند الگوی اوسِبیوس را ادامه داده و بقیهٔ وقایع‌نامهٔ خود را حول یک جدول گاهشماری اصلی مرتب کرده است. این جدول سال‌های سلطنت بیزانسی‌ها، ساسانیان و – در مطالب پایانی – حاکمان اسلامی را ارائه می‌کند. یعقوب جدول خود را با المپیادهای چهارساله باز هم بیشتر تقسیم کرد. او تقویم خودش را نیز افزود که سال نخست آن تقریباً از سال ۳۲۷ میلادی آغاز می‌شود. مطابق این تاریخ‌گذاری خاص، محمّد نخستین بار در حدود سال ۲۹۳ از تقویم یعقوب ظاهر می‌شود. یعقوب دو ستون از توضیحاتی مختصر را به این جدول اصلی افزود. یکی از آنها عمدتاً به توضیحات کلیسایی و دیگری به تاریخ جهان اختصاص دارد، اگرچه یعقوب همواره نیز این طرح را در پیش نگرفته است.

تنها دستنویس موجودی که وقایع‌نامهٔ یعقوب را شامل است بسیار چندپاره می‌باشد. آخرین مدخل برجای‌مانده در جدول گاهشماری، بیست و یکمین سال هراکلیوس (۶۳۰)، سال دوم اردشیر

---

[1] Eusebius

سوم (۶۲۹) و سال سوم ابوبکر (۶۳۴) را بر هم منطبق می‌داند. چنان‌که این تطابق تاریخ‌ها هم نشان می‌دهد تناظر بین گاهشماری‌های مختلفی که یعقوب از آنها استفاده می‌کرد همیشه هم دقیق نبوده و روایت یعقوب تعدادی خطای گاهشماری دارد. به همین ترتیب توضیح مختصر آن درمورد محمّد و ابوبکر هم قدری نادرست است. یعقوب طول دوران حکومت محمّد را هفت سال می‌داند که در تناقض با دورهٔ ده ساله‌ای است که معمولاً به آن نسبت می‌دهند. اگر اشارهٔ او به حملات اعراب، اشاره به آغاز فتوحات باشد اینها نیز زودتر از موعد خود تاریخ‌گذاری شده‌اند. مطالب مختصر یعقوب درمورد اسلام با وجود ناهمخوانی‌های گاهشماری همچنان از لحاظ واژه‌ها و بحث از محمّد مهم می‌باشند. این وقایع‌نامه همچنین حاکی از آن است که یعقوب دسترسی دست‌کم غیرمستقیمی به تاریخ‌نگاری اولیهٔ اسلامی که دیگر موجود نیست داشته است و فهرست‌های خلفایی که اندکی بعد تهیه شده‌اند مثل وقایع‌نامه تا سال ۷۲۴، سیر انتقال آنها را مفصل‌تر نشان می‌دهد.

دستنویس و ویرایش

بخش‌هایی از وقایع‌نامهٔ یعقوب تنها در یک دستنویس، شمارهٔ ۱۴،۶۸۵ الحاقی کتابخانهٔ بریتانیا بر جای مانده است. ویلیام رایت بر مبنای کتیبه‌شناسی تاریخ آن را قرن دهم یا یازدهم دانسته است. متاسفانه صفحات زیادی از این دستنویس مفقود شده است و بیست و سه برگ موجود تنها آغاز وقایع‌نامه و بخشی از انتهای آن را در بر دارد. از این بخش‌ها نیز به‌خاطر آسیب‌های وارده به دستنویس، تنها قسمت‌هایی باقی مانده است. نویسندگان بعدی سریانی گاهی از وقایع‌نامهٔ یعقوب نقل‌قول کرده‌اند که امکان بازسازی قسمت‌هایی از بخش‌های گم‌شده را فراهم می‌کند. ارنست والتر بروک در سال ۱۹۰۴ ویرایشی از این اثر منتشر کرد.

نویسنده و تاریخ نگارش

عنوان دستنویس، نویسندهٔ آن را «یعقوب عاشق مشقت» معرفی می‌کند که لقبی است که یعقوب ادسایی مکرراً از آن استفاده می‌کرد. نویسندگان قرون وسطایی نگارش این اثر توسط او را

تایید کرده و نه‌تنها می‌گویند یعقوب ادسایی یک وقایع‌نامه نوشته است، بلکه بخش‌هایی از آن را نقل می‌کنند که شبیه مطالب دستنویس کتابخانهٔ بریتانیاست. به گفتهٔ میکاییل سریانی[1] (متوفی ۱۱۹۹)، نسخهٔ او از وقایع‌نامه نه‌تنها مشتمل بر نوشته‌های اصلی یعقوب بوده است بلکه ادامهٔ آن از سوی عالمی را در بر داشته که وقایع را تا سال ۷۱۰ (دو سال پس از مرگ یعقوب) ادامه داده است. درمورد اینکه یعقوب چه زمانی این اثر را به پایان رساند میکاییل قطعه‌ای از قول تئودوسیوس ادسایی[2] نقل می‌کند که می‌گوید این امر در زمان حکومت ژوستینیَن دوم (حکومت ۹۵–۶۸۵) بوده است. نویسندهٔ سوری شرق الیاس نصیبینی[3] (متوفی ۱۰۴۹) بازهٔ زمانی مزبور را دقیق‌تر کرده و می‌گوید که یعقوب اثرش را در سال ۶۹۱/۹۲ نوشته است، اگرچه درمورد اینکه آیا او به وقایع‌نامهٔ یعقوب اشاره داشته یا به تقویم[4] او اختلاف نظر وجود دارد.

* * *

محمّد برای تجارت عازم سرزمین فلسطین و [سرزمین‌های] اعراب، فنیقی‌ها و صور می‌شود. کسوفی رخ داد. پارسیان تمام سرزمین رومیان تا بیتینی، آسیا و دریای پونتوس را به اسارت گرفته و ویران ساختند.

پارسی	رومی	مجموع
۲۸	۸	۲۹۳
۲۹	۹	۲۹۴
۳۰	۱۰	۲۹۵
۳۱	۱۱	۲۹۶

اشعیا از سوی امپراتوری پارس [به عنوان] اسقف به ادسا اعزام شد. در اسکندریه، مؤمنان آندرونیکوس را اسقف خود کردند.

---

[1] Michael the Syrian
[2] Theodosius of Edessa
[3] Elias of Nisibis
[4] *Chronicon*

	محمّد، نخستین شاه اعراب، ~~~~~۷ سال~~~~~ حکومت کرد				در اسکندریه، بنیامین به‌عنوان اسقف مؤمنان حاکم بود.
آنگاه که هراکلویس، پادشاه رومی‌ها وارد یازدهمین سال [حکومت خود] شد و خسرو، پادشاه پارسیان به سی و یکمین سال حکومت [خود وارد شد]، پادشاهی عرب‌ها که آنان را اعراب می‌نامیم آغاز شد.	[۶۲۱-۲۵]	۳۵۰	المپیاد		خسرو [دوم] فرمانی صادر کرد و ادسا تبعید شد.
	۱	۳۲	۱۲	۲۹۷	
	۲	۳۳	۱۳	۲۹۸	۳۰۴
	۳	۳۴	۱۴	۲۹۹	سال ۹۴۰ یونانیان
	۴	۳۵	۱۵	۳۰۰	
	[۶۲۵-۲۹]	۳۵۱	المپیاد		کوروش به آزار مؤمنان اسکندریه پرداخت. مؤمنان شرق، یوحنا را پاتریارک کردند.
اعراب حملات خود به فلسطین را آغاز کردند.	۵	۳۶	۱۶	۳۰۱	
	۶	۳۷	۱۷	۳۰۲	
	۷	۳۸	۱۸	۳۰۳	
پارسیان خسرو را کشتند و سیروس را [به مدت نه ماه] پادشاه کردند.	شمارهٔ ۲۱ [از پارسی‌ها]. سیروس پسر خسرو، نه ماه.				سال‌های حکومت شهربراز، بوران، خسرو [سوم]، پیروز، آذرمیدخت، و هرمز تقریباً دو سال.

ادسایی‌هایی که [هنوز] زنده بودند از تبعید بازگشتند.	شمارهٔ ۲ اعراب، ابوبکر، دو سال، هفت ماه			
هرا[کلیوس] با شهربراز [پیمانی] بست و مقرر شد که پار[سی‌ها] سرزمین [رومی‌ها را ترک کنند] و [به سرزمین خود باز گردند].	۱	۱	۱۹	۳۰۴
	شمارهٔ ۲۲ پارسی‌ها، اردشیر، پسر سیروس، یک سال، ده ماه			
یه[ودیان]...	[۶۲۹-۳۳]	۳۵۲	المپیاد	

حاشیه‌نویسی

یعقوب ادسایی

میافیزیت

حدود اواخر قرن هفتم میلادی/قبل از سال ۷۰۸ میلادی

یعقوب اسقف میافیزیت ادسا (متوفی ۷۰۸) در زمینهٔ تفسیر متون مقدس اشتهار یافت و حتی ترجمه‌هایی از انجیل را نیز تهیه کرد. متون تفسیری او عبارتند از قطعاتی که در نامه‌هایش یافت می‌شوند، تفسیر هشت کتاب اول[1]، دربارهٔ شش روز آفرینش[2] و بازبینی ترجمه‌های سریانی کتاب پیدایش و کتاب سموئل. این آثار در مجموعه‌ای از گزیدهٔ آثار او که به حاشیه‌نویسی‌های یعقوب معروف است و مشتمل بر چندین تفسیر او بر قطعات خاصی از انجیل می‌باشد حفظ شده است. در یکی از این حاشیه‌نویسی‌ها که تفسیری بر آیات ۲۸-۱۲:۱۴ از کتاب اول پادشاهان است او مستقیماً به حکومت اعراب اشاره می‌کند. این قطعه اگرچه کوتاه است نمونه‌ای مهم از اینکه مسیحیان سریانی قرن هفتم فتوحات اسلامی را چگونه از دریچهٔ تاریخ انجیلی تعبیر می‌کردند به دست می‌دهد.

---

[1] *Commentary on the Octateuch*
[2] *On the Hexameron*

دستنویس و ویرایش

حاشیه‌نویسی یعقوب بر سورهٔ ۱۴ کتاب اول پادشاهان در مجموعه‌ای که شمارهٔ ۱۴٬۴۸۳ الحاقی کتابخانهٔ بریتانیا[1] شامل آن است به چشم می‌خورد. ویلیام رایت بر مبنای کتیبه‌شناسی تاریخ این دستنویس را قرن نهم می‌داند. جورج فیلیپس[2] در سال ۱۸۶۴ ویرایشی از حاشیه‌نویسی‌های یعقوب را منتشر کرد.

نویسنده و تاریخ نگارش

از آنجا که این حاشیه‌نویسی‌ها صریحاً به یعقوب انتساب یافته‌اند و سبک و تفاسیر موجود در آنها به آثار دیگر او شباهت دارند تمام محققان امروزی آنها را موثق دانسته‌اند. اما این موضوع همچنان نامعلوم است که او چه مدت قبل از مرگش در سال ۷۰۸ آنها را نگاشته است. او در دهۀ آخر عمرش روی چند پروژه کار می‌کرد که به بازبینی ترجمه‌های پیشین انجیل اختصاص داشت. ترجمه‌های یونانی پیشین انجیل عبری که بخشی از این کار بازبینی بود تاثیری فزاینده بر ترجمه‌های او داشت. ازاین‌رو بعضی از محققان امروزی معتقدند که نقل‌قول از انجیل در حاشیه‌نویسی‌ها حاکی از مراحل آغازین کار بازبینی است، چراکه نه به‌شدت بسیاری از آخرین آثار یعقوب متاثر از ترجمه‌های یونانی است و نه ترجمه‌های انجیلی را پی می‌گیرد که او در آخرین سال‌های عمرش انجام داد. در نتیجه، محتمل‌تر است که حاشیه‌نویسی‌ها در دهۀ ۶۹۰ نوشته شده باشند تا در اوایل دهۀ ۷۰۰.

* * *

حاشیه‌نویسی چهاردهم درمورد قطعهٔ زیر است: «رحبعام[3]، پسر سلیمان بر یهودیه حکومت می‌کرد. رحبعام هنگامی که [آغاز به] حکومت کرد چهل و شش ساله بود. او به مدت هفده سال بر اورشلیم، شهری که خدا از میان تمام قبایل اسراییل آن را برگزید تا نامش را بر آن بگذارد

[1] *British Library Additional* 14,483
[2] George Phillips
[3] Rehoboam

حکومت کرد. مادر او که عمونی[1] بود، ماآکه[2] نام داشت. رحبعام و مردم یهودا آنچه نزد خدا زشت است را انجام دادند» [کتاب اول پادشاهان ۲۲-۲۱:۱۴]، و الی آخر.

از این مطالب معلوم می‌شود که حتی اگر یربعام[3] آن گوساله‌های طلایی که اسراییل را به گناه کشاند را هم نساخته بود، [باز هم] بنی‌اسراییل آماده بودند که از پروردگار منحرف شده و در پی خطا و نکبت اقوامی بروند که شیطان را تکریم می‌کنند. بنگر به پسران یهودا که تحت فرمان یهودا نبودند: چون تمایل آنان به انحراف از پروردگار و خدمت به خدایان اقوام بود گناه آنان بزرگ‌تر از یربعام و بنی‌اسراییل بود. زیرا علاوه بر رویگردانی از خدا و پرستش بت‌ها، آنها از اورشلیم، شهری که خدا برگزیده و نامش را بر آن گذاشته بود نیز روی گردانند و آن را آلوده کردند. ازاین‌رو چون او می‌خواهد تمام زشتی‌ها و ظلم‌ها[ی رحبعام] را نشان دهد هنگامی که داستان او در کتاب مقدس گفت که رحبعام حکومت می‌کرد او را پسر سلیمان، کسی که خدا را ترک کرد و به بت‌ها خدمت
نمود نیز خواند. همچنین معلوم می‌کند که [رحبعام] بر شهری حکومت می‌کرد که خدا از بین تمام 26
قبایل اسراییل آن را برگزید تا نامش را بر آن بگذارد. می‌توان گفت هم او و هم پسران یهودا که بر آنان حکم می‌راند از این مکان مقدس حتی نفرت داشته و آن را آلوده کردند. او همچنین پسر زنی عمونی بود که پدرش سلیمان را واداشت یک بت ساخته و به میلکوم[4] که مایهٔ نفرت پسران عمون بود جایگاه رفیعی اختصاص دهد. [این زن، سلیمان را واداشت] او را پرستیده و برایش قربانی کند. [داستان مربوطه در کتاب مقدس] این موضوع را تعریف می‌کند تا کفر و ضلالتی که از پدرش و از مادرش آموخته بود را یادآور شود. [رحبعام] بیشتر از پدرش و نیز بیشتر از برادر اغواگر و بدسرشت خود، یربعام که اسراییل را به گناه کشیده بود [گناه] کرد. بدین ترتیب هم رحبعام و هم پسران یهودا که به‌عنوان سهم خدا و خاندان داوود برگزیده شده بودند و در اورشلیم، شهر مقدس پروردگار بودند - با وجودی که به‌عنوان سهم او برگزیده شده بودند - گناه کردند، شرورانه رفتار کردند و آنچه زشتی است در محضر پروردگار انجام دادند.

[1] Ammonite
[2] Maacah
[3] Jeroboam
[4] Milcom

آنها نمایانگر یک نماد و یک شـــخصـــیت هم بودند. با برگزیده شـــدن و تعداد کم خود [نمایانگر] این مردم کم‌شمار و معتقدی هستند که فرا خوانده شده‌اند، ارتودوکس هستند و به مسیح اعتقاد دارند. و اگرچه در کلیسا و شهر خدا، اورشلیم هستند که پروردگار آن را برگزید و بیش از تمام اقوام زمین آن را مقدس کرد، اما با اعمال خود و رفتار بسیار پلیدشان بیش از تمام اقوام او را به خشم آوردند. چون برگزیده شـده بودند و از آنِ او بودند از دیگران و نیز از دین بیزاری می‌جسـتند، به‌طوری که [خدا] نیز می‌گوید «به‌خاطر شما، اقوام دیگر به نام من بی‌حرمتی می‌کنند» و نیز شما از کلیسا، شـهر اورشـلیم که من برگزیده بودم بیزاری جسـتید و آن را آلوده سـاختید» و «شـما خانهٔ من را لانهٔ دزدان ســـاختیـد» [متی ۲:۱۳؛ مرقس ۱۱:۱۷؛ لوقا ۱۹:۴۶]. بـه همین ترتیـب مـا هم کـه بـه‌عنوان مسیحیان راستین و معتقدان به پروردگار برگزیده شده‌ایم، در خانهٔ پروردگار [هستیم]، یعقوب سـهم ماســت، میراث‌دار اســراییل هســتیم، مردمانی هســتیم که خدا را می‌بینیم، قومی مقدس هســتیم، روحانیت باشکوهی داریم – این ماییم که بیش از هرکس دیگری گناه می‌کنیم و از تمام فضایل، رفتار نیک، عشق، صلح و وحدت محروم هستیم. اینها [چیزهایی هستند] که وقتی در بین ما ظاهر شدند 27 به ما نشـان دادند که مریدان مسـیح هسـتند. در غیاب خود بر ما معلوم سـاختند که دشـمنان مسیح هستیم که قوانین و فرمان‌هایی که به ما آموخته را زیر پا می‌گذاریم.

ازاین‌رو به‌علت گناه رحبعام و یهودا، خداوند شـیشَـک[1]، پادشــاه حاکم بر مصــر را بر آنان فرســتاد. آن‌طور که کتاب مقدس خدا می‌گوید به‌علت گناهان و خشـــم آنها، او آنان را به اســـارت گرفت، پراکنده سـاخت و شـهرهایشـان را ویران کرد. درمورد ما هم به‌خاطر گناهان و شـرارت‌هایمان، مسـیح ما را به دسـت اعراب سـپرد و زیر یوغ ناگوار آنان اسـیر کرد – آنان که به مسـیح–خدا اعتقاد ندارند و پســر خدا، کســی که با خون خود ما را از بند گناه رهانید را خدا و پســر خدا نمی‌دانند. او با صـلیب خود، ما را از بندگی دشـمنان و اهریمنان نجات داد. با مرگش ما را آزاد کرد و از فسـاد و مرگ رهانید و به ما امید مســلّم رســتاخیز از مرگ داد. او به ما وعدهٔ زندگی فرخندهٔ دنیای آینده و ســهم و میراث در پادشاهی آسمان را داد. چون ما درست مثل یهودای باستان به تمام این لطف و آزادی که به ما داده شــده بود اعتنا نکردیم و در عوض بی‌انصــاف و منکر لطف شــدیم، به بردگی و بندگی و به غارت و اسارت سپرده شدیم.

---

[1] Shishak

علیه ارامنه

یعقوب ادسایی

میافیزیت

حدود اواخر قرن هفتم میلادی/قبل از سال ۷۰۸ میلادی

یک مسیحی قرون وسطایی گزیده‌هایی از نویسندگان آغاز مسیحیت را به‌شکل گفتگویی فرضی بین یک شاگرد و تعدادی از شخصیت‌های برجستهٔ دینی مثل اِواگریوس پونتیکوس[1]، یوحنا کریسوستوم[2]، باسیل قیصری[3] و سِوِروس انطاکیه‌ای[4] گردآوری کرده است. در میانهٔ این گفتگو سه برگ از مطالبی جالب به چشم می‌خورد که به یعقوب، اسقف میافیزیت ادسا (متوفی ۷۰۸) نسبت داده می‌شود. بیشترِ این قطعه شامل نکوهش مسیحیان ارمنی از سوی اوست. یعقوب در بخشی از بدگویی‌های خود مراسم ارامنه را به‌صورت ملغمه‌ای از اعمالی توصیف می‌کند که در گروه‌هایی که او به‌ویژه آنها را نامطلوب می‌داند مثل یهودیان، کالسدونی‌ها و سوری‌های شرق به چشم می‌خورد. آخرین مقایسهٔ او بین ارامنه و اعراب است. یعقوب در این قسمت اعراب را کسانی می‌خواند که ختنه می‌کنند و سه بار به‌سمت جنوب سجده می‌کنند. این قطعه اگرچه کوتاه است یکی از نخستین شواهد رسوم اسلامی را به دست می‌دهد.

---

[1] Evagrius Ponticus
[2] John Chrysostom
[3] Basil of Caesarea
[4] Severus of Antioch

دستنویس‌ها و ویرایش‌ها

این متن کوتاه در شـــمارهٔ ۶۲ ســـریانی فلورانس[1] (به تاریخ ۱۳۶۰) و شـــمارهٔ ۳ ســـریانی پاریس[2] (که تاریخ آن بر اساس کتیبه‌شناسی به قرن شانزدهم می‌رسد) به چشم می‌خورد. استفانو آسمانی[3] در سال ۱۷۴۲ بر اساس دستنویس فلورانس ویرایشی منتشر کرد. ویرایشی که اغلب از آن نقل‌قول می‌شود ویرایش دستنویس پاریس است که در سال ۱۸۸۶ توسط کارل کایزِر[4] تهیه شده است.

نویسنده و تاریخ نگارش

هر دو دستنویس این قطعه را به یعقوب ادسایی نسبت می‌دهند و هیچ استدلالی هم مطرح نشده است که این انتساب را زیر سؤال ببرد. اما معلوم نیست که او این متن را چه زمانی نوشته است.

*　　*　　*

4 مردمان ارمنی از آغاز جهان بدون قانون زیسته‌اند. هیچ استاد یا راهب یا کسی که علم کافی داشته باشد از میان آنان برنخاسته است. و چون استادان خارجی بر آنان تاثیر گذاشته‌اند آنها از دین راستین جدا گشته‌اند. برخی از استادان آنها از یهودیان و بعضی دیگر از خیال‌پردازان[5] بوده‌اند. ازاین‌رو آنان در پیشکش کردن بره، نان فطیر و شراب نیامیخته و در نمک تبرک همانند یهودیان هستند. آنها در چیزهایی بدتر از اینها [نیز] همانند یهودیان هستند. آنها در صلیب کشیدن با دو [انگشت] همانند کالسدونی‌ها عمل می‌کنند. در صلیب کشیدن از راست به چپ با تمام دست همانند نستوری‌ها عمل می‌کنند. هنگامی که [عشای ربانی] تقدیم می‌کنند همانند اعراب سه بار سجده می‌کنند و آنها ختنه می‌کنند. وقتی کسی می‌میرد در قربانی کردن از طرف او همانند کفار عمل می‌کنند. آنها به‌ویژه با این کار خدا را خشمگین می‌کنند زیرا تقدیم قربانی از طرف مرده در روز

---

[1] *Florence Syriac* 62
[2] *Paris Syriac* III
[3] Stefano Assemani
[4] Carl Kayser
[5] Phantasiasts

مرگش برای یک مسیحی کاملاً ممنوع است. چراکه این یک رسم کافران و در واقع یهودیان و خارج از کلیسای خداست.

کتیبه‌های کامِد

سوری شرق

۷۱۴/۱۵ میلادی

یک تحقیق باستان‌شناسی در سال ۱۹۳۴ در لبنان امروزی منجر به کشف سی و یک کتیبهٔ سریانی اوایل قرن هشتم در منطقهٔ باستانی کامِد[1] گردید. این کتیبه‌ها اگرچه کوتاه و چندتکه هستند شواهدی از گروهی از معدنکاران عمدتاً سوری شرق دارند که خلیفه ولید آنان را برای افتتاح مجدد معدن سنگ کامِد استخدام کرده بود. کتیبه‌های آنان شامل اشاراتی به کشیشان و شماس‌هایی که همراه آنان بودند و نیز «سفره‌دار[2]» می‌باشد. این اصطلاح در هیچ متن سریانی شناخته‌شدهٔ دیگری به چشم نمی‌خورد. بعضی از محققان معتقدند که این اصطلاح به سرپرست گروهی از راهبان اشاره دارد و حاکی از آن است که این معدنکاران، راهب بوده‌اند. سایرین این عنوان را مربوط به سرکارگر یا شخصی دانسته‌اند که عهده‌دار وعدهٔ غذایی مشترک است و نشان می‌دهد که این کتیبه‌ها صرفاً توسط گروهی از کارگران نوشته شده‌اند.

چهار کتیبه مستقیماً به هاجری‌ها، صحراگردها[3]، اعراب یا حاکمان اسلامی مشخص اشاره دارند و بعضی از نخستین نمونه‌های کاربرد تقویم اسلامی از سوی مسیحیان را به ما ارائه می‌کنند. مهم‌تر آنکه این کتیبه‌ها در مجموع نگاه اجمالی کم‌نظیری به انواع تغییرات بنیادی جمعیتی (در این

---

[1] Kāmed
[2] "the head of the table"
[3] Saracens

مورد از سوری‌های شرق به لبنان) را فراهم می‌آورند که حکومت صدر اسلام و پروژه‌های ساختمانی امویان به بار آوردند.

ویرایش

پُل موتِرده[1] ویرایشی از این کتاب را در سال ۱۹۳۹ منتشر نمود.

نویسنده و تاریخ نگارش

اکثر مکان‌هایی که این کتیبه‌ها ذکر می‌کنند در شمال عراق و در مناطقی واقعند که سوری‌های شرق در آنها غالب هستند. به همین ترتیب شماری از اسامی مقامات کلیسا علی‌الخصوص در میان سوری‌های شرق رایج بوده‌اند. اما کتیبه‌ای یونانی هم هست که به یک سهامدار[2] ادسایی به نام جورج اشاره می‌کند که به‌احتمال زیاد میافیزیت بوده است. این امر کاوشگران را به این باور می‌رساند که این گروه کارگران، مختلط و عمدتاً شامل سوری‌های شرق منطقهٔ کردستان بوده‌اند که میافیزیت‌های مناطق مجاور نیز جزو آنان و شاید سرپرست آنان بوده‌اند. پنج عدد از این کتیبه‌ها سال ۸۶ را ذکر می‌کنند. چهار عدد از آنها تاریخ را به‌صورت «سال هاجری‌ها» یا «سال حکومت اعراب» نشان می‌دهند. دیگری حذف‌شدگی دارد اما به‌احتمال زیاد شکل سالم آن شامل عبارت «از حکومت اعراب» بوده است. هشتاد و شش سال پس از هجرت مطابق با سال ۷۱۴/۱۵ میلادی است. کتیبه‌ها همچنین نام ولید را ذکر می‌کنند که تا سال ۷۱۵ خلیفه بوده است. از آنجا که کتیبهٔ متاخرتری از این گروه در این مکان وجود ندارد کاوشگران گمان می‌کنند که این معدن سنگ اندکی پس از مرگ ولید بسته شده است.

---

[1] Paul Mouterde
[2] *actionarios*

*　　*　　*

[شمارهٔ ۱۰] در سال هشتاد و شش هاجری‌ها، در زمان حکومت ولید، پسر عبدالملک، امیر صحراگردها، این معدن سنگ توسط گزیرَت کوردو[1] بازگشایی شد...

[شمارهٔ ۲۰] در سال هشتاد و شش حکومت اعراب، «سفره‌دار» سنگ را هموار کرد...

[شمارهٔ ۲۱] در سال هشتاد و شش حکومت اعراب...

[شمارهٔ ۲۸] در سال هشتاد و شش هاجری‌ها، در روزگار ولید، امیر هاجری‌ها آنها شروع به کار کردند...

---

[1] Gezirat Kurdu

وقایع‌نامهٔ بلایا

میافیزیت

حدود ۷۱۶ میلادی

این وقایع‌نامه که اصلاً هم نشاط‌بخش نیست با عنوان «بلایای مختلفی که در سال ۱۰۲۴ تقویم اسکندری [۷۱۲ میلادی] بر این سرزمین نازل شد و آن [بلایایی که] بعداً آمد» آغاز می‌شود. محققان امروزی اغلب با عنوان کوتاه‌تر و نامیمون، هرچند مناسب وقایع‌نامهٔ بلایا[1] از آن یاد می‌کنند.

فهرست مصیبت‌های وقایع‌نامه با ظهور یک ستارهٔ دنباله‌دار «هنگامی که پادشاهی پسران اسماعیل در قدرت بود و سلطهٔ آن بر تمام زمین گسترده شده بود، در روزگار ولید، پسر عبدالملک، پسرمروان که در آن زمان حکومت می‌کرد» آغاز می‌شود. باید یک طاعون، یک خشکسالی، یک حملهٔ ملخ‌ها، یک تندباد، یک توفان تگرگ و چندین زمین‌لرزه را پشت سر گذاشت تا به دومین اشاره به حکومت اعراب، هنگامی که ولید می‌میرد و برادرش سلیمان جانشین او می‌شود رسید. این فهرست با توفان تگرگی که شماری از پرندگان را می‌کشد به‌گونه‌ای کاملاً قهقرایی پایان می‌یابد. آنچه بسیار جالب‌تر از سرنوشت شوم پرندگان است آن است که نویسنده چگونه این بلایای طبیعی را با دو اشاره به خلفای اموی در هم تنیده است. این اثر صریحاً پادشاهی پسران اسماعیل را با موارد دیگر فهرست مربوط نمی‌سازد. با این وجود جاگذاری این دو حاکم در میان بداقبالی‌های معمول مسلّماً حاکی از آن است که این خلفا بخشی از تنبیه الهی برای گناهان مسیحیان بودند.

---

[1] *Chronicle of Disasters*

دستنویس و ویرایش

وقایع‌نامهٔ بلایا در یک دستنویس میافیزیت منحصر به فرد، یعنی شمارهٔ ۱۷٬۱۹۳ الحاقی کتابخانهٔ بریتانیا[1] به چشم می‌خورد. مطابق با پایان‌نگاشت، یک نگارنده به نام ابراهیم این دستنویس را در سال ۸۷۴ نگاشته است. اغلب محققان مجموعهٔ ابراهیم مشتمل بر ۱۲۵ سند را یک جُنگ دانسته‌اند. با این وجود به نظر می‌رسد آشفتگی وی، به‌ویژه هنگامی که وقایع‌نامهٔ بلایا را بلافاصله بعد از سند دیگری درمورد اسلام، یعنی مباحثهٔ یوحنا و امیر می‌آورد روشمند بوده است. با توجه به اینکه تنها سه اثر از ۱۲۵ اثری که ابراهیم گردآوری کرده است صریحاً از اسلام سخن می‌گویند بخت اینکه هر دو اثر از آنها تصادفاً در کنار هم آمده باشند بسیار کم است. بسیار محتمل‌تر است که او این اسناد را تعمداً در کنار یکدیگر آورده باشد. این نگارندهٔ قرن نهمی با قرار دادن وقایع‌نامهٔ بلایا بلافاصله بعد از گفتگوی چندصفحه‌ای یوحنا و امیر که درمورد به چالش کشیدن مسیحیت از سوی اسلام است این برداشت را موجب شده است که این مصیبت‌ها به‌طور طبیعی به دنبال اسلام رخ داده‌اند. فرانسوا نو ویرایشی از این اثر را در سال ۱۹۱۵ منتشر کرد.

نویسنده و تاریخ نگارش

وجود این سند در دستنویسی میافیزیت در کنار اشارهٔ آن به «راست‌آیین» بودن پاتریارک میافیزیت، ایلیا، مذهب آن را آشکارا نشان می‌دهد. وقایع‌نامه با مدخلی برای دوشنبه، ۲۰ آوریل ۷۱۶ پایان می‌یابد و احتمالاً اندکی پس از این تاریخ نوشته شده است. اینکه ۲۰ آوریل ۷۱۶ روز دوشنبه است این نظر را بیشتر تایید می‌کند.

* * *

اما بعد، بلایای مختلفی که در سال ۱۰۲۴ تقویم اسکندری *[۷۱۲ میلادی]* بر این سرزمین نازل شد و آن *[بلایایی که]* بعداً آمد.

[1] *British Library Additional* 17,193

هنگامی که پادشاهی پسران اسماعیل در قدرت بود و سلطهٔ آن به تمام زمین گسترده شده
254 بود، در روزگار ولید، پسر مَلِک، پسر مروان که در آن زمان حکومت می‌کرد و هنگامی که دین ایلیای
راست‌آیین (که از صومعهٔ گُبّه بَرّیه[1] بود که «در برهوت» هم نامیده می‌شد) در تمام سرزمین سوریه
شناخته شده بود – در سال ۱۰۲۳ تقویم یونانی [۷۱۲ میلادی] در ۸ آگوست – نشانه‌ای در آسمان
پدیدار شد. شکل [آن] شبیه یک جور نیزهٔ دراز با سر پهن بود. این نشانه حدود ساعت دوم شامگاه
در سمت شمال [آسمان] ظاهر شد و رو به [سمت جنوب] داشته و به آن سمت خم شده بود.

سال بعد، در سال ۱۰۲۴ [۷۱۳ میلادی] در ماه‌های دسامبر، [ژانویه] و فوریه زمین به طاعون شدیدی گرفتار شد و بسیاری از مردم بی‌رحمانه هلاک شدند. قبل از آنکه گرفتاری مزبور به پایان برسد در ماه فوریهٔ همان سال، در اوایل صبح سه‌شنبه بیست و هشتم، لرزش و زمین‌لرزهٔ شدیدی رخ داد که باعث شد خانه‌ها در شهرها، کلیساها و بسیاری از شهرهای بزرگ بر سر ساکنانشان فرو ریزند و آنان را [به طرق] مختلف و وحشتناک بکشند. بعضی از خانه‌ها در شهرهای کوچک و بزرگ فرو ریختند. بعضی از مردم خفه شدند، بعضی‌ها له شدند، بسیاری هم که [در ابتدا] [زنده] باقی مانده بودند خانه‌هایشان [به زودی] قبرشان شد [و] بعضی هم فرار کردند. همهٔ اینها طبق حکم عادلانه، غیرقابل‌فهم و حیرت‌انگیز خدا روی داد.

اما، [تا آنجا که] از اخبار و داستان‌هایی که از کسانی که حاضر بودند و حتی [آن را] دیدند
و به ما رسیده است [می‌دانیم]، این موضوع تماماً رخ داده است. از ۲۸ فوریهٔ [۱۰۲۶] تا سال ۱۰۲۷
این زمین‌لرزه که وحشتناک است، منطقه که به‌معنای منطقه‌ای است که غرب خوانده می‌شود را در بر
255 گرفت – منظورم از غرب، شهر انطاکیه و ناحیهٔ سلوکیا[2]، کسیوت[3] و تمام ساحل و جزیره[ها]ست.
در نتیجه، در تمام این مدت، ساکنان روستاها و شهرها در همه‌جا، خارج از اقامتگاه‌های [معمول] خود خانه می‌ساختند و (همراه با احشام باقیماندهٔ خود) در آنها اقامت می‌کردند و در مزارع، کوه‌ها، طویله، [و] باغ‌ها برای خود خیمه و کلبه می‌ساختند. اما بسیاری دیگر نیز به‌خاطر ترس و وحشت از آن مکافات وحشتناک که به‌علت گناهانمان که به‌خاطر بی‌دینی است می‌باشد، امور خود را در فضای باز و بی‌سقف انجام می‌دهند.

---

1 Gubbā Barrayā
2 Seleucia
3 *Ksywt*

سپس در حالی که این دو بلای وحشتناک که یکدیگر را همراهی می‌کردند نه متوقف شده و نه پایان یافته بود، خداوند بلای سومی به نام طاعون را بر زمین فرو فرستاد. مردمانی بی‌شمار، بی‌رحمانه در جاهای مختلف به خاک سپرده شدند. و با این بلای مزبور، خداوند خشکسالی و ملخ‌ها را هم فرستاد که تاکستان‌ها، دانه‌ها و گیاهان را نابود کردند. تمام اینها برای مال‌اندیشی انسان از سوی خدا موجب شده و انجام گردید. سپس در کنار اینها در روز یکشنبه، ۲۰ ماه مه، تندبادی چنان شدید آمد که درختان از ریشه درآمدند، خانه‌ها فرو ریختند و آدم‌ها به سختی می‌توانستند
بایستند. آنگاه بعد از آن، در همه‌جا تگرگ شدیدی بارید و تاکستان‌ها و گیاهان را در هم کوبید. 256

[اینها] به این منظور [اتفاق افتادند] که تمام بازماندگانی که شرورانه رفتار می‌کردند خود را تصحیح کنند و از این بلایای مختلف، ترسناک، وحشتناک و غیرقابل‌تحملی که یکدیگر را همراهی می‌کردند بترسند. [اینها اتفاق افتادند] تا آنها از گناهان خود توبه کنند و از آنچه مکتوب شده بترسند: مسیح، کلمهٔ خدا و پدر نیز با مردم خیره‌سر و سنگدل از یهودیان سخن گفت. «او گفت «آیا گمان می کنید آنان که برج سیلوآم[1] بر سرشان ویران شد گناهکارتر از شما بودند؟ به‌راستی به شما می‌گویم شما نیز مانند آنها به هلاکت خواهید رسید، مگر آنکه توبه کنید»» [لوقا ۵-۱۳:۴].

سپس در سال ۱۰۲۶ [۷۱۵ میلادی] در ماه فوریه، پادشاه ولید درگذشت و پس از او برادرش سلیمان به قدرت رسید. او بر استاندارها، رؤسا و صرافان حکم راند و آنان را تحت سلطهٔ خود در آورد. او آنها را غارت کرد و طلا و نقرهٔ بسیاری گرد آورد. او حتی تمام گنج‌های صحراگردها را جمع کرد، آنها را گرد هم آورد و آن را در گنجینه‌ای در شهر مقدس اورشلیم که به مرکز زمین معروف است گذاشت.

سپس بعد از تمام اینها، در سال ۱۰۲۶ [۷۱۵ میلادی]، در روز ۲۷ آوریل، باران یا در واقع تگرگ سنگین و وحشتناکی آمد که آن هم احشام بسیاری را کشت. آنها در سیل پس از آن خفه شدند و مردم و نیز شترها و خرها [نیز] به‌خاطر آن مردند. سپس در سال ۱۰۲۷ [۷۱۶ میلادی]، در روز دوشنبه، ۲۰ آوریل تگرگ ویرانگر و وحشتناکی آمد که گیاهان و دانه‌ها و نیز پرندگان بسیار به‌خاطر آن نابود شدند.

---

[1] Siloam

وقایع‌نامه تا سال ۷۲۴

میافیزیت

حدود سال ۷۲۴ میلادی

وقایع‌نامه تا سال ۷۲۴[1] یکی از دو اثر سریانی بازمانده از دوران امویان است که فهرستی از نخستین خلفا به همراه طول مدت حکومتشان را ارائه می‌کند. این وقایع‌نامه با اشاره به ورود محمّد به مدینه آغاز می‌شود و با مرگ خلیفه یزید به پایان می‌رسد.

اگرچه این فهرست ویژه از خلفا تنها در یک نسخهٔ سریانی منحصر به فرد بر جای مانده است، چند مورد هست که این موضوع را محتمل می‌سازد که وقایع‌نامه تا سال ۷۲۴ از روی نمونه‌ای اسلامی نوشته شده باشد. اول آنکه همان طور که رابرت هویلند هم خاطرنشان می‌سازد عبارت نامعمولی که نخستین سال حکومت محمّد را شرح می‌دهد («سال نخست او، پس از آنکه وارد شهرش شده بود و سه ماه قبل از آنکه وارد [آن] شود») اطلاع کامل از روایات اسلامی را افشا می‌کند. نویسندگان اسلامی بعدی مثل محمّد بن جریر الطبری می‌گویند که ورود محمّد به مدینه در ماه سوم آن سال اتفاق افتاد. این امر مستلزم آن است که سال اول هجری، سه ماه قبل از هجرت محمّد، یعنی درست مثل آن چیزی که در مقدمهٔ وقایع‌نامه به چشم می‌خورد شروع شده باشد. دوم آنکه همان طور که هم هویلند و هم اندرو پالمر متذکر شده‌اند تاریخ‌های وقایع‌نامه تنها اگر همانند مسلمانان نخستین از تقویم قمری استفاده شود با تاریخ‌های معمول مربوط به طول مدت حکومت‌ها

---

[1] *Chronicle ad* 724

مطابقت می‌یابند. تقویم شمسی که مسیحیان از آن استفاده می‌کردند طول مدت حکومت هر خلیفه که در وقایع‌نامه آمده است و نیز مجموع آنها که در خط آخر وقایع‌نامه آمده است را خیلی طولانی‌تر می‌کند. سرانجام اینکه وقایع‌نامه تا سال ۷۲۴ مشتمل بر دو واژهٔ عربی رسول و فتنه است. اگر این وقایع‌نامه منشأ سریانی داشت، نویسندهٔ آن به‌احتمال زیاد به‌جای استفاده از ترانویسی واژه‌های عربی از کلمات سریانی برای این مفاهیم استفاده می‌کرد.

اینها همه نشان می‌دهند که گردآورندهٔ این فهرست در اصل مسیحی نبوده است. بلکه یک نگارندهٔ مسیحی فهرست عربی خلفا که دیگر موجود نیست را به سریانی ترجمه کرده است. قرار گرفتن این اثر در دستنویسی که به‌احتمال زیاد متعلق به قرن هشتم است خاطرنشان می‌سازد که این آثار با چه سرعتی مرزهای دینی و زبانی جوامع را درمی‌نوردیدند. اما همان طور که مجموعه‌ای از تصحیحات متن هم گواهی می‌دهند این درنوردیدن مرزها بدون مناقشه هم نبوده است. مترجم سریانی ترجمه‌ای صادق از لحاظ متنی از نسخهٔ عربی را تهیه کرده است، چراکه نسخهٔ سریانی ادعای معمول رسول خدا بودن محمّد در منبع خود را تکرار می‌کند. شگفتی خوانندگان امروزی از بابت رغبت یک مسیحی قرن هشتمی به عدم تغییر این عبارت است. در واقع این انتخاب باعث حیرت فقط خوانندگان امروزی نبوده است. دست‌کم یکی از خوانندگان کهن چنان رنجیده شده است که کلمهٔ رسول را به‌گونه‌ای پاک کرده که تنها بخشی از حرف «ر» در دستنویس موجود از آن مشخص است.

وقایع‌نامه تا سال ۷۲۴ شاهدی است بر شیوهٔ تفکر مسیحیان مختلف درمورد محمّد که بعدها قابل‌قبول نبوده است. همچنین حاوی اطلاعات مهمی درمورد اطلاع مسیحیت اولیه (و به‌احتمال زیاد صدر اسلام) از حاکمان اسلامی است. برای مثال، وقایع‌نامه تا سال ۷۲۴ همچون وقایع‌نامه تا سال ۷۰۵ که متقدم بر آن است از خلیفه علی نامی نمی‌برد. بلکه به دوره‌ای پنج سال و چهار ماهه از تفرقه اشاره می‌کند. همچنین شامل دورهٔ کوتاه حکومت معاویهٔ دوم هم نیست، اما به‌جای آن از نه ماه تفرقه در آن زمان سخن می‌گوید. در نتیجه، این فهرست حاکمان و تاریخ انتقال آن به‌ویژه از لحاظ مطالعهٔ خلفای نخستین و واکنش مسیحیان اولیه به تاریخ سیاسی قرون هفتم و هشتم اهمیت دارد.

دستنویس و ویرایش‌ها

تنها نسـخهٔ برجای‌مانده از وقایع‌نامه تا سـال ۷۲۴ در شـمارهٔ ۱۴٬۶۴۳ الحاقی کتابخانهٔ بریتانیا[1] موجود است. پنجاه و شش صفحهٔ نخست این دستنویس میافیزیت، وقایع‌نامه تا سال ۶۴۰ را در بر دارد. وقایع‌نامه تا سال ۷۲۴ بلافاصله پس از آن است. نگارنده‌ای بعدها چند سرود مذهبی کوتاه را به آخر دستنویس افزوده است. ویلیام رایت بر مبنای کتیبه‌شناسی تاریخ نگارش دستنویس را اواسط قرن هشتم ارزیابی کرده است. ژان پیتر نیکولاس لَند نخستین ویرایش این اثر را در سال ۱۸۶۲ منتشر کرد. ارنست والتر بروکس در سال ۱۹۰۴ نسخه‌ای جدیدتر از آن منتشر نمود.

نویسنده و تاریخ نگارش

وقایع‌نامه تا سال ۷۲۴ با مرگ خلیفه یزید در سال ۷۲۴ پایان می‌یابد. ازاین‌رو این وقایع‌نامه پس از سال ۷۲۴ و به‌احتمال زیاد قبل از مرگ جانشین یزید، خلیفه هشام در سال ۷۴۳ نوشته شده است. چون وقایع‌نامه ذکری از حکومت هشام نمی‌آورد، چند تن از محققان اظهار داشته‌اند که این وقایع‌نامه ابتدا در اواسط دههٔ ۷۲۰ اندکی پس از مرگ یزید نوشته شده است. اگر نظر ویلیام رایت صحیح باشد و شمارهٔ ۱۴٬۶۴۳ الحاقی کتابخانهٔ بریتانیا در اواسط قرن هشتم نوشته شده باشد رونوشت برجای‌ماندهٔ دستنویس به چند دهه پس از نگارش وقایع‌نامه بازمی‌گردد.

* * *

توضیحی در مورد زندگی محمّد، پیامبر خدا - از سال اول او، پس از آنکه وارد شهرش شده بود و سه ماه قبل از آنکه وارد *[آن]* شود؛ و طول مدت زندگی هریک از شاهان بعدی که بر هاجری‌ها حکومت کردند پس از آغاز حکومتشان؛ و طول مدت تفرقه در میان آنان.

سه ماه قبل از آمدن محمّد.

سپس محمّد ده سال [دیگر] زیست.

ابوبکر، پسر ابوقُحافه: دو سال و شش ماه.

---

[1] *British Library Additional* 14,643

عمر، پسر الخطّاب: ده سال و سه ماه.

عثمان، پسر عَفّان: دوازده سال.

پس از عثمان، تفرقه: پنج سال و چهار ماه.

معاویه، پسر ابوسفیان: نوزده سال و دو ماه.

یزید، پسر معاویه: سه سال و هشت ماه.

پس از یزید، تفرقه: نه ماه.

مروان، پسر الحَکَم: نه ماه.

عبدالملک، پسر مروان: بیست و یک سال و یک ماه.

ولید، پسر عبدالملک: نه سال و هشت ماه.

سلیمان، پسر عبدالملک: دو سال و نه ماه.

عمر، پسر عبدالعزیز: دو سال و پنج ماه.

یزید، پسر عبدالملک: چهار سال و یک ماه و دو روز.

جمع تمام این سال‌ها، صد و چهار سال و پنج ماه و دو روز می‌شود.

مباحثهٔ یوحنا و امیر

میافیزیت

به‌احتمال زیاد اوایل قرن هشتم میلادی

مباحثهٔ یوحنا و امیر[1] گفتگویی ادعایی بین پاتریارک میافیزیت قرن هفتم انطاکیه، یوحنا سِدرا[2] و رهبری مسلمان و نامعلوم را بازگو می‌کند. متن آن ادعا می‌کند نامه‌ای است که توسط یکی از ملازمان پاتریارک نوشته شده است. راوی جهت اطمینان دادن به خواننده درمورد امنیت یوحنا، دوستانه بودن جلسهٔ پاتریارک با مقام مسلمان را شرح می‌دهد.

بیشترِ این اثر شامل گفتگو بین یوحنا و امیر است. امیر تعدادی پرسش کوتاه می‌پرسد و یوحنا جواب‌هایی مفصل‌تر به آنها می‌دهد. آنها درمورد موضوعاتی مثل تنوع عقاید مسیحیان، الوهیت مسیح، هنگامی که مسیح در شکم مریم بوده چه‌کسی جهان را اداره می‌کرده است، چرا پیامبران یهود به‌صراحت از مسیح سخن نگفته‌اند و قوانینی که مسیحیان از آن تبعیت می‌کنند بحث می‌کنند. این روایت تنها یک بار برای آنکه امیر یک یهودی را فرا خواند تا نقل‌قول یوحنا از کتاب مقدس را تایید کند الگوی پرسش و پاسخ خود را از دست می‌دهد.

راوی پس از نقل گفتگو می‌گوید که حتی مسیحیان کالسدونی هم یوحنا را دعا می‌کردند، چراکه پاتریارک میافیزیت را نمایندهٔ تمام مسیحیان در برابر امیر می‌دانستند. این اثر همچنین از خواننده درخواست می‌کند از خدا بخواهد عمر امیر را طولانی کند و او را به مسیحیان علاقمند

[1] *Disputation of John and the Emir*
[2] John Sedra

سازد. اثر مزبور با فهرستی از افراد دیگر که راوی از خوانندگان نامه می‌خواهد برایشان دعا کند پایان می‌یابد.

محققان امروزی معتقدند بسیار بعید است که یک پاتریارک میافیزیت و یک مقام مسلمان کلماتی را ردوبدل کنند که در این متن آمده است. با این همه، یوحنا و امیر همچنان شاهدی مهم بر این امر است که مسیحیان سریانی نخستین چه تصوری از برخوردهایی شبیه آن داشته‌اند. مباحثه حتی اگر به‌احتمال بیشتر در اوایل قرن هشتم و نه اوایل قرن هفتم نوشته شده باشد نشان می‌دهد که معاصرانش در هنگام ظهور اسلام، مهم‌ترین موضوعات دینی را چه می‌دانسته‌اند. همچون اغلب آثار مباحثه‌ای، یوحنا و امیر نیز بیشتر دفاعیه، جدل‌آمیز و ابزاز خود است تا کوششی جهت تاریخ‌نگاری عینی.

دستنویس و ویرایش‌ها

در سال ۸۷۴ راهبی به نام ابراهیم دستنویسی نود و نه برگی نوشت که اینک در کتابخانهٔ بریتانیا (شمارهٔ ۱۷٫۱۹۳ الحاقی کتابخانهٔ بریتانیا[1]) موجود است. او نام اثر خود را «کتاب توضیحات، مجموعه‌ها و نامه‌ها» گذاشت و بیش از ۱۲۵ قطعهٔ کوتاه از قطعاتی از انجیل و برگزیده‌هایی از پدران کلیسا گرفته تا فهرست‌هایی از شوراها، خلفا و بلایا را در آن گنجاند. پس از مجموعه قوانین کلیسایی سِوِروس انطاکیه‌ای درمورد غسل تعمید و قبل از فهرستی از بلایای قرن هشتم، سه برگ وجود دارد که تنها شاهد یوحنا و امیر را تشکیل می‌دهد. فرانسوا نو در سال ۱۹۱۵ ویرایشی از متن آن را منتشر کرد. مایکل پن[2] در سال ۲۰۰۸ ویرایشی اصلاحی از آن را منتشر نمود.

[1] *BL Add.* 17,193
[2] Michael Penn

نویسنده و تاریخ نگارش

دیونیسیوس تِل‌مَحره‌ای[1] (متوفی ۸۴۵) از بَر سَعد، امیری مسلمان سخن می‌گوید که پاتریارک یوحنای انطاکیه‌ای را برای یک جلسه فرا خواند. امیر که تحت‌تاثیر پاسخ‌های یوحنا به سؤالاتش قرار گرفته بود به او فرمان داد تا انجیل را به عربی ترجمه کند. اگرچه این اثر تقریباً دو قرن پس از مرگ یوحنا نوشته شده است بسیاری از محققان از این اشاره استفاده کرده و می‌گویند نویسندهٔ میافیزیت یوحنا و امیر اندکی پس از مواجههٔ واقعی پاتریارک و یک شخص سرشناس عرب که به‌احتمال زیاد عُمَیر بن سَعد الأنصاری بوده است این اثر را نوشته است.

طبق یوحنا و امیر، این جلسه در روز یکشنبه، نهم ماه مه برگزار شد. در طول دوران پاتریارکی یوحنا (۴۸-۶۳۱) سه سال وجود دارد که در آنها نهم ماه مه، یکشنبه است: سال‌های ۶۳۳، ۶۳۹ و ۶۴۴. اگر یوحنا و امیر اندکی پس از این تاریخ‌ها نوشته شده باشد قدیمی‌ترین شاهد گفتگوی بین ادیان میان مسیحیان و مسلمانان است. اما حتی اگر چنین باشد، ماهیت گزینشی موضوعات مورد بحث، شخصیت‌پردازی پاتریارک و هم‌صحبت مسلمانش و وجود درون‌مایه‌های بی‌شمار دفاعیه‌ای کاملاً روشن می‌سازد که همچنان بعید است که این سند رونوشت دقیقی از بحث یوحنا و امیر باشد.

اما محققان دیگر، یوحنا و امیر را محصولی ادبی می‌دانند که دهه‌ها پس از مرگ یوحنا نوشته شده است تا نیازهای جامعهٔ میافیزیت قرن هشتم را برآورد. چند استدلال این تاریخ متاخرتر اثر را تایید می‌کنند. جزییات روایت دیونیسیوس تِل‌مَحره‌ای وابسته به یوحنا و امیر به نظر می‌رسد و اساس تاریخی این مواجههٔ توصیف‌شده را زیر سؤال می‌برد. سکوت یوحنا و امیر درمورد هویت امیر، عنوان ومکان و نیز هرگونه اطلاعاتی از گیرندگان نامه برای یک شاهد معاصر شگفت‌انگیز به نظر می‌رسد. علاقهٔ این اثر به ادعای اسلام مبنی بر یک جریان دینی مستقل بودن آن و پرسش‌هایی درمورد قانون ارث با اطلاع ما از مسیحیت سریانی قرن هشتم بهتر جور درمی‌آید تا با متنی مربوط به اواسط قرن هفتم. سبک، محتوا و حتی واژهٔ هاجری قرابت بیشتری با متون سریانی قرن هشتم مثل مباحثهٔ بیت حَله نشان می‌دهد تا با آثار قرن هفتم.

---

[1] Dionysius of Tel Maḥrē

تنها دستنویسی که مباحثهٔ یوحنا و امیر را در بر دارد شامل پایان‌نگاشتی به تاریخ ۸۷۴ است که این امر را ممکن می‌سازد که یوحنا و امیر در آخرین دهه‌های قرن نهم نوشته شده باشد. اگرچه چنین تاریخ متاخری را نمی‌توان قاطعانه رد کرد، اما تصویر یوحنا و امیر از اسلام اساساً ابتدایی‌تر و مختصرتر از تصویری است که در اغلب متون دورهٔ عباسیان یافت می‌شود و اغلب محققان جدید تاریخ نگارش آن را نیمهٔ نخست قرن هشتم می‌دانند.

* * *

اما بعد، نامهٔ مار یوحنای[1] پاتریارک درمورد گفتگویی که او با امیر هاجری‌ها داشت.

از آنجا که می‌دانیم شما از جانب ما نگران اموری هستید که به‌خاطر آنها [همراه با] پدر
مقدس و بزرگوار، سرور و پاتریارک ما به این منطقه فرا خوانده شده‌ایم - به اطلاع آن عزیز می‌رسانیم
86 که در روز نهم ماه مه امسال، در روز یکشنبهٔ مقدس به حضور فرماندهٔ شکوهمند، امیر رفتیم. پدر
مقدس همهٔ ما از سوی او مورد سؤال قرار گرفت که آیا انجیلی که تمام کسانی که در سراسر جهان
مسیحی هستند و مسیحی خوانده می‌شوند به آن اعتقاد دارند یکی است و از هر لحاظ یکسان است.
پدر مقدس به او پاسخ داد «یکی است و برای یونانیان، رومی‌ها، سوری‌ها، مصری‌ها، اتیوپیایی‌ها،
هندی‌ها، ارمنی‌ها، پارسیان و بقیهٔ مردمان و زبان‌ها یکسان است».

او همچنین پرسید «چرا با وجود اینکه انجیل یکی است، مذاهب فرق دارند؟» پدر مقدس پاسخ داد «همان طور که تورات یکی است و یکسان است و مورد قبول ما مسیحیان، شما هاجری‌ها، یهودیان و سامره‌ای‌هاست ولی دین هر قومی فرق دارد، درمورد دین انجیلی: هر فرقه‌ای هم آن را متفاوت از بقیه و نه مثل ما درک کرده و تعبیر می‌کند».

او همچنین پرسید «از نظر شما مسیح کیست؟ آیا او خداست یا نه؟» پدر ما پاسخ داد «او خدا و کلمه‌ای است که از خدای پدر زاده شد که جاودان و بی‌آغاز است. در پایان زمان، او برای نجات انسان‌ها جسم یافت و از روح‌القدس و از مریم - که مقدس و باکره و مادر خدا بود - متجسم شد و انسان گردید.

[1] Mār John

87 امیر باشکوه همچنین از او پرسید «هنگامی که مسیح که می‌گویید خداست در شکم مریم بود چه‌کسی آسمان‌ها و زمین را نگه می‌داشت و بر آنها حکم می‌راند؟» پدر مقدس‌مان فوراً پاسخ داد «وقتی خدا در کوه سینا فرود آمد و در آنجا چهل روز و چهل شب با موسی صحبت می‌کرد، چه‌کسی آسمان‌ها و زمین را نگه می‌داشت و بر آنها حکم می‌راند؟ چون شما می‌گویید که موسی و کتاب‌هایش را قبول دارید». امیر گفت «خدا بود که بر آسمان‌ها و زمین حکم می‌راند» و فوراً از پدرمان شنید که «پس مسیح خدا[ست]؛ وقتی در شکم باکره بود، چراکه خدای قادر متعال آسمان‌ها و زمین و هرچه در آنهاست را نگه داشته و بر آنها حکم می‌راند».

امیر باشکوه همچنین پرسید «ابراهیم و موسی چه دین و اعتقادی داشتند؟» پدر مقدس‌مان گفت «ابراهیم، اسحاق، یعقوب، موسی، هارون و بقیهٔ پیامبران و افراد پارسا و صالح دین و اعتقاد مسیحیان را داشته و به آن معتقد بودند». امیر گفت «پس چرا آنها آشکارا چیزی از مسیح ننوشته و [آن را] معلوم نکرده‌اند؟» پدر مقدس‌مان پاسخ داد «معتمدان و محارم [خدا] می‌دانستند. اما طفولیت و نافرهیختگی مردم آن زمان [هم بود] که گرایش به چندین خدا داشتند و برایشان جذبه داشت، تا آن حد که حتی تکه‌های چوب، سنگ و خیلی چیزهای دیگر را خدا می‌دانستند و بت می‌ساختند، آنها را پرستش و برایشان قربانی می‌کردند. مقدسان نمی‌خواستند به گمراهان فرصتی برای انحراف از خدای واقعی و دنباله‌روی از گمراهی بدهند. اما محتاطانه می‌گفتند که حقیقت کدام است: «بشنو، ای اسراییل، که پروردگار خدایتان، پروردگار یکتاست» [تثنیه ۶:۵]. چراکه آنان حقیقتاً می‌دانستند که خداوند یکتاست و یک خدای پدر و پسر و روح‌القدس [وجود دارد]. به همین
88 علت، آنها درمورد خدا سرپوشیده سخن گفته و می‌نوشتند که او یکتاست و الوهیت او یکسان است و سه جزء تثلیث و نفر است. اما او سه خدا یا سه الهه یا اصلاً چند خدا و چند الهه نیست و چنین چیزی شهادت داده نمی‌شود. چراکه همان طور که گفتیم یک خدای پدر، پسر و روح‌القدس [وجود دارد] و پسر و روح از پدر می‌باشند. اگر بخواهید مایل و آماده‌ام تمام اینها را از کتب مقدس ثابت کنم».

پس از آنکه امیر اینها را شنید فقط خواست اینکه مسیح خداست و از مریم زاده شده و اینکه خدا پسری دارد مستقیماً از تورات نیز برایش اثبات شود. پدر مقدس گفت «نه‌تنها موسی بلکه تمام پیامبران مقدس این مطالب را درمورد مسیح از قبل پیش‌گویی کرده‌اند. یکی درمورد تولدش از

یک باکره، دیگری تولدش در بیت‌اللحم و دیگری درمورد غسل تعمیدش نوشته است. می‌توان گفت همهٔ آنها درمورد رنج رستگاری‌بخش او، مرگ حیات‌بخش او، تجدیدحیات شکوهمندش از میان مردگان پس از سه روز [نوشته‌اند]. سپس او بلافاصله نمونه‌هایی مطرح کرد و شروع به تایید [این مطالب] از تمام پیامبران و از موسی کرد.

اما امیر شکوهمند اینها را از جانب پیامبران نپذیرفت و خواست [از] موسی به او نشان داده
شود که مسیح، خداست. پدر مقدس علاوه بر [قطعات] بسیار دیگر، این [یکی را از] موسی عنوان
کرد: «آنگاه خداوند بر سُدوم و عَموره گوگرد و آتش از جانب خداوند از آسمان بارانید» [پیدایش
۱۹:۲۴]. امیر شکوهمند خواست که این قطعه در کتاب مقدس به او نشان داده شود. پدرمان بدون
درنگ [این قطعه] را در نسخ کامل کتب مقدس یونانی و سریانی نشان داد. در [آن] مکان چند
89 هاجری هم با ما حاضر بودند. آنها با چشم خود آن متون و نام باشکوه «خداوند» و «خداوند» را
دیدند. امیر مردی یهودی را که [در آنجا] بود و او را خبرهٔ کتاب مقدس می‌دانستند فرا خواند. از او
پرسید آیا در تورات نیز همین کلمات وجود دارند. اما او پاسخ داد «دقیقاً نمی‌دانم».

از اینجا به بعد امیر به پرسش از قوانین مسیحیان پرداخت که آنها چه نوع [قوانینی] هستند و آیا در انجیل نوشته شده‌اند یا خیر. او همچنین [پرسید] «اگر مردی بمیرد و از او پسران یا دختران، همسر، مادر، خواهر و پسرعمو باقی مانده باشد اموالش چطور باید بین آنها تقسیم شوند؟» پس از آنکه پدر مقدس‌مان گفت «انجیل، الهی است. چراکه تعالیم آسمانی و فرمان‌های حیات‌بخش را تعلیم داده و به آنها فرمان می‌دهد و تمام گناهان و بدی‌ها را رد می‌کند و خیر و درستکاری را می‌آموزد» مطالب زیادی دربارهٔ این موضوع مورد بحث قرار گرفت - افراد زیادی، نه‌تنها از برجستگان هاجری‌ها بلکه از رؤسا و سران شهرها و مذاهب مختلف و مردمان عاشق مسیح در آنجا گرد آمده بودند: از تَنوکایه[1] و تُعایه[2] و عَقولایه[3].

آنگاه امیر شکوهمند گفت «از شما می‌خواهم یکی از این سه [کار] را انجام دهید: یا به من
نشان دهید که قوانین‌تان در انجیل مکتوب است و با آنها رهنمون شوید یا از قانون هاجری تبعیت
90 کنید». وقتی پدرمان پاسخ داد «ما مسیحیان قوانینی داریم که درست، قائم به خود و موافق با تعالیم

[1] Tanukāyē
[2] Tu'āyē
[3] 'Aqulāyē

و فرمان‌های انجیل، قوانین رسولان و قوانین کلیسا هستند» جلسهٔ روز نخست بدین ترتیب خاتمه یافت. تا الان نیز دوباره به حضور او نرفته‌ایم.

او فرمان داده بود کسانی از اسقفی شورای کالسدون هم بیایند. البته هرکسی که در آنجا حاضر بود [هم] از ارتودوکس‌ها و هم از کالسدونی‌ها برای جان و امنیت سرورمان پاتریارک مقدس دعا می‌کرد. آنها خدا را تمجید و ستایش می‌کردند که کلام حق را در اختیار فصاحت او قرار داد و او را سرشار از توان و شکوهی کرد که از جانب اوست و مطابق با وعده‌های راستین اوست که گفت «آنها شما را از جانب من در مقابل شاهان و حاکمان قرار می‌دهند. اما نگران نباشید که چه بگویید و دلواپس نباشید. در آن هنگام آنچه باید بگویید به شما داده خواهد شد. چون این شما نیستید که سخن می‌گویید. بلکه روح پدرتان از طریق شما سخن خواهد گفت» [لوقا ۱۲-۱۱:۱۲].

ما این چند مطلب از مطالب زیادی که اخیراً مورد بحث قرار گرفت را برای آن عزیز گزارش کردیم تا شما به‌صورت پیگیر و مداوم و بی‌وقفه ما را دعا کنید و از خدا استدعا کنید که به لطف خود مراقب کلیسا و مردم خود باشد و مسیح به این امر که خوشایند اوست مصمم گردد، کلیسایش را کمک کند و مردمش را تسلی دهد. چون همان طور که قبلاً گفتیم معتقدان شورای کالسدون هم مار پاتریارک را دعا می‌کردند، چون او از جانب تمام جامعهٔ مسیحی صحبت می‌کرد و علیه آنان سخنی نمی‌گفت. آنها مرتباً با او مشورت می‌کردند و از آن پدر مقدس می‌خواستند تا از جانب تمام 91
امت سخن بگوید و علیه آنان حرفی نزند. چراکه آنان از ضعف خود و میزان خطر و رنجی آگاهی داشتند که اگر خداوند به لطف خود مراقب کلیسایش نبود در انتظار آنان بود.

از خداوند برای هدایت امیر شکوهمند و آگاهی او از آنچه مورد رضای خدا و خیر است دعا کنید. پدر مقدس همه، پدران گرامی همراه او – آبا مار توماس[1]، مار سِوِروس[2]، مار سِرگیوس[3]، مار آیتیلَهَه[4]، مار یوحنا و تمام هیئت شورای مقدس آنها – و نیز رهبران و مؤمنانی که با ما در اینجا گرد آمده‌اند، به‌ویژه مار اندرو[5] عزیزمان (هم رهبری خردمند و هم مورد محافظت مسیح)، و ما که کمتر از آن [هستیم] که همواره از خداوند آرامش شما و عبادت‌کنندگان مقدس را مسئلت داریم.

---

[1] Abba Mār Thomas
[2] Mār Severus
[3] Mār Sergius
[4] Mār Aitilaha
[5] Mār Andrew

مواعظ تفسیری

مار آبای دوم

سوری شرق

اواخر قرن هفتم تا اواسط قرن هشتم میلادی

معروف است که مار آبای دوم، جاثلیق سوری شرق اهل کَشکَر[1] هنگامی که در سال ۷۵۱ درگذشت ۱۱۰ سال داشت. او آثار زیادی نوشت که اغلب آنها بر جای نمانده‌اند. اما یک مجموعهٔ مربوط به اواخر قرون وسطی بخش‌هایی از مواعظ تفسیری را در بر دارد که آگاهی مسلمانان صدر اسلام از عهد جدید و آگاهی مسیحیان اولیه از قرآن را مستند می‌سازد.

صریح‌ترین اشاره در بحثی از آیهٔ ۲۰:۱۷ یوحنا مشاهده می‌شود که صراحتاً به مار آبای دوم نسبت داده شده است. در اینجا او شکایت می‌کند که «عرب‌های زمان ما» از این گفتهٔ عیسی در انجیل یوحنا که او «به خدای من و خدای شما» صعود می‌کند به‌عنوان دلیلی بر الهی نبودن عیسی استفاده می‌کنند. قطعه‌ای اندکی طولانی‌تر که به‌احتمال زیاد آن هم از مار آبای دوم می‌باشد، محتاط‌تر است. این قطعه از بزرگداشت مریم در آیهٔ ۲۵-۱:۸ متی سخن می‌گوید و شامل مجادله‌ای پیچیده علیه کسانی می‌باشد که تولد مسیح را انکار می‌کنند. تحلیل دقیق این قطعه توسط گریت راینینک نشان می‌دهد که این نیز به‌احتمال قریب به یقین اشاره‌ای به انکار الوهیت مسیح از سوی

---

[1] Kashkar

مسلمانان است. ذکر این باور که واژهٔ تولد را نمی‌پذیرد می‌تواند قدیمی‌ترین اشارهٔ مسیحی به این بیان در سورهٔ ۱۱۲ قرآن باشد که خدا نه زاده و نه زاییده شده است.

دستنویس‌ها و ویرایش

گزیده‌هایی از مار آبا اکنون در جَنَّت بُسّامه (باغ شادی‌ها)، تفسیری بر بخش‌هایی از انجیل سوری شرق که به‌احتمال زیاد بین قرون دهم و سیزدهم گردآوری شده است به چشم می‌خورد. چند دستنویس، جَنَّت بُسّامه را در بر دارند، اما ویرایشی انتقادی از کل این اثر موجود نیست. گریت راینینک در سال ۱۹۹۹ ترجمه‌ای از قطعهٔ اول و ترانویسی و ترجمهٔ قطعهٔ دوم که در شمارهٔ ۱۸۰ ارومیه[1] به چشم می‌خورد که دستنویسی است که بر اساس کتیبه‌شناسی به قرن چهاردهم یا پانزدهم می‌رسد و اینک در دانشکدهٔ الهیات پرینستون[2] نگهداری می‌شود را منتشر نمود.

نویسنده و تاریخ نگارش

جَنَّت بُسّامه قطعه‌ای که در ادامه ترجمهٔ آن آمده است را بدون انتساب به کسی در بر دارد. اما راینینک متذکر شده است که این قطعه در بخشی از آن اثر آمده است که اغلب از مار آبا، گاهی با نام و گاهی بدون نام نقل‌قول می‌کند. علاوه بر آن، موضوع و سبک آن بسیار شبیه نقل‌قول‌هایی است که صریحاً به او نسبت داده می‌شوند. جملهٔ قبلی اشاره به باکرگی دائم مریم است که این موضوع در نقل‌قول قبلی از مار آبا دربارهٔ آیهٔ ۱۲:۵ متی مورد بحث بوده است. همچنین این قطعه شامل چند بازی لفاظانه است که کاملاً معرف نوشته‌های مار آبا می‌باشد، مثل لغت‌بازی با پاک‌شده (ریشهٔ سریانی: ܠܚܘ) و تازیانه زدن (ریشهٔ سریانی: ܠܚܟ) و بین ستون (ریشهٔ سریانی: ܓܘܪ) و جمع (ریشهٔ سریانی: ܓܘܕ؛ در سریانی «ܕ» و «ܪ» یک شکل دارند و تفاوت آنها در یک نقطه است). هیچ‌کس استدلال راینینک را زیر سؤال نبرده است. اما معلوم نیست که مار آبا در چه تاریخی مواعظ تفسیری را نوشته است. این تاریخ می‌تواند هر زمانی از اواخر قرن هفتم تا زمان مرگش در سال ۷۵۱ باشد.

---

[1] *Urmia* 180
[2] Princeton Theological Seminary

*　　*　　*

شـما خود دیده‌اید که چقدر از اعصـار - منظورم عصـر شـماسـت - هجوم آورده و شـکوفا شـده‌اند و اخیراً حذف‌کنندهٔ «همواره» از «و [یوسف] او را نمی‌شناخت» [۱:۲۵ متی] [شـده‌اند]. نیز بدبختی عظیم آنها را به یاد آورید. چراکه [در حالی که] «تولد» را از سـتون یک صـفحه پاک کرده‌اند، خداوند منکران را از زنده‌ها تازیانه خواهد زد. زیرا آنها «تولد» را در کیش خود قبول ندارند.

مباحثهٔ بیت حَله

سوری شرق

به‌احتمال زیاد اوایل تا اواسط قرن هشتم میلادی

دستنویسی با عنوان مباحثه‌ای که بین یکی از برجستگان عرب و یک راهب در صومعهٔ بیت حَله روی داد که قرار است متن آن به‌زودی انتشار یابد اطلاعات بسیار مهمی جهت ارزیابی واکنش‌های سریانی‌های نخستین به ظهور اسلام در اختیار قرار می‌دهد. محققان برای اشاره به این سند از عناوین کوتاه‌تری مثل مباحثهٔ بیت حَله[1] استفاده می‌کنند. اگر اجماع محققان درست باشد واین متن گمنام سوری شرق حدود دههٔ ۷۲۰ نوشته شده باشد یکی از قدیمی‌ترین متون مباحثه‌ای بازماندهٔ مسیحی درمورد اسلام و نخستین آنهاست که صریحاً از قرآن سخن می‌گوید.

پس از پیشگفتاری مختصر، متن مزبور روایت اول‌شخص کوتاهی ارائه می‌کند و می‌گوید یکی از برجستگان عرب که به حاکمی به نام مَسلَمه خدمت می‌کرد و بیمار شده بود به دیدن صومعهٔ راوی شتافت و ده روز در آنجا ماند. او که هم از کتاب مقدس مسیحیان و هم از قرآن آگاهی داشت شروع به به چالش کشیدن راوی درمورد عقاید و مراسم مسیحیان کرد. بقیهٔ متن شکل پرسش و پاسخ به خود می‌گیرد و بین نقل‌قول‌های منسوب به «عرب» و نقل‌قول‌های منسوب به «راهب» ردوبدل می‌شود.

---

[1] *Disputation of Bēt Ḥalē*

گفتگوی هشت برگی حاصله این دو مصاحب به موضوعاتی مثل حدود جغرافیایی فتوحات اسلام، ختنه، تفسیر گونه‌شناختی، الهیات تثلیثی، مسیح‌شناسی، محمّد، احترام مسیحیان به بقایای بازمانده از درگذشتگان، عبادت مسیحیان به‌سوی شرق، رستگاری بشر و خاستگاه‌های قرآن می‌پردازد. این متن ادعایی با این گفتهٔ مرد عرب پایان می‌پذیرد که اگر از ترس مجازات نبود بسیاری از اعراب، مسیحی می‌شدند. چون دیوید تیلور[1] ویرایش و ترجمهٔ این متن را به‌زودی منتشر خواهد کرد ترجمهٔ خودم را در اینجا نمی‌آورم.

دستنویس‌ها و ویرایش

مباحثهٔ بیت حَله دست‌کم در دو دستنویس موجود، شمارهٔ ۹۵ دیاربکر[2] به تاریخ اوایل قرن هجدهم و شمارهٔ ۸۲ ماردین[3] که در سال ۱۸۹۰ نگارش یافته است به چشم می‌خورد. رونوشتی دیگر در شمارهٔ ۱۱۲ سیرت[4] یافته شد که بر مبنای کتیبه‌شناسی تاریخ آن به قرن پانزدهم می‌رسید، اما به‌احتمال زیاد اندکی پس از جنگ جهانی اول از بین رفت. این متن را در القوش، شمارهٔ ۱۴۴ نوتردام دو سِمانس[5] هم می‌توان یافت که تاریخ آن بر مبنای کتیبه‌شناسی به قرن نوزدهم می‌رسد. اما عدم‌دسترسی محققان به این دستنویس مانع از هرگونه راستی‌آزمایی است که آیا آنچه یک فهرست‌نویس پیشین مباحثهٔ بین یک عرب و یک راهب توصیف کرده واقعاً مباحثهٔ بیت حَله می‌باشد یا خیر.

تا مدتی، عکس‌هایی از دستنویس دیاربکر در میان محققان دست‌به‌دست می‌شد و گزیده‌هایی از بیشتر قسمت‌های این متن در تعدادی مقالهٔ منتشرشده پراکنده بود. دیوید تیلور ویرایش خود و ترجمهٔ انگلیسی نسخهٔ دیاربکر این متن را تهیه کرده و به تعداد محدود توزیع کرده که به‌زودی منتشر خواهد شد.

---

[1] David Taylor
[2] *Diyarbekir* 95
[3] *Mardin* 82
[4] *Siirt* 112
[5] *Alqosh, Notre-Dame des Semences* 144

نویسنده و تاریخ نگارش

مباحثهٔ بیت حَله مدعی است توسط راهبی ناشناس در صومعهٔ بیت حَله نوشته شده که با یکی از مقامات عرب که از آنجا بازدید می‌کرده گفتگو کرده است. اطلاعات بیشتر درمورد نویسنده را می‌توان از راهنمای لَبدیشوی نصیبینی[1] (متوفی ۱۳۱۸) به دست آورد که از مباحثه‌ای در برابر اعراب سخن می‌گوید که توسط ابراهیم اهل بیت حَله نوشته شده که به‌احتمال زیاد در اوایل قرن هشتم شاگرد اسقف حیره یوحنا اَزرَق[2] بوده است. با این وجود نمی‌توان معلوم ساخت که ادعای اَبدیشو صحیح است یا اینکه او صرفاً انتساب متاخر متنی گمنام را تکرار کرده است.

اگرچه همچنان محتمل است که این متن نوعی مواجههٔ تاریخی بین یک راهب و یک عرب را بازتاب دهد، اما مباحثهٔ بیت حَله در شکل فعلی خود متنی با ادبیاتی به‌دقت پرداخت‌شده است. هم موافقت دایم عرب با گفته‌های راهب و هم اعتراف نهایی او که معتقدات مسیحی را برتر از معتقدات اعراب است نشان می‌دهد که گرایش آن بیشتر به مدافعه و جدل است تا تهیهٔ رونوشتی از مواجهه‌ای واقعی و میان‌دینی.

با این وجود دو نکتهٔ روایی می‌تولند به تعیین منشأ این اثر کمک کند. نکتهٔ اول، شرایط مکانی یعنی صومعهٔ سوری شرق بیت حَله است. دو صومعهٔ سوری شرق به این نام، یکی نزدیک موصل در شمال بین‌النهرین و دیگری در نزدیکی حیره در جنوب عراق وجود دارند. چون هیچ‌یک از آنها اهمیت خاصی ندارد نویسنده جز آنکه در منطقه‌ای با صومعه‌ای به نام بیت حَله بوده است دلیل دیگری نداشته که روایت را در آن محیط قرار دهد.

نکتهٔ دوم درمورد شرایط زمانی است. نویسنده در آغاز متن می‌گوید که بازدیدکنندهٔ عرب در خدمت حاکمی به نام مَسلَمه بوده است. منظور او به‌احتمال زیاد پسر عبدالملک خلیفهٔ اموی است. این مَسلَمه در سال ۷۳۸ درگذشت و صومعهٔ بیت حَله از سال ۷۱۰ در حوزهٔ قلمرو او بود اما صومعهٔ دیگر که نزدیک حیره بود تنها از سال ۷۲۰ تا ۷۲۱ هنگامی که مدت کوتاهی حاکم آن منطقه هم بود در قلمرو او قرار داشت. البته وقوع داستان در اوایل قرن هفتم لزوماً به این معنی نیست که در آن زمان نوشته شده باشد. اما نویسنده‌ای متاخر اگر می‌خواست چنین وانمود کند که متن مزبور

---

[1] ’Abdisho of Nisibis
[2] John Azraq

زودتر از زمان واقعی‌اش نوشته شده است به‌احتمال زیاد از لحاظ تاریخی به شخصی مهم‌تر از مَسلَمه اشاره می‌کرد که شخصیتی است که بعید بوده است عامهٔ مسیحیان با گذشت چند دهه و نه چند سده پس از مرگش او را به یاد داشته باشند. همچنین اگر نویسنده می‌خواست گذر زمان اعتبار بیشتری به نوشته‌اش بدهد همچون نویسندهٔ مباحثهٔ یوحنا و امیر قدیمی‌ترین برههٔ مواجههٔ مسیحیان و مسلمانان را انتخاب می‌کرد. از آنجا که نویسندهٔ مباحثهٔ بیت حَله هیچ‌یک از این کارها را نکرده است، اغلب اشاره به مَسلَمه را مدرکی بر آن می‌دانند که این متن مدت زیادی پس از حکمرانی مَسلَمه نوشته نشده است. تایید بیشتر نگارش این اثر در زمان امویان را می‌توان در آگاهی آشکار نویسنده از اسلام یافت که جزییات آن بسیار کمتر از جزییات اغلب متون سریانی دوران عباسیان است. در نتیجه، اغلب محققان نتیجه می‌گیرند که مباحثهٔ بیت حَله پس از سال ۷۱۰ اما به‌احتمال زیاد قبل از انقلاب عباسیان نوشته شده است.

کتاب‌شناسی

اختصارات

Christian-Muslim Relations	*Christian-Muslim Relations: A Bibliographic History*, vol. 1, *600–900*, edited by David homas and Barbara Roggema (Leiden: Brill, 2009)
CSCO	*Corpus scriptorum christianorum orientalium* (1904–present)
EDSH	*Encyclopedic Dictionary of the Syriac Heritage*, edited by Aaron Butts, Sebastian Brock, George Kiraz, and Lucas Van Rompay (Piscataway, NJ: Gorgias Press, 2011)
Hoyland, *Seeing Islam*	Robert G. Hoyland, *Seeing Islam as Others Saw It: A Survey and Evaluation of Christian, Jewish and Zoroastrian Writings on Early Islam* (Princeton: Darwin Press, 1997)
Palmer, *West-Syrian Chronicles*	Andrew Palmer, *The Seventh Century in the West-Syrian Chronicles* (Liverpool: Liverpool University Press, 1993)
Suermann, *Die eschichtstheologische Reaktion*	Harald Suermann, *Die geschichtstheologische Reaktion auf die einfallenden Muslime in der edessenischen Apokalyptik des 7.* Jahrhunderts (New York: P. Lang, 1985)
Wright, *Catalogue*	William Wright, *Catalogue of Syriac Manuscripts in the British Museum Acquired since the Year 1838*, vols. 1–3 (London: Longman, 1870–72)

پیشگفتار

نقل‌قول پایانی از وقایع‌نامه تا سال ۱۲۳۴ است (به ویرایش *CSCO* 81:251؛ ترجمه از من است).

برای آثاری درمورد هراکلیوس و نبردهای او، به‌ویژه مراجعه کنید به

James Howard-Johnston, *Witnesses to a World Crisis: Historians and Histories of the Middle East in the Seventh Century* (Oxford: Oxford University Press, 2010); Walter Emil Kaegi, *Heraclius: Emperor of Byzantium* (Cambridge: Cambridge University Press, 2003).

مرجع استاندارد مناقشات مسیح‌شناسی عبارت است از

Alois Grillmeier's four-volume *Jesus der Christus im Glauben der Kirche* (Freiburg im Breisgau: Herder, 1979–90).

برای مشاهدهٔ چند بحث جدیدتر (و فشرده) که تمرکز آنها بر تاثیر این مناقشات بر مسیحیت سریانی است مراجعه کنید به

Wilhelm Baum and Dietmar W. Winkler, *Die apostolische Kirche des Ostens: Geschichte der sogenannten Nestorianer* (Klagenfurt: Verlag Kitab, 2000), 25–34; S. P. Brock, "The 'Nestorian' Church: A Lamentable Misnomer," *Bulletin of the John Rylands Library of Manchester* 78, no. 3 (1996): 32–35; Adam M. Schor, *Theodoret's People: Social Networks and Religious Conflict in Late Roman Syria* (Berkeley: University of California Press, 2011), 3–5; Lucas Van Rompay, "The East (3): Syria and Mesopotamia," in *The Oxford Handbook of Early Christian Studies*, edited by Susan Ashbrook Harvey and David G. Hunter (Oxford: Oxford University Press, 2008), 376–78; Van Rompay, "Society and Community in the Christian East," in *The Cambridge Companion to the Age of Justinian*, edited by Michael Maas (Cambridge: Cambridge University Press, 2004), 239–66.

برای مرور فتوحات اسلامی مراجعه کنید به

Fred McGraw Donner, *Early Islamic Conquests* (Princeton: Princeton University Press, 1981); Donner, "The Islamic Conquests," in *A Companion to the History of the Middle East*, edited by Youssef M. Choueiri (Malden, MA: Blackwell Publishing, 2005), 28–51; Walter E. Kaegi, *Byzantium and the Early Islamic Conquests* (Cambridge: Cambridge University Press, 1992).

مقدمه

برای بحثی دقیق‌تر درمورد واکنش‌های مسیحیت سریانی به اسلام مراجعه کنید به

Michael Philip Penn, *Envisioning Islam: Syriac Christians in the Early Muslim World* (Pennsylvania: University of Pennsylvania Press, 2015).

برای آثار عمومی درمورد سلسلهٔ امویان مراجعه کنید به

Fred M. Donner, *Muhammad and the Believers: At the Origins of Islam* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 2010); Gerald R. Hawting, *The First Dynasty of Islam: The Umayyad Caliphate, AD 661–750*, 2nd ed. (New York: Routledge, 2000); Hugh Kennedy, *The Prophet and the Age of the Caliphates: The Islamic Near East from the Sixth to the Eleventh Century* (New York: Longman Publishing, 1986); Chase F. Robinson, *'Abd al-Malik* (Oxford: Oneworld, 2005); Robinson, "The Rise of Islam, 600–705," in *The New Cambridge History of Islam: The Formation of the Islamic World, Sixth to Eleventh Centuries*, edited by Robinson (Cambridge: Cambridge University Press, 2010), 173–225.

روایت تا سال ۶۳۷

CSCO 2: 75 [edition]; *CSCO* 4: 60 [Latin translation]; Hoyland, *Seeing Islam*, 116–17; Theodor Nöldeke, "Zur Geschichte der Araber im 1. Jahrh. d.H. aus syrischen Quellen," *Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft* 29 (1875): 76–82 [edition and German translation]; Palmer, *West Syrian Chronicles*, 1–4 [English translation]; Michael Philip Penn, "Monks, Manuscripts, and Muslims: Syriac Textual Changes in Reaction to the Rise of Islam," *Hugoye: Journal of Syriac Studies* 12, no. 2 (2009): 240; Jack Tannous, "Account of the Subjugation of Syria by the Arabs," at www.doaks.org (Dumbarton Oaks website) [English translation]; Wright, *Catalogue* 1:65–66.

وقایع‌نامه تا سال ۶۴۰

CSCO 2: 76–154 [edition]; *CSCO* 5: 76–154 [Latin translation]; James Howard-Johnston, *Witnesses to a World Crisis: Historians and Histories of the Middle East in the Seventh Century* (Oxford: Oxford University Press, 2010), 59–66; Hoyland, *Seeing Islam*, 118–20; Andrew Palmer, "Une

chronique syriaque contemporaine de la conquête arabe: Essai d'interprétation théologique et politique," in *La Syrie de Byzance à l'Islam, VII^e–VIII^e Siècles,* edited by Pierre Canivet and Jean-Paul Rey-Coquais (Damascus: Institut Français de Damas, 1992), 331–46; Palmer, *West-Syrian Chronicles*, 5–24 [English translation]; Wright, *Catalogue* 3:1040–41.

نامه‌ها، ایشوعیَهب سوم

تحقیقات درمورد ایشوعیَهب سوم نسبتاً زیاد است. کامل‌ترین کتاب‌شناسی را می‌توان در منبع زیر یافت

Ovidiu Ioan, *Muslime und Araber bei Īshō' jahb III. (649–659)* (Wiesbaden: Harrassowitz, 2009).

تحقیقاتی که به اشارات ایشوعیَهب به اسلام می‌پردازند عبارتند از

Christian-Muslim Relations, 133–36; *CSCO* 11: 93–97, 247–55, 262–70 [edition]; *CSCO* 12: 93–97, 247–55, 262–70 [Latin translation]; *EDSH,* 179; Victoria L. Erhart, "The Church of the East during the Period of the Four Rightly-Guided Caliphs," *Bulletin of the John Rylands Library of Manchester* 78 (1996): 55–71; John F. Healey, "The Christians of Qatar in the 7th Century A.D.," in *Studies in Honour of Clifford Edmund Bosworth,* edited by Clifford Edmund Bosworth and Ian Richard Netton (Leiden: Brill, 2000), 222–37; Healey, "The Patriarch Išo'yabh III and the Christians of Qaṭar in the First Islamic Century," in *The Christian Heritage of Iraq: Collected Papers from the Christianity in Iraq Seminar Days, 2004–2008,* edited by Erica C. D. Hunter (Piscataway, NJ: Gorgias Press, 2009), 1–9; Hoyland, *Seeing Islam,* 174–82; Ioan, "Arabien und die Araber im kirchenleitenden Handeln des Katholikos Patriarchen Ischo'jahb III. (649–659)," in *Die Suryoye und ihre Umwelt: 4. deutsches Syrologen-Symposium in Trier 2004—Festgabe Wolfgang Hage zum 70. Geburtstag,* edited by Martin Tamcke and Andreas Heinz, 43–58 (Münster: Lit, 2005); Ioan, *Muslime und Araber bei Īshō' jahb III. (649–659)* (Wiesbaden: Harrassowitz, 2009), 89–122; Richard E. Payne, "Persecuting Heresy in Early Islamic Iraq: The Catholicos Ishoyahb III and the Elites of Nisibis," in *The Power of Religion in Antiquity,* edited by Andrew Cain and Noel Lenski (Burlington, VT: Ashgate, 2009), 397–409; Martin Tamcke, "The Catholicos Isho'jahb III and Giwargis and the Arabs," in *Les Syriaques transmetteurs de civilisations: L'Expérience du Bilād El-Shām à l'époque omeyyade,* edited by Markaz al-Abḥāth wa-al-Dirāsāt al-

Mashriqīyah Mu'tamar al-Turāth al-Suryānī and al-Jāmi'ah al-Anṭūnīyah Markaz al-Dirāsāt wa-al-Abḥāth al-Mashriqīyah (Antélias, Lebanon: Centre d'Études et de Recherches Orientales, 2005), 201–9; William G. Young, *Patriarch, Shah and Caliph: A Study of the Relationships of the Church of the East with the Sassanid Empire and the Early Caliphates up to 820 AD* (Rawalpindi: Christian Study Centre, 1974), 85–99.

فرجام‌نامهٔ منتسب به اِفرِم

Christian-Muslim Relations, 160–62; *CSCO* 320: 60–71 [edition]; *CSCO* 321: 79–84 [German translation]; Hoyland, *Seeing Islam,* 260–63; G. J. Reinink, "Alexander the Great in Seventh-Century Syriac 'Apocalyptic' Texts," in *The Acts of Alexander the Great: The Unique Monument of Medieval Toreutics Found in the Village Muzhi of Yamal-Nenetz Autonomic District,* vol. 2, edited by S. S. Akentiev (Saint Petersburg: Byzantinorossica, 2003), 169–71; Reinink, "Pseudo-Ephraems 'Rede über das Ende' und die syrische eschatologische Literatur des siebenten Jahrhunderts," *ARAM* 5 (1993): 437–63; Suermann, *Die geschichtstheologische Reaktion,* 12–33, 111–29 [edition and German translation]; Jeff rey Thomas Wickes, "Time, Wickedness and Identity in Pseudo-Ephrem's Homily on the End" (MA thesis, Notre Dame, 2007) [includes English translation].

وقایع‌نامهٔ خوزستان

Christian-Muslim Relations, 130–32; *CSCO* 1: 15–39 [edition]; *CSCO* 2: 15–32 [Latin translation]; James Howard-Johnston, *Witnesses to a World Crisis: Historians and Histories of the Middle East in the Seventh Century* (Oxford: Oxford University Press, 2010), 128–35; Hoyland, *Seeing Islam,* 182–89; Florence Jullien, "La chronique du Ḥūzistān: Une page d'histoire sassanide," in *Trésors d'Orient: Mélanges offerts à Rika Gyselen,* edited by Philippe Gignoux, Christelle Jullien, and Florence Jullien (Paris: Association pour l'avancement des études iraniennes, 2010), 159–86 [French transl.]; Pierre Nautin, "L'Auteur de la 'Chronique anonyme du Guidi': Élie de Merw," *Revue de l' histoire des religions* 199 (1982): 303–13; Theodor Nöldeke, "Die von Guidi herausgegebene syrische Chronik übersetzt und commentiert," in *Sitzungeberichte der Kaiserlichen Akademie der Wissenschaften philosophisch-historische Klasse 128* (Vienna: Tempsky, 1893), 1–48

[German translation]; Chase F. Robinson, "The Conquest of Khūzistān: A Historigraphical Reassessment," *Bulletin of SOAS* 67, no. 1 (2004): 14–39.

وقایع‌نامهٔ مارونی

M. Breydy, "Das Chronikon des Maroniten Theophilus ibn Tuma," *Journal of Oriental and African Studies* 2 (1990): 34–46; Breydy, *Geschichte der syroarabischen Literatur der Maroniten vom VII. bis XVI. Jahrhundert* (Opladen: Westdeutscher, 1985), 130–38; *Christian-Muslim Relations,* 145–47; *CSCO* 3: 43–74 [edition]; *CSCO* 4: 37–57 [Latin translation]; James Howard-Johnson, *Witnesses to a World Crisis: Historians and Histories of the Middle East in the Seventh Century* (Oxford: Oxford University Press, 2010), 175–78; Hoyland, *Seeing Islam,* 135–39; François Nau, "Opuscules Maronites," *Revue de l'Orient Chrétien* 4 (1899): 322–28; Theodor Nöldeke, "Zur Geschichte der Araber im 1. Jahrh. d.H. aus syrischen Quellen," *Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft* 29 (1875): 82–98; Palmer, *West-Syrian Chronicles,* 29–35 [English translation]; Wright, *Catalogue* 3:1041.

زندگینامهٔ سریانی ماکسیموس معترف

Sebastian Brock, "An Early Syriac Life of Maximus the Confessor," *Analecta Bollandiana* 91 (1973): 299–346 [edition and English translation], reprinted in Brock, *Syriac Perspectives on Late Antiquity* (London: Variorum Reprints, 1984), 299–346; Hoyland, *Seeing Islam,* 139–42; Wright, *Catalogue* 3:1206.

قوانین کلیسا، جورج اول

Oscar Braun, *Das Buch der Synhados nach einer Handschrift des Museo Borgiano* (Stuttgart: J. Roth, 1900), 333–48; J.-B. Chabot, *Synodicon orientale ou recueil de synodes nestoriens* (Paris: Imprimerie Nationale, 1902), 215–26 [edition], 480–90 [French translation]; *Christian-Muslim Relations,* 88–89, 151–53; *EDSH,* 175; Hoyland, *Seeing Islam,* 192–94; Uriel I. Simonsohn, *A Common Justice: The Legal Allegiances of Christians and Jews under Early Islam* (Philadelphia: University of Pennsylvania Press, 2011), 103.

پایان‌نگاشت شمارهٔ ۱۴٬۶۶۶ الحاقی کتابخانهٔ بریتانیا

Sebastian Brock, "The Use of Hijra Dating in Syriac Manuscripts: A Preliminary Investigation," in *Redefining Christian Identity: Cultural Interaction in the Middle East since the Rise of Islam*, edited by J. J. van Ginkel, H. L. Murre-van den Berg, and T. M. van Lint (Leuven: Peeters, 2005), 278, 283; William Henry Paine Hatch, *An Album of Dated Syriac Manuscripts* (Boston: American Academy of Arts and Sciences, 1946), 94–95; Wright, *Catalogue* 1:92.

نامه، آتاناسیوس بَلَدی

Christian-Muslim Relations, 157–59; *CSCO* Subsidia 35: 200–202; Rifaat Y. Ebied, "The Syriac Encyclical Letter of Athanasius II, Patriarch of Antioch, Which Forbids the Partaking of the Sacrifices of the Muslims," in *Orientalia Christiana: Festschrift für Hubert Kaufhold zum 70. Geburtstag*, edited by Peter Bruns and Heinz Otto Luthe (Wiesbaden: Harrassowitz Verlag, 2013), 169–74 [edition and English translation]; *EDSH*, 46; Hoyland, *Seeing Islam*, 147–48; François Nau, "Littérature canonique syriaque inédite," *Revue de l'Orient Chrétien* 14 (1909): 128–30 [edition and French translation]; Michael Philip Penn, "Monks, Manuscripts, and Muslims: Syriac Textual Changes in Reaction to the Rise of Islam," *Hugoye: Journal of Syriac Studies* 12, no. 2 (2009): 244–46.

کتاب موضوعات اصلی، یوحنا بَر پِنکایه

M. Albert, "Une centurie de Mar Jean bar Penkayē," in *Mélanges Antoine Guillaumont* (Geneva: Patrick Cramer, 1988), 143–51; Sebastian Brock, "North Mesopotamia in the Late Seventh Century: Book XV of John Bar Penkāyē's *Rīš Mellē*," *Jerusalem Studies in Arabic and Islam* 9 (1987): 51–74 [English translation]; Peter Bruns, "Von Adam und Eva bis Mohammed—Beobachtungen zur syrischen Chronik des Johannes bar Penkaye," *Oriens Christianus* 87 (2003): 47–64; *Christian-Muslim Relations*, 176–81; *EDSH*, 440; Hoyland, *Seeing Islam*, 194–200; T. Jansma, "Projet d'edition du Ketaba d-rēshmellē, de Jean bar Penkayē," *L'Orient syrien* 8 (1963): 87–106; Herbert Kaufhold, "Anmerkungen zur Textüberlieferung der Chronik des Johannes bar Penkāyē," *Oriens Christianus* 87 (2003): 65–79; Alphonse Mingana,

Sources syriaques I (Leipzig: Dominican Press, 1907), *1–*171, 172–97 [edition and French translation]; K. Pinggéra, “Nestorianische Weltchronistik: Johannes Bar Penkāyē und Elias von Nisibis,” in *Julius Africanus und die christliche Weltchronik*, edited by M. Wallraff (Berlin: Walter de Gruyter, 2005), 263–83; Gerrit J. Reinink, “East Syrian Historiography in Response to the Rise of Islam: The Case of John Bar Penkaye’s Ktābā d-rēš mellē,” in *Redefining Christian Identity: Cultural Interaction in the Middle East since the Rise of Islam*, edited by J. J. van Ginkel, H. L. Murre-van den Berg, and T. M. van Lint (Leuven: Peeters, 2005), 77–90; Reinink, “Paideia: God’s Design in World History According to the East Syrian Monk John bar Penkaye,” in *The Medieval Chronicle II: Proceedings of the 2nd International Conference on the Medieval Chronicle Driebergen/Utrecht 16–21 July 1999*, edited by Erik Kooper (Amsterdam: Rodopi, 2002), 190–98; Addai Scher, “Notice sur la vie et les oeuvres de Yohannan bar Penkaye,” *Journal Asiatique* 10 (1907): 161–78; Jean-Louis Simonet, “Les citations des Actes des Apôtres dans les chapitres édités du *Ketaba deres melle* de Jean Bar Penkaye,” *Le Muséon* 114 (2001): 97–119; Harald Suermann, “Das Arabische Reich in der Weltgeschichte des Jôhannàn Bar Penkàjē,” in *Nubia et Oriens Christianus: Festschrift für C. D. G. Müller*, edited by P. O. Scholz and R. Stempel (Cologne: Jürgen Dinter, 1987), 59–71; William G. Young, *Patriarch, Shah and Caliph: A Study of the Relationships of the Church of the East with the Sassanid Empire and the Early Caliphates up to 820 AD* (Rawalpindi: Christian Study Centre, 1974), 99–105.

فرجام‌نامهٔ منتسب به متودیوس

منابع دست دوم درمورد فرجام‌نامهٔ منتسب به متودیوس نسبتاً زیادند. برای کتاب‌شناسی منابع دست دوم تا سال ۱۹۹۳ مراجعه کنید به

CSCO 541: xlviii–lxi.

برای کتاب‌شناسی برگزیده‌تر تا سال ۲۰۰۷ مراجعه کنید به

Christian-Muslim Relations, 167–71.

با توجه به لزوم اختصار مطلب، فهرست زیر خلاصه‌تر از هریک موارد بالاست. با این وجود، بعضی از مهم‌ترین منابع دست دوم درمورد فرجام‌نامهٔ منتسب به متودیوس و نیز آثار منتشرشده پس از سال ۲۰۰۷ را در بر می‌گیرد.

Glen W. Bowersock, "Helena's Bridle, Ethiopian Christianity, and Syriac Apocalyptic," *Studia Patristica* 45 (2010): 211–20; *Christian-Muslim Relations,* 163–70; *CSCO* 540 [edition]; *CSCO* 541 [German translation]; E. J. van Donzel, Andrea B. Schmidt, and Claudia Ott, *Gog and Magog in Early Eastern Christian and Islamic Sources: Sallam's Quest for Alexander's Wall* (Leiden: Brill, 2010), 26–32; Hoyland, *Seeing Islam*, 263–67; Francisco Javier Martinez, "Eastern Christian Apocalyptic in the Early Muslim Period: Pseudo-Methodius and Pseudo-Athanasius" (PhD dissertation, Catholic University of America, 1985) [English translation]; Palmer, *West-Syrian Chronicles,* 222–42 [English translation]; Gerrit J. Reinink, "Ismaël, der Wildesel in der Wüste: Zur Typologie der Apokalypse des Pseudo-Methodios," *Byzantinische Zeitschrift* 75 (1982): 336–44; Reinink, "Neue Erkenntnisse zur syrischen Textgeschichte des 'Pseudo-Methodius,' " in *Polyphonia Byzantina: Studies in Honour of Willem J. Aerts,* edited by Hero Hokwerda, Edmé R. Smits, and Marinus M. Woesthuis (Groningen: Egbert Fortsten, 1993), 85–96; Reinink, "Pseudo-Methodius und die Legende vom römischen Endkaiser," in *The Use and Abuse of Eschatology in the Middle Ages,* edited by W. Verbeke, D. Verhelst, and A. Welkenhuysen (Leuven: Leuven University Press, 1988), 82–111; Reinink, "Ps.-Methodius: A Concept of History in Response to the Rise of Islam," in *The Byzantine and Early Islamic East,* edited by Averil Cameron and Lawrence I. Conrad (Princeton: Darwin Press, 1992), 149–87; Reinink, "The Romance of Julian the Apostate as a Source for Seventh Century Syriac Apocalypses," in *La Syrie de Byzance a l'Islam, VII^{e}–VIII^{e} Siècles,* edited by Pierre Canivet and Jean-Paul Rey-Coquais (Damascus: Institut Français de Damas, 1992), 75–86; Reinink, *Die Syrische Apokalypse des Pseudo-Methodius* (Leuven: Peeters, 1993), 85–96; Reinink, "Tyrannen und Muslime: Die Gestaltung einer symbolischen Metapher bei Pseudo-Methodios," in *Scripta Signa Vocis,* edited by H. L. J. Vanstiphout, K. Jongeling, F. Leemhuis, and Reinink (Groningen: Egbert Forsten, 1986), 163–75; Stephen J. Shoemaker, " 'The Reign of God Has Come': Eschatology and Empire in Late Antiquity and Early Islam," *Arabica* 61 (2014): 514–58; Suermann, *Die geschichtstheologische Reaktion,* 129–61 [edition and German translation]; Witold Witakowski, "The Eschatological Program of the Apocalypse of Pseudo-Methodios: Does It Make Sense?," *Rocznik Orientalistyczny* 53, no. 1 (2000): 33–42.

فرجام‌نامهٔ ادسایی

Glen W. Bowersock, “Helena’s Bridle, Ethiopian Christianity, and Syriac Apocalyptic,” *Studia Patristica* 45 (2010): 211–20; *Christian-Muslim Relations,* 172–75; Hoyland, *Seeing Islam,* 267–68; Francisco Javier Martinez, “Eastern Christian Apocalyptic in the Early Muslim Period: Pseudo-Methodius and Pseudo-Athanasius” (PhD dissertation, Catholic University of America, 1985), 222–28 [edition and English translation]; François Nau, “Notices des manuscrits syriaque, éthiopiens et mandéens, entrés à la Bibliothèque Nationale de Paris depuis l’édition des catalogues,” *Revue de l’Orient Chretien* 16 (1911): 302–5; Nau, “Révélations et légendes: Méthodius-Clément-Andronicus,” *Journal Asiatique* 9 (1917): 425–34 [edition and French translation]; Palmer, *West-Syrian Chronicles,* 244–50 [English translation]; Gerrit J. Reinink, “Early Christian Reactions to the Building of the Dome of the Rock in Jerusalem,” *Xristianskij Vostok* 2 (2002): 237–39; Reinink, “Der edessenische ‘Pseudo-Methodius,’ ” *Byzantinische Zeitschrift* 83 (1990): 31–45; Suermann, *Die geschichtstheologische Reaktion,* 87–97 [edition], 162–74 [German translation]; William Wright, *A Catalogue of the Syriac Manuscripts Preserved in the Library of the University of Cambridge* (Cambridge: Cambridge University Press, 1901), 1194–97.

تفسیر بخش‌هایی از انجیل، حنَنیشوع اول

Hoyland, *Seeing Islam,* 200–203; Gerrit J. Reinink, “Fragmente der Evangelienexegese des Katholikos Henanišo I,” in *V Symposium Syriacum, 1988,* edited by René Lavenant (Rome: Pontificium Institutum Studiorum Orientalium, 1990), 89–90.

زندگینامهٔ تئودوطه

EDSH, 408–9; Hoyland, *Seeing Islam,* 156–60; Andrew Palmer, “Āmīd in the Seventh-Century Syriac Life of Theodūṭē,” in *The Encounter of Eastern Christianity with Early Islam,* edited by Emmanouela Grypeou, Mark N. Swanson, and David Thomas (Leiden: Brill, 2006), 111–38; Palmer, *Monk and Mason on the Tigris Frontier: The Early History of Tur ‘Abdin* (Cambridge: Cambridge University Press, 1990), 88–91; Palmer, “Saints’ Lives with a Diff erence: Elijah on John of Tella (d. 538) and Joseph on

Theodotus of Amida (d. 698)," in *IV Symposium Syriacum, 1984,* edited by H. J. W. Drijvers, R. Lavenant, C. Molenberg, and G. J. Reinink (Rome: Pontificium Institutum Studiorum Orientalium, 1987), 203–16; Jack Tannous, "L'Hagiography syro-occidentale à la période Islamique," in *L'Hagiographie syriaque,* edited by André Binggeli, (Paris: Geuthner, 2012), 236–41; Tannous, "Syria between Byzantium and Islam: Making Incommensurables Speak" (PhD dissertation, Princeton University, 2010), 456–71.

پایان‌نگاشت شمارۀ ۱۴٬۴۴۸ الحاقی کتابخانۀ بریتانیا

Sebastian Brock, "The Use of Hijra Dating in Syriac Manuscripts: A Preliminary Investigation," in *Redefining Christian Identity: Cultural Interaction in the Middle East since the Rise of Islam,* edited by J. J. van Ginkel, H. L. Murre-van den Berg, and T. M. van Lint (Leuven: Peeters, 2005), 278, 283; Wright, *Catalogue* 1:42–43.

فرجام‌نامۀ یوحنای کِهتر

Christian-Muslim Relations, 222–25; Han J. W. Drijvers, "Christians, Jews and Muslims in Northern Mesopotamia in Early Islamic Times: The Gospel of the Twelve Apostles and Related Texts," in *La Syrie de Byzance à l'Islam, VII*e*–VIII*e *Siècles,* edited by Pierre Canivet and Jean-Paul Rey-Coquais (Damascus: Institut Français de Damas, 1992), 67–74; Drijvers, "The Gospel of the Twelve Apostles: A Syriac Apocalypse from the Early Islamic Period," in *The Byzantine and Early Islamic East,* vol. 1, edited by Averil Cameron and Lawrence I. Conrad (Princeton: Darwin Press, 1991), 189–213; *EDSH,* 179; Mosche H. Goshen-Gottstein, *Syriac Manuscripts in the Harvard College Library: A Catalogue* (Missoula, MT: Scholars Press, 1979), 71; J. Rendel Harris, *The Gospel of the Twelve Apostles Together with the Apocalypses of Each One of Them* (Cambridge: Cambridge University Press, 1900) [edition and English translation]; Hoyland, *Seeing Islam,* 267–70; G. J. Reinink, "From Apocalyptics to Apologetics: Early Syriac Reactions to Islam," in *Endzeiten: Eschatologie in den monotheistischen Weltreligionen,* edited by Wolfram Brandes and Felicitas Schmieder (Berlin: Walter de Gruyter, 2008), 75–80; Suermann, *Die geschichtstheologische Reaktion,* 98–109 [edition], 175–91 [German translation].

وقایع‌نامه تا سال ۷۰۵

Hoyland, *Seeing Islam,* 394–95; J. P. N. Land, *Anecdota Syriaca* (Leiden: E. J. Brill, 1862), 11 [edition and Latin translation]; François Nau, “Un colloque du patriarche Jean avec l’émir des Agaréens et faits divers des années 712 à 716,” *Journal Asiatique* 11, no. 5 (1915): 226; Palmer, *West-Syrian Chronicles,* 43–44 [English translation]; Wright, *Catalogue* 2:992–93.

نامه‌ها، یعقوب ادسایی

برای کتاب‌شناسی کامل‌تر مراجعه کنید به

Dirk Kruisheer, “A Bibliographical Clavis to the Works of Jacob of Edessa (Revised and Expanded),” in *Jacob of Edessa and the Syriac Culture of His Day,* edited by Bas ter Haar Romeny (Leiden: Brill, 2008), 265–94.

برخی از مهم‌ترین ویرایش‌ها و مطالعات عبارتند از

Christian-Muslim Relations, 226–33; *CSCO* 368 [edition]; *CSCO* 375 [English translation]; *EDSH,* 432–33; Jan J. van Ginkel, “Greetings to a Virtuous Man: The Correspondence of Jacob of Edessa,” in Ter Haar Romeny, *Jacob of Edessa and the Syriac Culture of His Day,* 67–82; Van Ginkel, “History and Community: Jacob of Edessa and West Syrian Identity,” in *Redefining Christian Identity: Cultural Interaction in the Middle East since the Rise of Islam,* edited by Van Ginkel, H. L. Murre-van den Berg, and T. M. van Lint (Leuven: Peeters, 2005), 67–76; Robert Hoyland, “Jacob and Early Islamic Edessa,” in Ter Haar Romeny, *Jacob of Edessa and the Syriac Culture of His Day,* 11–24; Hoyland, “Jacob of Edessa on Islam,” in *After Bardaisan: Studies on Continuity and Change in Syriac Christianity in Honour of Professor Han J. W. Drijvers,* edited by G. J. Reinink and A. C. Klugkist (Leuven: Peeters, 1999), 149–60; Hoyland, *Seeing Islam,* 160–67, 601–10; Gharighuriyus Yuhanna Ibrahim and George Anton Kiraz, eds., *Studies on Jacob of Edessa* (Piscataway, NJ: Gorgias Press, 2010); Konrad D. Jenner, “The Canons of Jacob of Edessa in the Perspective of the Christian Identity of His Day,” in Ter Haar Romeny, *Jacob of Edessa and the Syriac Culture of His Day,* 101–12; C. Kayser, *Die Canones Jacobs von Edessa übersetzt und erläutert* (Leipzig: J. C. Hinrichs, 1886), 11–33 [edition and German translation]; Thomas J. Lamy, *Dissertatio de Syrorum fide et disciplina in re eucharista* (Leuven: Vanlinthout, 1859) [edition]; François Nau, *Les canons et les résolutions canoniques de Rabboula, Jean de Tella, Cyriaque d’Amid,*

Jacques d'Edesse, Georges des Arabes, Cyriaque d'Antioche, Jean III, Théodose d'Antioche et des Perses (Paris: Lethielleux, 1906), 31–75 [edition and French translation]; Nau, "Lettre de Jacques d'Édesse sur la généalogie de la sainte vierge," *Revue de l'Orient Chrétien* 6 (1901): 512–31 [edition and French translation]; Karl-Erik Rignell, *A Letter from Jacob of Edessa to John the Stylite of Litarab Concerning Ecclesiastical Canons* (Lund: CWK Gleerup, 1979) [edition and English translation]; Alison Salvesen, "Jacob of Edessa's Life and Work: A Biographical Sketch," in Ter Haar Romeny, *Jacob of Edessa and the Syriac Culture of His Day*, 1–10; Uriel I. Simonsohn, " 'Halting between Two Opinions': Conversion and Apostasy in Early Islam," *Medieval Encounters* 19 (2013): 362–64; Herman G. B. Teule, "Jacob of Edessa and Canon Law," in Ter Haar Romeny, *Jacob of Edessa and the Syriac Culture of His Day*, 83–100.

وقایع‌نامه، یعقوب ادسایی

E. W. Brooks, "The Chronological Canon of James of Edessa," *Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft* 53 (1899): 261–327; ibid., 54 (1900): 100–102; *Christian-Muslim Relations,* 231–32; *CSCO* 5: 261–330 [edition]; *CSCO* 6: 199–255 [Latin translation]; Amir Harrak, "Jacob of Edessa as a Chronicler," in *Studies on Jacob of Edessa*, edited by Gregorios Yohanna Ibrahim and George Anton Kiraz (Piscataway, NJ: Gorgias Press, 2010), 43–64; Hoyland, *Seeing Islam,* 165; Palmer, *West-Syrian Chronicles,* 36–40 [English translation]; Stephen J. Shoemaker, *The Death of a Prophet: The End of Muhammad's Life and the Beginnings of Islam* (Philadelphia: University of Pennsylvania Press, 2012), 36–38; Witold Witakowski, "The Chronicle of Jacob of Edessa," in *Jacob of Edessa and the Syriac Culture of His Day,* edited by Bas ter Haar Romeny (Leiden: Brill, 2008), 25–48; Wright, *Catalogue* 3:1062–64.

حاشیه‌نویسی، یعقوب ادسایی

Bas ter Haar Romeny, "Jacob of Edessa on Genesis: His Quotations of the Peshitta and His Revision of the Text," in *Jacob of Edessa and the Syriac Culture of His Day,* edited by Haar Romeny (Leiden: Brill, 2008), 151–55; Dirk Kruisheer, "Reconstructing Jacob of Edessa's *Scholia*," in *The Book of Genesis in Jewish and Oriental Christian Interpretation: A Collection of*

Essays, edited by Judish Frishman and Lucas Van Rompay (Leuven: Peeters, 1997), 187–96; George Phillips, *Scholia on Passages of the Old Testament* (London: Williams and Norgate, 1864), *25–*27, 39–42 [Edition and English translation]; Wright, *Catalogue* 2:591.

علیه ارامنه، یعقوب ادسایی

Christian-Muslim Relations, 232–33; C. Kayser, *Die Canones Jacobs von Edessa übersetzt und erläutert* (Leipzig: J. C. Hinrichs, 1886), 4, 34–35 [edition and German translation].

کتیبه‌های کامِد

Y. Elitzur and Zeʾev Erlich, "A New *bltmya* Inscription from Kāmed El-Lawz in the Lebanon Valley," *Journal of the American Oriental Society* 105 (1985): 711–14; P. Mouterde, "Inscriptions en syriaque dialectal à Kamed (Beqʿa)," *Mélanges de l'Université Saint-Joseph* 22 (1939): 77–106 [edition and French translation].

وقایع‌نامهٔ بلایا

François Nau, "Un colloque du patriarche Jean avec l'émir des Agaréens et faits divers des années 712 à 716," *Journal Asiatique* 11, no. 5 (1915): 253–56 [edition and French translation]; Palmer, *West-Syrian Chronicles,* 45–48 [English translation]; Michael Philip Penn, "Monks, Manuscripts, and Muslims: Syriac Textual Changes in Reaction to the Rise of Islam," *Hugoye: Journal of Syriac Studies* 12, no. 2 (2009): 248–49; Wright, *Catalogue* 2:989–1003.

وقایع‌نامه تا سال ۷۲۴

CSCO 5: 155 [edition]; *CSCO* 6: 119 [Latin translation]; Hoyland, *Seeing Islam*, 395–96; J. P. N. Land, *Anecdota Syriaca* (Leiden: E. J. Brill, 1862), 40 [edition and Latin translation]; Palmer, *West-Syrian Chronicles*, 49–50 [English translation]; Michael Philip Penn, "Monks, Manuscripts, and Muslims: Syriac Textual Changes in Reaction to the Rise of Islam," *Hugoye:*

Journal of Syriac Studies 12, no. 2 (2009): 240–44; Penn, “Moving beyond the Palimpsest: Erasure in Syriac Manuscripts,” *Journal of Early Christian Studies* 18, no. 2 (2010): 289–92; Wright, *Catalogue* 2:992–93.

مباحثهٔ یوحنا و امیر

David Bertaina, *Christian and Muslim Dialogues: The Religious Uses of a Literary Form in the Early Islamic Middle East* (Piscataway, NJ: Gorgias Press, 2011), 87–93; *Christian-Muslim Relations*, 782–85; Sidney H. Griffith, “Disputes with Muslims in Syriac Christian Texts: From Patriarch John (d. 648) to Bar Hebraeus (d. 1286),” in *Religionsgespräche im Mittelalter*, Wolfenbütteler Mittelalter-Studien 4, edited by Bernard Lewis and Friedrich Niewöhner (Wiesbaden: Otto Harrassowitz, 1992), 257–59; Hoyland, *Seeing Islam*, 459–65; François Nau, “Un colloque du patriarche Jean avec l’émir des Agaréens et faits divers des années 712 à 716,” *Journal Asiatique* 11, no. 5 (1915): 225–47 [edition and French translation]; Michael Philip Penn, “John and the Emir: A New Introduction, Edition and Translation,” *Le Muséon* 121 (2008): 83–109 [edition and English translation]; Gerrit J. Reinink, “The Beginnings of Syriac Apologetic Literature in Response to Islam,” *Oriens Christianus* 77 (1993): 171–87; Barbara Roggema, “The Debate between Patriarch John and an Emir of the Mhaggrāyē: A Reconsideration of the Earliest Christian-Muslim Debate,” in *Christians and Muslims in Dialogue in the Islamic Orient of the Middle Ages*, edited by Martin Tamcke (Beirut: Ergon Verlag, 2007), 21–39; Abdul Massih Saadi, “The Letter of John of Sedreh: A New Perspective on Nascent Islam,” *Journal of the Assyrian Academic Society* 11, no. 1 (1997): 74–80, reprinted in *Journal of the Assyrian Academic Society* 1, no. 2 (1999): 54–64; Khalil Samir, “Qui est l’interlocuteur musulman du patriarche Syrien Jean III (631–648)?,” in *IV Symposium Syriacum, 1984*, edited by H. J. W. Drijvers, R. Lavenant, C. Molenberg, and Reinink (Rome: Pontificium Institutum Studiorum Orientalium, 1987), 387–400; Harald Suermann, “The Old Testament and the Jews in the Dialogue between the Jacobite Patriarch John I and ‘Umayr ibn Sa‘d Al-Anṣārī,” in *Eastern Crossroads: Essays on Medieval Christian Legacy*, edited by Juan Pedro Monferrer-Sala (Piscataway, NJ: Gorgias Press, 2007), 131–41; Suermann, “Orientalische Christen und der Islam: Christliche Texte aus der Zeit von 632–750,” *Zeitschrift für Missionwissenschaft und Religionswissenschaft* 67 (1983): 125–28.

مواعظ تفسیری، مار آبای دوم

Gerrit J. Reinink, “An Early Syriac Reference to Qur’an 112?,” in *All Those Nations . . . Cultural Encounters within and with the Near East,* edited by H. L. J. Vanstiphout (Groningen: Styx Publications, 1999), 123–30; Reinink, “Political Power and Right Religion in the East Syrian Disputation between a Monk of Bēt Ḥalē and an Arab Notable,” in *The Encounter of Eastern Christianity with Early Islam,* edited by Emmanouela Grypeou, Mark N. Swanson, and David Thomas (Leiden: Brill, 2006), 155–57; Reinink, “Die Textüberlieferung der Gannat Bussame,” *Le Muséon* 90 (1977): 111–15.

مباحثهٔ بیت حَله

David Bertaina, *Christian and Muslim Dialogues: The Religious Uses of a Literary Form in the Early Islamic Middle East* (Piscataway, NJ: Gorgias Press, 2011), 138–45; *Christian-Muslim Relations,* 268–73; Sidney H. Griffith, “Christians, Muslims and the Image of the One God: Iconophilia and Iconophobia in the World of Islam in Umayyad and Early Abbasid Times,” in *Die Welt der Götterbilder,* edited by Brigitte Groneberg and Hermann Spieckermann (New York: Walter de Gruyter, 2007), 347–80; Griffith, “Disputing with Islam in Syriac: The Case of the Monk of Bēt Ḥālē and a Muslim Emir,” *Hugoye: Journal of Syriac Studies* 3 (2000): 29–54; Griffith, *Syriac Writers on Muslims and the Religious Challenge of Islam* (Kottayam, Kerala: St. Ephrem Ecumenical Research Institute, 1995), 26–37; Hoyland, *Seeing Islam,* 465–572; Peter Jager, “Intended Edition of a Disputation between a Monk of the Monastery of Bet Ḥale and One of the Ṭayoye,” *IV Symposium Syriacum, 1984,* edited by H. J. W. Drijvers, R. Lavenant, C. Molenberg, and G. J. Reinink (Rome: Pontificium Institutum Studiorum Orientalium, 1987), 401–2; Reinink, “Bible and Qur’an in Early Syriac Christian-Islamic Disputation,” in *Christians and Muslims in Dialogue in the Islamic Orient of the Middle Ages,* edited by Martin Tamcke (Beirut: Ergon Verlag, 2007), 57–72; Reinink, “Following the Doctrine of the Demons: Early Christian Fear of Conversion to Islam,” in *Cultures of Conversions,* edited by Jan N. Bremmer, Wout J. van Bekkum, and Arie L. Molendijk (Leuven: Peeters, 2006), 134–37; Reinink, “From Apocalyptics to Apologetics: Early Syriac Reactions to Islam,” in *Endzeiten: Eschatologie in den monotheistischen Weltreligionen,* edited by Wolfram Brandes and Felicitas Schmieder (Berlin: Walter de Gruyter, 2008), 82–87; Reinink, “The Lamb on

the Tree: Syriac Exegesis and Anti-Islamic Apologetics," in *The Sacrifice of Isaac: The Aqedah (Genesis 22) and Its Interpretations,* edited by Ed Noort and Eibert Tigchelaar (Leiden: Brill, 2002), 109–24; Reinink, "Political Power and Right Religion in the East Syrian Disputation between a Monk of Bēt Ḥalē and an Arab Notable," in *The Encounter of Eastern Christianity with Early Islam*, edited by Emmanouela Grypeou, Mark N. Swanson, and David Thomas (Leiden: Brill, 2006), 153–70; Reinink, "The Veneration of Icons, the Cross, and the Bones of the Martyrs in an Early East-Syrian Apology against Islam," in *Bibel, Byzanz und Christlicher Orient: Festschrift für Stephen Gerö zum 65. Geburtstag*, edited by D. Bumazhnov, E. Grypeou, T. B. Sailors, and A. Toepel (Leuven: Peeters, 2011), 329–42; Addai Scher, "Notice sur les manuscrits syriaques et arabes conservés à l'archevêché chaldéen de Diarbékir," *Journal Asiatique* 10 (1907): 395–98; David Taylor, forthcoming in *Christsein in der islamischen Welt*, Sven Grebenstein and Sidney Griffith, eds. [English translation].